

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والناقة المتقين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وآلهم
 علي آله الطاهرين وحجابه المكرمين آبا بعد بنيران بنو عجره وانحساب جناب خالق الليل
 والنهار برارند عروس نوبهار چونکه باندگان گنایا و درویشان تنه کار جزایه کرد و او حیات
 شعاع نذر ایم و بجز کالای تھی دستی بدست نیست باند ای کریم الاکرمین غفور اللذینین که
 بادشاه حقیقه توئی و بازگشت نشیب و فراز بتوازشنای کبریا بی تو عقل جمله انبیاء می او لیا که
 بر خاک عجز و نیاز و از صفات کمالات و جمله خلق دکانات مقصود رسید و بخشش کما تو
 و شفاعت انبیاء و رسول علیه السلام و اصفیاء و اولاد السلام شده این چند آیات از سوره زل
 بحضرت ذوالجلال تو عرض نمایم : مناجات جناب قاضی الحاجات

بهوای نفس و الخیبانی زمین بر دار
 چنین نم بادل ویران فرو نگذار یاد نقد
 متناهی نگیرد مرعوب ز دیدار یا نقد
 گرم فرادین عسل الم برین بیکار یا نقد
 بهوای حرص نفسا نمن ز سر بر دار
 سر انگین در این حالت فرو گذار یا نقد
 بهر حالت تو موجودی یا بدیدار یا نقد

بفضل و لطف رحمانی نگاهم دار یا نقد
 منم در مانع او حیران تو دل فرادرس جان
 نه باد دنیا بود کارم به عقبی را خسریدم
 بدرگاه تو می نامم حبیبین بر خاک عالم
 تو سدا خانی تو روحانی تو منافی تو بجانم
 پرستش نه غیبت شود و او در دم بجلالت
 یا نبی و مرشد تو سجد و می و سجد و

و دیدیم در بی شبلیان فدا دم در چرخین
خداوند گننه کارم با الطاف طهر دارم
تو ساری بر غفاری تو محبوبی و دوا کار
بفرض جودیش زیدانی سعید را تو گردانی

ازین زندان پر خندان برو نعم آریا بعد
ز چشم خود گمشد بارم بجال زار یا بعد
درین افلاس نادانی منم ناچار یا بعد
برین نخل رحمانی نگاهم دار یا بعد

بوز کریمت سید المرسلین حاجت منم البین
بناشنا کبریا گو تا گون امتحان تحیات زکیات صلوات بر کلمین بنوة و رسالت
گلشن نقوت و رسالت او زنا نشین بارگاه جاه و جلال صدر آرای انجمن رفعت
کمال منظر فیضات الهی مصدر کمالات نامنتاهی صاحب قبح سین خداوند کونین
سلطان الیقین گچمان خلق نشین بی نشان فضل الانبیا بران الاصفیا بر منظر عرف
کمال شهادت و اجمال فاطم کلام الهی وقف اسرار نامنتاهی مطلوب انظما الوهیت
مقصود و لواک لما نظهر الربوبیت حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم

یا محمد صاحب خلق عظیم
یا محمد سرور عالم جناب
یا محمد پیشوای انبیا
یا محمد سر بستان هدای
یا محمد مهر ارج مکرمت
یا محمد بحر علمین لدن
یا محمد مطلع انوار غیب
یا محمد دای و نیا و دین
یا محمد حقیق مرآت دل
یا محمد روی تو بدر منیر

مهدن اکرام و الطاف مسم
و می شفیق اکبر یوم الحساب
به منای تقی و اولیاء
نوگل جنبان بارخ ارتضا
اختیار پر نور برج رسالت
دور مانه کاشف اسرار کن
دافع کلمات و هم و شرک و یب
ابر رحمت و رحمته للعالمین
دافع گردوغبار از آب و گل
زلف منیر روی تو مشک و شبنم

یا محمد منبعِ جود و عطا
یا محمد قایمِ تو سینتِ مقام
یا محمد چشمه آبِ حیات
یا محمد بیکسازِ اوستگیر
یا محمد سرورِ هر دو جهان
یا محمد چاره جبارگان
نامِ تو روشن لبِ عالم کو بگو
ذاتِ پاکت در دمنده ان رادو
نورِ ذاتت جلوه گر در سینه ام
ذکرِ تاهی محبوبِ حق ایمان کن
نامِ تو بر هر زبان و در زبان
ایس لائمی محبوب با مملو بنام
کار ساز سے ماتونی اسی کار ساز
ای خبر گیر که گوی نه نہیں
در دمنده ام ای طیبِ انس و جان
واقفِ عالمِ توفی در جمله حال
سہست دار و نمئی دوا و دینار تو
دیدہ ام گریخت در دردِ فراق
یارِ سوال آمد توفی فریاد رس
بیکسازِ کس توفی در دو جهان
کینہِ سحرجوی من بجای کن

نورِ بخش سپند اہل صفکا
در گروہ انبیاءِ رستی امام
نورِ تو روشن جہانِ بخشش جہا
مقتدائے ہر فقیر و ہر مسکین
لادنی دینِ رہنمایِ گمراہان
دارو سے دردِ ہوب در ماندگان
فیضِ تو جاریست در ہر جاریہ
بھہر ہر بیمار دارو سے شفا
دوشین از حسنِ رخت آئینہ ام
در دشتِ ہر زمان در دامن
در دلِ اہل دل عبقتِ عیان
در جہان مقصود و نامغویا
بادشاہِ دو جهان بھینہ نو
پیشوائے سونیدین و متقیین
رنجِ ما در یاب از نبضِ تپان
دور کن از دل غم و رنج و ملال
تو طیب و منم بہیارتو
سینہ ام پر یان بسوزِ اشتیاق
من ندارم درد و عالم جز تو کس
رحم کن بر باحقِ تو اچکان
غمِ کسار ہی بی دل غمِ خوارہ کن

<p>گر چه فطائع گشت محرم و گناه روز و شب نباشد و در محرم سعید ای بلند آلوده تو در جهان بچرخ کن بر من مسکین سعید</p>	<p>توبه کردم سزاوارتم از حق بخور تا نباشد از حضور تو تعبید سرو وین فستقار لا مکان نیست ما را جز تو کس دیگر شد</p>
<p>در پیش عمار ربانی محبوب جهانی سحر کمالین بان مولانا شمس الحق الدین</p>	
<p>آن مجمع بود و سخن و آن مخزن علم و حیا آن ماه و نیا شمس و مجرب برب العالمین آن شمسین بین شمس خورشید و کوه و چاه آن خواجه دور زمان مقبول در دو جهان آن مقتدا علی رفیق خاص ساکنان آن پیشوای مؤمنان آن پناهی گمراهان و آن عالم علم الیقین و آن شایع الیقین ستر جهان جسم عندی فیض کمال سرمد آن نموده هر دو جهان آن ستر کون مکان ای مظهر انوار حق و می خزن اسرار حق ای قبله که گویان ما و می کعبه دلربان ای خواجه روحی زمین که ستر و شرف گیر ای پیشوای مقبلان که پناهی ساکنان ای دین دانی و نیا بی با مشفق کرم فرمای ما هستم سعید تا توان در دور و عشقت نیم جان</p>	<p>و آن سعدن صبر و رضا یعنی شمس العلماء آن بسمل باغ یقین آن محرم راز خد آن واقف سرحد داننده علم و پند و آن کاشف سرنهان آن صاحب حق و حفا مشک کاشی عاشقان آن ماه نور ایتدا شد جلوه فیض عیان و در حد رض و سلوا و آن محرم حق الیقین و آن کاشف ستر خفا شد از جنبش مغرب نور جلال کسب و آن حق سرنهان آن مطلع نور الهدای و می کاشف ستر حق در بر خلاق و بر ملا ای سید تعلیم با کن بر من مسکین عطا ای پیشوای مؤمنین و افتخار اولیا ای دانی دور زمان و ایتدا ای انتها بلجای ما و با و ای ما ای مرشد پیر ما از نفس شیطانی و امان ای ما من اهل بلا</p>

نوع دیگر

نام تمامی آن چرخ سلسله الدین باشد بر
 شده وجود آن شده دین مخلص نور خدا
 شمس و نیایش دین شمس جهان شمس آن
 قطب عالم قطب دین قطب مان قطب جهان
 باد دخی راه شریعت مصدر انوار حق
 آن جناب پیر اعظم بادشاه دوجهان
 نیز فرمانش همه اقلیم دنیا سیر
 پیر اکرم آنجناب شاه سلیمان ازمان
 دستگیر عاجز از شاه سلیمان متقی
 غنچه باغ سلیمان خواجه دور زمان
 ای شمس شمس اعلام مشکل کشا بحر خدا
 کن مدد دور دین دنیا یا شمس عالیه جناب
 یا جناب قطب عالم پیر شمس الدین و
 در خیال من نبی آید منتانے ذکر
 شمس دین یا شمس دین و روز بانم و بانم

جلو گشت جای جای نور شید نور اهدا
 اهل وصلت اهل دل اهل صفای اهل اهدا
 شد متور از وجودش هر وجود و صفیا
 اهل علم و اهل سلم و اهل دین اهل وفا
 زبده اهل طریقت پیش وای انقیاد
 حجت اهل حقیقت عارف سر خدا
 حکم جاری گشت بر آفاق دین آن شما
 واد باج فقر و غنچه بر سر آن ماه لقا
 هم مستحق شد در جهان طبع نور الهدا
 کاشف سر زوتائق عالم علم صدا
 کن مدد در حال زارم بی سر و پای به نوا
 نیست مارا جرتو کین فریاد رسای پیر
 دستگیر کن بر انس و سنگ پیر و لیا
 جز امید و فضل تو هم نیست بار التجا
 کن مدد یا شاه شامان بر سر پیر بی نوا

منظم در تحفیده این فقیر حقیر

گر زیان کارم خدا را بنده ام
 بیخفتن را من شفیع خود کنم
 از علایان حسین و حسنین
 من غلام اهل بیت و محضرت

از دل و جان مصطفی را بنده ام
 چار یار با صف را بنده ام
 فاطمه حسنین النصارا بنده ام
 خادمان مصطفی را بنده ام

دوازده صاحب امام رهنما
 چار نذیب نیز د انم معتبر
 خاک بوس غوث محی الدین منم
 خاک درگاه پستین الدین منم
 خادم شاهنیر الدین منم
 من سبک شاه سلیمان نویسم
 من سعید خادم ان چشتیم

هم شهبیدگر یار بنده ام
 نذیب یک حنفیار بنده ام
 واصلان حق نما را بنده ام
 شیخ قطب الدین قطب حنفیاری منم
 هم نظام الدین نظام انقیار بنده ام
 شاه شمس الدین شمس اولیار بنده ام
 انبیا و اولیار اسبده ام

اما بعد سبک وید اضعف عباد الوحید سید محمد سعید بن سید حیدر شاه حسینی رنجانی حنفی
 چشتی پشتر توحی جبل اند اصوله و فروعهم المحدثون فی فروع خدام الرسول علیه السلام
 که از سخنان اسرار و امر الهی و از رزق و ابدنا مشتاهی که از زبان عرب و لسان گوهر شارب
 الشریع شمس الحقیقه ملک المثنی سلیحان الطریقیت برهان الحقیقت امام العارفین
 سند الموحیدین حضرت خواجه شمس الحق والدین سیالوی رضی اللہ تعالی عنہ و عن سلفه
 و خلفه آنچه بسیم رسید بتوفیق حق بیجا نه جمع کرده شد چون داشت از این کلام که منظر و صفا
 شکمست جال و کمال معشوق معنوی جلج نماید لهندا نامش بر آتش العاشقین
 کرده شد و الله المستعان و علیه الشکاک ۱۲ التماس از ناظرین با نصاب انبیه
 چون بطالع این ملفوظات خوش وقت گردند این بنده را بد عا خیر یا فرمایند و بعین
 عاطفت و صلاح ببیند زیرا که نه بر شاعری انشا پرداز می کنم و نه بر علم و فضل خود
 غرور ام مختص این چند سخنان بی باعث محبت خواجه و اچکان حضرت مولانا و مرشدنا
 شیخ شمس الحق والدین تحریر نمودم پس کلام عشق آمیز را بقواعد تعلیق نسبت چنانچه
 حضرت خواجه معین الدین اجمیری از میفرماید بیست عشق را با تو می گوید باشد
 احتیاج به این سخن مسجد و می خانه می باید نوشت به اگر سهوا یا خطای ببیند

چند خطی
 سبک وید
 سبک وید
 سبک وید

بقلم اصلاح مقررین فرمایند بموجب فحوائی حدیث شریفیه که در مشکوٰۃ لمصابیح آمده
اول مسجدی آید که منسوبی درینست اگر چه کلامی است که از سهو و خطای مترجمانست لیکن هر
بنظر اصلاح بنیده عیش و عشرت نظر می آید و و خارش گل یا سیمین نباید چنانچه
شیخ سعدی میفرماید شمس اگر چه چشم از دلت گم کنی بر دیو و فرشته ات نماید چشم که بچه
نظم شنیدم که در روز امید بهم بد از این بندگان بحث که رسم تو نیز بر بدی بینی
اندر سخن به سبب خلق جهان آن فرین کار کن و بحکم حدیث شریف تخلقوا باخلق الله
عملی دیگر در بدان ای عزیز و جمع کردن این ملقوبات چند باعث گردید تا
اول آنکه تا ازان جناب شد آب یاد گاری بماند هر که خواند سعادت یا بد و صرا
بدعا خیر یاد آرد و در روز جزا باعث رهایی و شکر گاری باشد باعث دوم که سخن
حضرت بهترین سخنهاست از چند وجه اول آنکه مطابق قرآن و حدیث است دوم
دنیا را از دل مرید فراموش کند و آخرت را یاد آرد و سوم دوستی حق سبحانه و تعالی
در دل مرید پیدا آید چهارم چون مرید این سخن بشنود از راه بی پایان اندو و غم
سالکان راه نماید و عارفان و عرفان بخشد ششم اگر مرید ضعیف بود قوی گردد
و طلبش یابد و هفتم آنکه برای تکریم نفس و تصفیه قلب نهایت مفید است پس ششم
اینچنین سخنان از واجبات است و هشتم باعث سوم که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم میفرماید بخند ذکر اصحابین تنزل رحمتی چون ذکر صاحبین باعث نزول
رحمت حق تعالی است پس این سخنان ایشان وسیله نزول رحمت و هشتم باعث
چهارم که محبت پیروشن ضمیر در جانم میجو میزند و همه وقت فرحت دل من از
سخنان ایشان بود مع آنکه اکثر مع من احب پس حسب سنی خویش سخنان ایشان
که فرحت دل جان من بود و جمع نمودم باعث نهم که حضرت رسول علیه السلام میفرماید
من اراد ان یخلیس مع الله فلیجلس مع اهل الذکر و بیست چون شدی و بودا حضرت

باعتبار

و

و

و

و

اولیا: در حقیقت گشته دور از خدا یعنی چونکه صحبت مردان اهل عرفان نیز
بهشتی حق تعالی است پس محصل سعادت صحبت آن ذات نوشتن این
ملفوظات را مقصود عظیم دانستم زیرا که فکر و ملفوظات اهل کرامت و تصوف و
حقیقت عین صحبت معنوی است با آنها باعث ششم که صاحبان جمیل
فرموده اند: **عَنْ الشَّيْخِ تَحْيَى صَوْرَةَ تَقْطِيعِ تَقْطِيعِ صَوْرَةِ كَمَا تَقْطِيعُ حَبَّةَ بَر**
حَبَّتْ حَصُولُ شَعْدَةٍ تَصَوَّرَ أَنْ ذَاتَ فِكْرٍ وَخِيَالٍ خَوْذِ زَادِ رِخْنَانِ لِيَشَانَ مَشْغُولِ
كَرْدَانِهِم تَاخِيَالِ بَسْوِي غِيَارَ رَاهِ نَبَا يَدِ مَوْلَوِي مَعْنَوِي فَرَمُودِهِ اِهِي بَرادَر تَو
بِپَرِ اَنْدِيشَةِ: بَالِقِي تَو اسْتِخْوَانِ وَرِيشَةِ: كَرَكَلِ سَتِ اَنْدِيشَةِ تَو كَاشَنِي: وَرَبُّ
خَارَتُو بِهِيْمِه كَلَفَنِي: بِاعْتِ مَهْتَمِ كَر چُونِ سَخْنَانِ صَدَقِ رَجَانِ اَنْ اِلَاصْفَاتِ
وَسِيْلَةِ نَجَاتِ سَتِ وَبِشْتَرِ اَو مِيَا نِ كَسْبِ رِي وَهَجُورِي بِهَرِ دِيَابِ غَمِي كَر دِيَابِ
بَعْضِ سَخْنَانِ كَر اَز خَدِصْتِ حَبِبتِ اَنْدِيشَانِ بَا سَمْعِ اَكْدَنْدَرِ قَاصِمِ مَوْدَمِ تَا مَحَالِ
سَهْمِ اَنْفَاعِ بَا شَنْدِ بِاعْتِ مَهْتَمِ كَر مَوْلَا نَا مَوْلَوِي حَامِي عَلَيْهِ الرِّحْمَتِ مِيفَرَا يَدِ بَسِيتِ
نَه تَنْهَا عَشَقِ اَز دِيَا رِخِيْرُ: بَسَا كِهِيْنِ دِلْتِ اَز كَفْتَارِ خِيْرُ: وَرَا يَدِ جِلْوِ حَسَنِ اَرْجِي
كُوشِ: بَر چَانِ اَرَامِ مَر بَا يَدِ زَوَلِ هُوشِ: پَسِ چُونِ كَر تَجَلِيَا تِ عَشَقِ حَقِيْقِي تَوْفِيقِ
يُوْنُسِ بَشْتِيْدِيْنِ حِكَا يَا تِ مَحَبَّتِ اَنْزَا اَلِهْدَا شَبْدِيْنِ وَنُوشْتِ مَلْفُوظَاتِ اَنْ دَا لَا
صَفَاتِ وَ سِيْلَةِ عَشَقِ حَقِيْقِي: دَانَسْتَمِ بِاعْتِ مَهْتَمِ حَاجِهِ فَرِيْدِ اَلِدِيْنِ كِنِجِ شُكْرِ رَحْمَةِ اَلِي
فَرَمُودِهِ كَر چُونِ مَرِيْدِ سَخْنَانِ پِيْرُو رِشْنُو دُرْدَقَلَمِ دُرَا وَرْدِ بَدِيدِ وَ هَر حَرْفِي كَر مِي اَسِيْدِ
قُذَابِ طَاعَتِ پِيْر اَرْسَالِهِ دَر اَعْمَالِ نَه اَوْشْتِ مِيفَرَا يَدِ وَ بَعْدِ اَز مَرْدَنِ جَا يِ اَوْ دَر
بِهَشْتِ بَا شَدِ وَ سَهْمِ سَالِمَانِ اَلْمَشَايِخِ حَاجِهِ نِظَامِ اَلِدِيْنِ حَمْدِ اَلِهْدَا عَلَيْهِ فَرَمُودِهِ كَر اَنْزِ
مَوْلَا نَا شَيْخِ فَرِيْدِ اَلِدِيْنِ قَدْسِ اَلْمَدِينَةِ الْعَزِيْزَةِ شَبْدِيْدِهِ اَمِ هَر مَر تَوِيْكِ سَخْنَانِ اَوْزَلِ
پِيْرُو وَ كُوشِ هُوشِ رِشْنُو دُرَا اَنْ اَبُو بَسِيْدِ اَوْرَا بِر كَلَاتِ وَ خَسَنَاتِ بَشِشِ اَلِدِيْنِ حَقِيقَا

از نانی فریاد برین امید نباشتن ملفوظات پیر و متگیر خود مشغول شدم باحث
 و پنجم آنکه در روز قیامت بطغیل این سخنان از مریدان خود شنیده این خاکسار گناه
 را شفاعت خود در از ند چون اصحاب کعبه در ملازمت خود نگه دارند خداوند استگار
 چند قدم دوستان تو زود اورا بسبب دوستی دوستان خود در صراط آذینان شمر دی
 و در بهشت خواهی آورد این خاکسار اگر چه بدعوی دوستی دوستان تو بکمال نرسیده
 اما بطغیل خواجگان کبا و اولیای نادار ازین کرامت محبوب گردان و از نظر حرم خواص
 که بابیشان میرسد مرخصی کن این سخنان را وسیله عرفان سرخ اخوان من گردان

یار رب العالمین باعث شوق زیارت خواجہ شمس الحق الدین گیارش حال آنکه
 که در خود سالی هر حضرت والد بزرگوار چند کتب نظم تعلیم نمود و بعد از آن بخدمت عالم علوم
 فروع و اصول کاشف دقائق معقولات و منقولات حضرت مولوی سلیمان احمد نقشبند
 محمولوی سپردند چند کتب صرف و نحو و غیره خوانده و بوم که شوق زیارت شیخ طریقت
 و لم پیدا گشت و طریقه نقشبندیه متبع سنت نبویه و ستمه معتقد آنی شدم از والد بزرگوار
 به سعیت ایشان اجازه خواستم چون که حضرت ابوبکر محمد مت حضرت شیخ نبی بخش
 صابری استقامت و بیعت و خلافت حاصل کرده بکمال ریاضت و مجاهده مشغول بودند
 فرمود ای فرزند ارجمند از یکم راه مانع و مزاحم نیم اما مرضی من نیست که در محاکم حشمت اهل
 بهشت منسلک شوی و کتاب قرآنی الفوائد ملفوظه حضرت سلیمان المشایخ خواجہ نظام
 الدین صاحب بلوی است بمطالعہ آن امر کردند لاجرم حسب الارشاد حضرت شب بزرگوار
 بمطالعہ آن مشغول شدم اگر چه بیشتر کتب از علم تصوف و در جهان موجود اند و بیچشم
 از آن لذت و شوق نیافتم چوین کتاب که تبحر و مطالع آن محبت خواجگان چشمتی
 پیدا شد تا آنکه درین خیال شب و روز مشغول بود و درین اثنا حضرت امین صاحب
 اعلیٰ که در ریاضت و مجاهده مقامی عالی و شانی بلند می داشتند نسبت سلوک

حضرت نقشبندی و شمس قدس سره ای فرزند از بسیار مردم خاص عام شنیده ام که بر
 شیخ شمس الدین سیالوی از خلفای کبری حضرت خواجہ توسوی بسیار بزرگوار
 و طیب قوت و در علوم ظاهری و باطنی عالم و در هدایت و ارشاد مقتدای وقت اند
 راه حق می گنجینه جودت ایشان بر و بجز و شنیدن این خبر شوق زیارت آنحضرت جوش
 زو اما در آنکه بود که مفصل حال آن ذات والا صفات الطلاع یا بم اتفاقا در روز
 بمجلس سماع صوفیه نوشا پیر شسته بودم شخصی اندیش نام گفت مجلس سماع این
 مخالف حضرت پیر من است زیرا که این مرزاییه میشوند گفتم پیر تو کدام است گفت حضرت
 خواجہ شمس الحق والدین سیالوی پیر من است پس مفصل حال آن ذات والا صفات
 پرسیدم و از فضائل و کمال ایشان بجز و یا بشدم بعد از آن روز چند وقت کو
 غلام رسول حبیبنا کن قلند مہیان سنگه مشرف بودم که اتفاقا شخصی بخد مت موک
 صاحب عرض شد که فلان بزرگ چنیوی و فلان مرد کاهور دو منزل سلوک چگونه
 اند فرمودند چنین مردان و طایفه خوان را یک بخت میگویند باز گفت که حضرت
 خواجہ شمس الحق والدین سیالوی چگونه اند فرمودند آن شیخ کامل و مکمل اند باستماع
 این گواهی اعتقاد من محکم شد و آتش عشق بجوشانید و از حضرت والد بزرگوار اہانت
 خواستم پس آن حضرت بوسیله جمیل خود شب و شب و وقت نماز عشاء شانزہ ہم ماہ جماد
 الثانی سنہ سبع و ثمانین و اثنا عشر مائہ ہجری بخد مت حضرت خواجہ شمس العارفین حاضر
 گردم و بیعت کنانیدند و آنحضرت حسب استعداد این بنده از کار و ادوار و ارشاد فرمود
 تا آنکہ ہر سال دیگر شغال و مراقبات ارشاد فرمودند حسب المقدور بتوجہ آنحضرت بجا
 آوردم بعد از آن بتاریخ غرہ ماہ ربیع الاول بسنہ یکہزار و دو صد و نو و چہا و سال
 ہجری مقدس شب و شب و شب بولوی غلام محمد توسوی گجراتی خدمت نمودم خواجہ شمس
 العارفین اسجواب یدم و شفقت بی غایت مرا کاتبی علما فرمودند و زکون بر حق

محمد باقر
 صاحب
 تاریخ
 اربعین
 سنہ ۱۲۸۵

نیز ارشاد کردند چون صبح شد پیش آنحضرت کیفیت خوابگاه را عرض کردیم و تعبیر آن خواب را
 فرمود و کتاب مرقع و کشکول شریف درین فقیر خانه موجود اند آنرا بنویسید و کتب شفقت
 اسم الهی که بسند حضرت غوث صمدانی شیخ عبدالقادر جیلانی در مرقع میطویر اند بحسب
 شراط آداب پس بچنان کردم بعد از آن روز شنبه بیستم ماه ربیع الاول ۱۷۹۶
 سعادت قدم بوسی حاصل شد روی موسی این دعا گو کرده شفقت بیغایت از زانی فرمود
 و تعلیم شریفین یک پیر این خود عطا کردند و یک کلاه چهار رنگی نیز بدست خود بر سر نهادند
 نهادند بعد از آن این دعا گو عرض داشت که والدین شریفین بن سبب عدم اولاد این
 بنده قصد نکاح دیگر پیدا نمود اما چون محبت ایشان در دلم قرار گرفته است بصلحت ایشان
 راغب نشدم و امید هست که ایشان بدگاه قاضی الحاجات دست برداشته و عاقبت
 فرمایند تا خدا تعالی عزوجل اولاد صالح عنایت فرماید پس حضرت صاحب شفقت بیغایت
 دست دعا بجناب حق سبحانه برداشته و عاقبت فرمودند و یک تعویذ نیز بدست مبارک نوشتند
 دادند و فرمودند که سبزو ریهت زوجه خود به بند پس بچنان کردم بعد از آن بتاریخ
 هفدهم ماه شعبان ۱۲۰۰ روز جمعه بوقت عصر حق سبحانه بطیفیل آنحضرت فرمودند ارجمند
 عطا فرمود و چون آنکس خدمت فیض داشت آنحضرت مشغول شد و خرد و تولدش پدید
 کردم فرمودند نام او چه داری گفتم محمد یوسف گفتند مبارک باد و خدا تعالی دیگر برادر
 نیز عنایت فرماید این ارشاد مبارک آنحضرت در دلم پوشیده داشتیم که بعد از آن
 روز شنبه چهاردهم ماه حضرت زاده فرمود پیش از وصال آنحضرت سعادت قدم بوسی
 حاصل شد مولوی غلام محمد توسوی گجراتی و حافظ محمد دین لاهوری و امام بخش دیر و رسید احمد
 خدیوگار آنحضرت و یاران دیگر نیز حاضر بودند روی موسی این دعا گو کرده شفقت بیغایت
 کرد و از زبان مبارک فرمود که حضرت خواجه توسوی رحمة الله علیه در باب غور پرداخت
 همانان تا کید بلوغ فرموده بود حسب المقدور هر چه میسر آید می کنیم چنانچه پیش شما داختر

باید که خدمت مہمانان بموجب حاجت خود سجا آرمی و عراس نشینان و بندگان نیز
 بقدر توفیق ممکنی که درین ہر دو امر میں برکت پیدا شود و اگر کسی را ہر دو حامی ملحد و
 و لطیفہ می خواہد انجمن گنجی شمار اجازت است پس ہمہ مجلس نشینان مرا گفتند مبارکباد
 کہ آنحضرت خلافت و اجازت داد و گفتیم محمد بند علی ہذا الارشاد بعد از ان شنبہ
 وقت محرم و قمر ماہ ربیع الاول سنہ ۱۱۰۰ ہجری ہشت روز بعد از وصال آنحضرت و تمام
 حضرت مولانا بچل حضرت محمد بخش خفہ بودم کہ زیارت حضرت صاحب شرف شوم باین
 کہ چہرہ مبارک آنحضرت مثل قمر چہار دہم روشن بدن مانند آفتاب و رخسان سجود و
 سجدہ برای امامت مستعد شدند و جمیع درویشان آستان پس آنحضرت صفا بستند
 هنوز تکبیر اولی نشدہ بود و سکو معظم دین صاحب از جانب بہت نزد آن حضرت حاضر
 شدہ کیفیت ہماری رسیدند مگر آنحضرت تشینہ پس این بندہ تر و یک شہہ رسید کہ
 حال طبیعت مبارک ایشان چگونه بہت فرمودند بفضل الہی خیرست باز چہرہ آن
 و تبسم کنان فرمودند خدا تعالی ترا فرزند ارجمند دیگر عنایت فرماید عرض کردم کہ
 قبل ازین تیر ایشان درین باب دعا فرمودہ است اگر بدرجہ قبول افتد عنایت
 خدا تعالی است پس بعد از ان بتاریخ چہار دہم ماہ صفر سنہ ۱۱۰۰ ہجری روز شنبہ وقت
 نماز صبح حق سبحانہ و تعالیٰ پس دیگر عنایت کرد و ما بش سید عبد العزیز نہادم احمد علی
 ہاکم بعد از ان بہمان خواب ارشاد فرمودند کہ خدمت مہمانان نیز حسب الامکان
 سجا آرمی و و لطیفہ اسم یا حی یا قیوم والد بزرگوار خود تلقین کنایمی پس چون بید
 شدم پیش مولوی معظم دین صاحب واقع خوابا پنجہار ساختم مولوی صاحب
 فرمود مبارک باد کہ در بیداری و خواب آنحضرت شمار آموز و ان تحت بدان کہ آن
 روز می بخد مت فیصد جت آنذات والہ صفا شرف شد عرض کردم کہ خاوان
 آستانہ چنانم کہ زالی بر آنخویدن حضرت یوسف علیہ السلام رہیمان تنیدہ و دست

گرفته حاضر شد و گفت اگر چه متفلسم و لیکن در زمره خریداران او محسوب می‌شوم خود چه
 شمس الدین سوی این بنده اتفاق نموده فرمود آن ضعیفه محض چه کار دیدن بود
 علیه السلام بهانه ساخته بود و الا قیمت او این نبود آنگاه این بیت بر زبان مبارک
 بپشت اگر چه من بسی قاصر قماشم که در سنگ ایستاده باشم بعد از آن دعا گو
 کرد که بنده نیز بهانه زیادت ساخته بخضر ایشان می‌آید با حقوق طاعت ایشان که
 بجای می‌آید و لیکن امید نیست که بطیف صاحب ایشان آمرزیده شوم چنانچه در مشکت نوشته
 دیدم که خدا تعالی فرماید هیچ حلقه ذاکران را بخشیدیم فرشتگان میگویی ای پروردگار
 ما فلان بنده گناهکار محض است حاجتی بمان حلقه ذاکران نداشته بود خدا تعالی
 بخیر فرماید از این بطفیل آنها بخشیدیم آنگاه فرمود آنچه گفتی حق است که در روز قیامت با
 بطفیل نیکان بیامزد و چنانچه شیخ سعدی گفته است شتیدم که در روز امیدم
 بداند به نیکان بخشید که هم بعد از آن فرمود شخصی بر دروازه روضه مبارک
 خواجه فرید الدین اتاده میگفت عجب دربارست مردمان که می‌نید گمان کنند که
 ببرکت حضرت خواجه صا آمرزیده شویم و خواجه صا فرمود ایست که خدا تعالی بطفیل مردمان
 که می‌آیند و دست پاخی بر بقرین من مال آمرزیده شوم بعد از آن فرمود خواجه توست
 رحمة الله علیه فرمودی چند مردان دست خود بدست من نهاد امیدم که گاهی هر یک
 بدست من آید و بطفیل آن خدا تعالی بخشید پس ازین سخنان لاجواب شدم و گفتم الحمد لله
 و رد کرد و رجوع است کرد و نوشتن موقوفات بدان ای موقوفه

چند سخنان گوهر فشان از زبان صدق ترجمان حضرت مولانا شیخ شمس الدین ربیع
 غزل شکر بلبل شوق محقق تحریر فرمود و بوسیله جمیله مکه احمد یا سیال ساکن بونانی معاد
 قدیم پوسی آنحضرت حاصل کردم مولوی صاحب درق مرقوم به خدمت آنحضرت گدازید و عرض
 داشت کرد که این چند پختان ایشان سید محمد سعید تحریر نموده بامید آنکه به نوشتن این پختان

خواجہ شمس العارفین علیہ السلام فرمودند که نیکو نوشته هر عمل خیر که از بند وجود آید غنیمت است این کار
 نیز عرفان شست کرد اگر اجازت باشد چند سخنان که از زبان گوهر فشان بگویم بنویسم خود چه
 شمس العارفین فرمودند بویس هر چه بتوانی نوشت اما حال ما در ویشیان چیست که دیگر نزن
 بترک دنیا می آموخیم و خود روزی حصول آن سعی نمایم انگاه این بیت بزرگوار را که اندک
 به بیت ترک دنیا بزم آموزند به خوشی تن سیم و غله اندوزند بعد از آن این بیت
 نیز خوانند یا ایها الذین آمنوا لکم تقوا لکم ما لا یفعلون سبحان الله که مقرران
 حق با وجود چندین جماعات و ریاضت ها هستند خود را چنان محو و منسی فرموده که در همه اوقات
 میگویند یا عرفت که حق معترف است ما بعد ناک حق عبادت پاک و غزل معروضه خدمت است
 ما این بود و غزل چون تویی محبوب و مرغوب ما آدم برادر گشت با صبیانه و شمس
 شمس دنیا و است در روشن از علم است بر روی تورا از سیاه بختی اندر ظلمت کن
 برویم باغبان عشق با چو سرور و سالار ملکین تویی ما عاخر با بویس کن سر فرشته که
 سخنان که از زبان و فشان سخن گفت بشنید می تهریر کردی و اکثر عادت شریف حضرت
 مولا تا مرشد ما آن بود که چون این خاکسار بمحض ویشیان بنشسته سخنان صدق ترجای ناگون
 به زبان ساگر انداخته می حق تبارک و تعالی ذات ملک صفا خواجہ شمس العارفین فاضل و غیر
 برکت و یاد ما از این شربت سخنان که عین با حیات مملو از اسیر بارگزاران و امین باد
 رب العالمین و فهرست این ملفوظات بجهل مرآت مرتب گردیده مرآت اول در ذکر نفی
 حضرت رسالت پناهی علی السلام مرآت دوم در ذکر فضیلت خلفاء راشدین
 آن سید الانبیا علیهم السلام مرآت سوم در ذکر فضیلت ازواج مطهرات و این بیت آن حضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم و تحقیق است که کدام اند مرآت چهارم در ذکر تعظیم و تکریم سادات ارام مرآت
 پنجم در ذکر فضیلت عشره مبشره و مرآت ششم در ذکر فضیلت مهاجرین و انصار
 هفتم در ذکر عقاید و حصول این جماعت بجهت این جز آن مرآت هشتم در ذکر احادیث

۴ کارسازی کنی و از کلا فویش چون تویی بهر زبان کار ساز

و فضیلت آن هفتاد و یک مرتبه در ذکر طهارت و صلوات و متعلق آن هفتاد و یک مرتبه در ذکر کرمه و
 خدمت تبارک آن هفتاد و یک مرتبه در ذکر زنده هفتاد و یک مرتبه در ذکر حج و فضیلت
 بیت شریف هفتاد و یک مرتبه در ذکر کرامت قرآن و خدمت قاری و بیست و یک مرتبه در ذکر
 ربان کریم سبحان و تعالی و فضیلت آن هفتاد و یک مرتبه در ذکر فضیلت درود شریف
 هفتاد و یک مرتبه در ذکر اوزار و مکه و مدینه و قسطنطنیه و وقت آن هفتاد و یک مرتبه در ذکر فضیلت
 عبادت و خدمت تبارک آن هفتاد و یک مرتبه در ذکر فضیلت اخلاص و خدمت رب الهی هفتاد و یک مرتبه
 نوزدهم در ذکر محاسبه مراقبه و مراقب است و در ذکر توکل و صبر هفتاد و یک مرتبه در ذکر خدمت
 غضب و فضیلت احسان و تحمل اینها هفتاد و یک مرتبه در ذکر سخاوت و خدمت مهربان
 و فضیلت اعراض اجکان هفتاد و یک مرتبه در ذکر جهاد و خیر و جهاد اکبر و جنگ خیر
 علیکم السلام و امیر معاویه هفتاد و یک مرتبه در ذکر زهد و مجاهد و حضرت خواجه کرم
 و بزرگان هفتاد و یک مرتبه در ذکر خدمت کبیر و کیفیت فنا و هستی و بیستم هفتاد و یک مرتبه
 ششم در ذکر مکارم و شایسته ان و خدمت صحبت و حب نان و بزرگان هفتاد و یک مرتبه
 هفتم در ذکر فرق میان فرقه طایفان مان سابق و زمان حال هفتاد و یک مرتبه و هشتم
 در ذکر قول فرقه رافضیه و خدمت آن هفتاد و یک مرتبه در ذکر علم جعفر و خدمت پنجاب و علم
 ناقص و خدمت هفتاد و یک مرتبه در ذکر صحبت انیار و خدمت یار و خدمت و شایسته بدر و خدمت
 سنی و سنی و در خدمت دنیا و اهل آن هفتاد و یک مرتبه در ذکر تکریم نفس و تصفیه قلب
 و طهارت بعد از حقیقت مگر روح انسانی و بزرگان هفتاد و یک مرتبه در ذکر زیارت
 قبور و اهل و احوال و اهل آن هفتاد و یک مرتبه در ذکر صحبت و فضیلت آن و خدمت
 فیض از بزرگی سلسله دیگر هفتاد و یک مرتبه در ذکر تکریم و فضیلت پیر و صحبت و خدمت
 و کلمات تصور آن هفتاد و یک مرتبه در ذکر کمال جذب و استغراق اهل بیت هفتاد و یک مرتبه
 در ذکر صحبت خاوند و در دستان او و تبرکات سرور کائنات و اهل بیت و اهل بیت

روز و شنبه شانزدهم ماه جمادی الثانی سنه سبع و ثمانین و ثمانه عشر مائه سعادت قدیم
 یوسی خواجہ شمس العارفین چمنل شد حضرت والد بزرگوار این عالمی و کمالی و کمالی و کمالی و کمالی
 نیز حاضر بودند خواجہ شمس العارفین چمنل بزرگوار که اسما شریفه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 در قرآن مجید و دیگر کتب سماویہ بسیار مذکور اند و یکی از انہا اسمی است انگاہ فرمود و لفظ
 سلم یعنی دار و کجی گنہ خواندن و نوشیدن از کسی نیا سوخته باشد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 همچنان بودند و دوم آنکہ عمر باصل میر حسین را هم گویند چنانچہ کہ را ام القری گویند کہ اصل
 ہمد شہر را و وہی نامست پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را حق تعالی امی فرمود کہ اصل ہم
 موجودات و مخلوقات اوست چنانچہ شیخ سعدی فرمودہ بیت تو اصل وجود آدمی اوست
 و اگر ہر چه موجود شد فروغ تست و همچنین در حدیث آمده کہ اصل مخلوق من نوری و اما
 سن نور الله سیو ہم آنکہ نسبت بجانب اسم القری است کہ بکست پس معنی یکی بود انگاہ
 فرمود کہ امی در شوی مراد از نگار من آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است کہ با وجود امی بودن
 عالم اولین و آخرین می نهند و عاشقان ایزد و انسان را با اشارتی حقائق زیروانی
 ربانی تعلیم کردند چنانچہ درین محل بود کہ علامہ حسین قریشی این حدیث خواند او تیت علم
 الاولین و الاخرین بیت علی کا سوز گارش حق بود و علم او بیش از خلق بود
 بعد از ان فرمود حضرت خواجہ حافظ رحمۃ الله علیہ حضرت رسالت پناہ صلی الله علیه و آله وسلم
 و سلم را مشوق شہرہ سالہ تعبیر کردہ و قرآن مجید را بی و سالہ نام نہادہ و صحبت اہل بیت
 را صحبت کبیر و صحبت قرآن را صحبت صغیر خواندہ و این بیت بزرگان مبارک را نہ بیت
 مشوق شہرہ سالہ و بی و سالہ بہین بست مر صحبت صغیر و کبیر انگاہ فرمود
 کہ شہرہ سالہ باعتبار شب مزاج است کہ دو سالہ قرآن مجید باعتبار اینکه نزول و دو بار
 شدہ یکبار از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمد و دیگر بار از نجا آیت یا سورت
 سحر بر وفق مصباح ہندگان نازل شدہ و مراد از صحبت کبیر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم

گفتند با اعتبار آنکه بهترین از اولاد آدم علیه السلام اند و جمیع پیغمبران روز قیامت
 زیر راست او میایند و پناه جویند چنانچه در حدیث آمده **عَنْهُ سَعِيدٌ قَالَ قَالَ**
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَا سَيِّدُكُمْ وَكُلُّكُمْ لِيَوْمٍ لِيَوْمِ الْيَوْمِ وَلَا تَحْزَنُوا بَعْدِي كَوَلَّيْتُ
 الْحَدِيثَ لَا تَحْزَنُوا كَمَا مِنْ نَبِيٍّ يُوَسِّدُكُمْ فَمَنْ سِوَا الْأَنْحَاثِ لَوْ أَنَّ الْحَدِيثَ وَصَحَّتْ صَغِيرٌ
 بَقَرَتَانِ دِيلٌ كَرْدَه اند زیر آنکه بمقابل مرتبه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صغیرت و سینه بام
 کریم و عظیم موسوم ساخته چنانچه در قرآن مجید آمده **وَإِنَّ الْقُرْآنَ كَرِيمٌ** و دیگر **وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ**
سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقَائِمِ و **الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ** بعد از آن فرمود که حق سبحانه و تعالی آنحضرت صلی الله
 علیه وآله وسلم را براسی رحمت عالمین بعوض گردانید چنانچه در قرآن مجید آمده **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ**
إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ و تفسیر حنفی آوردند حضرت رسول علیه السلام رحمت مومنان را که
 بدو راه هدایت یافتند اما انا رحمة مصلحت و رحمت است مکرر آن را که بسبب و از عدا
 استیصال مینماید ماکان **لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ** و است فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت
 بود که است را در پنج مقام فراموش نکرد خواه در مکه معظمه قیام فرمودندی خواه در مدینه طیبه
 خواه بر عرش معلی خواه در مقام قاب قوسین یا فرمودندی که اسلام علینا و علی
 عباد الله احبنا باین فرما که در مقام محمود شفاعت کبری مختار و سرافراز خواهند آمد استی
 گویند مظهر غاصیان برگزیده و حسن خصلت زمان و دست و دامن تو در دامن حق است
 با اسید از حضرت بانصرت توان شدن چون تویی در هر دو عالم رحمت الله علیه
 بعد ازین محل فرمود شخصی متکبر کبیر چون توبه کند گناهان او بخداستغاثی بیاورد و کبیر
 که حضرت رسول علیه السلام را سب یا لعن کند از خداستغاثی بیاورد و درین اثنا مولا
 معظمین صاحب مروتی این بیت خواند **بیت محمد بن محمد گناه کار حق را و ولی حق**
بنیشت خطای محمد و در مصحح نامه آورده که چون سجده اقصی بانبیا و مرسلان می نمودم
پیر کعبه را آلبی این کردند پس من نیز حمد آلبی بنیابان اندیم گفتند محمد

الذی جعله رحمه الله علین وبعثنی علی سائر الخلق اجمعین و جعلنی بشیراً و نذیراً
 اعطانی فرقاناً مجیداً و جعل امتی خیر الامم و جعلنی اولاً و آخراً بعد از ان غلام حسین
 قوال انحضرت این مولود اشارت فرمود بشو لو دشمن طغی ای که از دست عنایت
 فقیه بحر رحمتی آب رحمت سیل رحمت آب سار رحمتی به از کرم و زدر فشانای مائی
 تمکین و در بهر بحر رحمت کان رحمت کن سار رحمتی به خسر و سی دین و لان ناست
 محمد مصطفی به شک رحمت خطبه رحمت نابد از رحمتی به غیرت طوبی است و قدت چهره و تشک
 از م به نخل رحمت بهار رحمت در بهار رحمتی به بارگفت از درون و وز برون از انعمیم
 باب رحمت بیت رحمت هم جلد رحمتی به گیسوی پیشانی تو روی تو خورشید حسن به شام
 رحمت صبح رحمت هم بهار رحمتی به از بیان رحمت ای رحمة الله علین و نعتی ناهان به
 گوید بی شمار رحمتی به بعد از ان لحنی ذکر ابتدائی نزل حی افتاد و آیه شمس العارفین
 زبان مبارک راند که چون وقت آمدن وحی نزدیک رسید رسول علیه السلام بر سر خنجر و سنگی که
 گذشتی از و آواز آمدی که اسلام علیکم یا رسول الله تا روزی از افاق آسمان فرشته را دید که
 یک پای خود بر یکا دیگر نهاده استا و هست و با واد میگفت یا محمد انت رسول الله و اما جبرئیل
 هر طرف که در آسمان میگردد است همان صورت می دید از انجام رحمت خود و چنانچه خدیجه کبری
 رضی الله عنها آمد و آن حقیقت بدو باز گفت خدیجه با آنحضرت گفت که این دختر گنسی گوی
 و خدیجه نزد و رفته بن نو فلن سپرم خود در رفت و گفت امرو فرد محمد این نوع معایب کرده است
 و قد گفت ای خدیجه بفرده باد مریز که محمد پیغمبر آخر الزمان است و این ابتدای نبوت است
 خدیجه و پس آمد به رسید امر سلیمان بن شاپرک و او بعد از ان سخن در ذکر معراج آن
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم افتاد و آیه شمس العارفین زبان مبارک راند که رفتن آنحضرت
 از کوه پربت المقدس آن ثبات شده منکر آن کافورست و عروج بر همانی و وصول بر تریه
 قرین با جاوید صیحه شهرت ثبات گشته و هر که انکار آن کند ضال است عقیده که انرا بل

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر ابتدای نزول وحی

ذکر معراج

اسلام آنست که عروج آنحضرت بحسد و روح بود و معاد و در سید که واقع شده به بیت آنکه شش
 تنش از جهان بود و به سیر و عروجش بتن آسان بود و در آن شب جبرائیل علیه السلام با چندین
 ملائکه نزول فرمود و آنحضرت را به برق سوار کرده مانند کتی بر بیت المقدس رسانید
 و انبیا و ملائکه را امانت کرد و بعد از آن بسوا که برق یا بر پیکر جبرائیل علیه السلام جانب
 آسمان عروج کردند و در آن اول آدم را و دوم عیسی و یحیی و در سوم یوسف و در چهارم
 ادریس و پنجم نوح و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم را دید و بر ایشان سلام کرد و چون
 بروجه ابراهیم رسید و از آنجا بسدرت الهی و بیت المعمور و حوض کوثر و نخل رحمت رسید
 و جبرائیل علیه السلام نزد یک حجاب نور از معرفت آنحضرت باز ایستاد و از آنجا تنها جمیع
 مع کرده بمقامی رسید که برق نیز از قمار با مانند پس بسوا که رف بکاف عرش رسید و هزار
 کسب از حق تعالی خطاب افروز شد و هر نوبت آن حضرت را ترقی دیگر دست و او را برتر
 دلی نمیشد و رسید و از آنجا بحضرت خاص فکان قلب حسین او اولی و در آمد
 فادعی الی عبده ارحی استماع یافت و در وقت مراجعت بهشت و درجات آن دفع
 و درجات آن دیدند و بهر بیت المقدس باز آمد و متوجه که سطره شده کار و انعامی و پیش
 و به چون نجات آمدند بهمان حال آب خود جاری بود و بسنگ گرم و زنجیر گرمی و در حرکت بود
 و همدرین محل طریقی سلام علی قریشی عرض شد که در کمال رض نماز پنجم گانه نمی خوانند
 و حجت آنرا که رسول علیه السلام در شب معراج شهر مدینه از نماز خوانده است و آنچه شمس العارفین
 فرمود آن که در شبان نمی خوانند که انبیا و اولیا و ائمه مرتبه طی زبانی و طی مرکبی حاصل باشد
 و این صفت از زمین تا قاف تو سین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به طریقی و طریقی
 قطع فرمود و در آنجا هزار و هزار بود و بهم چنان که در تله شهر و سیه که درنی بود و در حد اندک
 تمام کرد و یعنی آن هزاره سال فی الحقیقت زمان قلیل بود پس فی آن روض جلیل است
 زیرا که فی الحقیقت هزاره سال نگذشته بودند بلکه بحر و بی زبانی آنرا به تله قلیل قطع نموده

ازان حکایت عیسی علیه السلام بر زبان مبارک دارند که حکایت جالینوس بن یسوع بن یسوع
 کرد که نزول باران تا شش سال نخواهد بود و بخدمت حضرت عیسی علیه السلام رفته و عرض
 داشت کرد که عافو بایند تا حق تعالی بارش کند حضرت مهتر عیسی علیه السلام پدر گاه خدا
 بیستک مناجات کرد و همان آن تا بریدن باران شروع گشت و جالینوس متعجب ماند که از علم خود
 شش سال ساکن بایزان معلوم شده بود و حضرت عیسی علیه السلام مودعی دانی که حق تعالی انبیاء و اولیاء را
 طی مکانی و طی زمانی داد است اگر چه بدت باریدن بارش بعد از شش سال بود و لیکن تیره
 طی زمانی آنرا باندک مدت کشش نمودم سر آت دوم و ذکر فضیلت خلفا
 اشدین آن سید المرسلین روز چهارشنبه عبادت قدیم بوسی حاصل شد و کو
 سلطان محمود ناروی و قطام الدین گجراتی و یاران دیگر نیز حاضر بودند و عاگو عرض
 داشت کرد که فضیلت چهار کما مساولست یا بالترتیب حواجه شمس الغار فین سر
 فضیلت آنها بالترتیب است انگاه این حدیث بر زبان مبارک راند افضل الناس من
 بعدی ابو بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی و همچنین در فقه اکبر آورده افضل الناس بعد
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر بن الصديق ثم عمر بن الخطاب ثم عثمان
 بن عفان و النورین ثم علی بن ابی طالب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 پس ازین محل و عاگو عرض داشت کرد در مشرب صوفیان نیز در از دیگران افضل
 سید اند پس علی کرم الله وجهه نیز بر طریقت اند اگر ایشان را بر صحاب کلمه افضل در هم بیا
 ست یانی فرمود ساکنان را باید که فضیلت خلفای ربه بالترتیب داند و از زوایا
 مشایخان کبار فضیلت جدا کرد از دیگران بهتر داند بعد از آن فرمود که چون
 حضرت رسالت مآب فرقه بعلی کرم الله وجهه عطا فرمود و در از نهانی که با ظاهر هرکس پیش
 فرقه مامور بودند تلقین کردند فرمودند که بجز مستحق گیر کسی نگوی چون آن را در باطن
 ایشان شنید و خوف آنکه ظاهر گردد و بوی از نهانند و در سجا چاه شکال فاعاد بود و بکرانه و او

سمر فرموده که اگر روند آب از تپه پنجاه چندان جوشش و که غلیان کرده از بس چاه بیرون آید
 بعد از آن فرمود که از خلفای اربعه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو کس صاحب سلسله
 شده اند امیر المومنین ابو بکر صدیق و امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما
 و سلسله فقر ایشان تا بنور جاریست چنانچه سلسله عالیه نقشبندی به حضرت ابو بکر صدیق
 رهنمایی نمود و دیگر جمیع سلاسل حضرت علی کرم الله وجهه منسوب اند و عا گو می عرض شد است
 که در تخریج آنکه که دیگر هر دو یاران آن حضرت صلی الله علیه و سلم هر چه صاحب سلسله نشدند
 فرمود تعجب نیست زیرا که نعمای حق باینکه تعالی بے حساب اند هر یک و ستان خود را بنعمت
 علی بن ابی طالب مشرف ساخت چنانچه حضرت ابو بکر صدیق را بنعمت صدق سمر فرمود که کما
 قال الله تعالی و الذین جاءوا بالصّدیق و صدّقوا به در تفسیر حسینی آورده که گفته اند فاعل جابیه
 علیه السلام است و صدق ابو بکر صدیق را چون صدیق قصه معراج شنید گفت اشهد انک
 رسول الله تعالی گفت آنحضرت اشهد که صدیق حق و امیر المومنین حضرت عمر بن الخطاب
 عدل و شجاعت موصوف ساخت کما قال الله تعالی اشهد ان علی الکفار که صفت عمر
 فاروق است و هم در حدیث آمده اشدّ بهم منی امیر المومنین حضرت عثمان
 بن عفان را بنعمت بشفقت و حیاء مشرف گردانید چنانکه در تفسیر حسینی نوشته که رحما بهم نعمت
 فی النوریت رضی الله عنه که رفت و حیاء و انوار سی و وفای او مشهور است و معروف و زود
 خالق و مخلوق بدان صفات و سمات موسوم و موصوف و هم در حدیث مسطور است اشدّ قهر
 حیاء عثمان و امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه را بنعمت لطافت و عبادات سعاد
 مند گردانید و تفسیر حسینی آورده که انهم که کما شجده اشعر حال رضی الله عن علی کرم الله وجهه
 که اکثر اوقات او بنو لطاف و لطافت عبادات میگذشت مرات موسوم و در فضیلت
 از واج بنظرات و ذکر اهل بیت رضی الله تعالی عنهم آنحضرت صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم روز سه شنبه سادات قدم بر عیصل شریف نهادند و در پیش و انهم شش

در فضیلت از واج بنظرات و ذکر اهل بیت رضی الله تعالی عنهم آنحضرت صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم روز سه شنبه سادات قدم بر عیصل شریف نهادند و در پیش و انهم شش

نیز برادر و عزیزان و دیگر نیز حاضر بودند و عاگه عرض شد شت کرد که از میان ام ایستاد
 خدیجه الکبری و ام المومنین عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہما کدام فضیلت است و آنچه شمس
 العارفین فرمود در فضیلت هر دو وجه حادث و رو شده اند که حضرت خدیجه الکبری را
 اللہ تعالیٰ عنہا منظر العجائب است که تولد خاتون جنت از طبق ایشان و تولد حسنین نیز با
 ایشان است و جدین فاطمه و علی اللہ عنہما چنان منور بود که حضرت صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا
 پیش پیشانی مبارک او رضی اللہ عنہا در شب یک نشسته و روزی که کشیدند این دو صفت
 مذکور و در فضیلت حضرت خدیجه الکبری را در محل اندوختیم در حدیث آمده است که علی قال

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ خَيْرُ نَسَائِكُمْ نَبِيَّةُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَخَيْرُ نَسَائِكُمْ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ يُتَّفَقُ عَلَيْهِ بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ وَذَكَرَ إِبْرَاهِيمَ
 انما دو عاگه عرض شد که در این بیت کدام کن از خواهر شمس العارفین فرمود و این بیت
 انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت معلوم میشود که اهل بیت
 از واج مطهرات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اند و از حدیث سعد بن ابی وقاص روایت کرد
 و آنست میشود که اهل بیت حضرت علی کرم الله وجهه و فاطمه و حسنین اند و حدیث سعد بن ابی
 وقاص نیست **سعد بن ابی وقاص** قال لما نزلت هذه الآية فقل

تعالى اذ دع اَنْبَاءَنَا وَاَنْبَاءَكُمْ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ
 وَحُسَيْنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي رَوَاهُ مُسْلِمٌ **شهر خدا** حضرت این
 پنجتن غیر فرض تعیین و حکم نص غیر فرض کرده و بر تخلص و چه جد بزرگ و اب ایستاد
 محدث است علی فاطمه حسن حسین و بعد از آن فرمود که روزی رسول علی علیه السلام بپایک سیاه
 پوش بسیار که نهاده حضرت فاطمه الزهرا و امین السعیدین رضی اللہ تعالیٰ عنہما و علی کرم
 وجهه را زیر آن کلیم نشانده فرمود **اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي** چنانچه در حدیث آمده است
 عائشة قالت خرج النبي صلى الله عليه وسلم عداة وعليه قميص أحمر حلل برشته

اسود غيابة الحسنات على رضى الله عنه فادخله ثم جاء الحسين فادخله معه
 ثم جاءت فادخلها ثم جاء على فادخله ثم قال انما يريد الله ليذم
 عنكم الرجس اهل البيت ويظهر كنه طهيرا رواه مسلم هرات چهارم
 در ذکر تعظيم و تحريم ساوات گرام رضی الله عنهم شب چهارشنبه سعادت
 قدم بوسی صل شد مولوی غلام محمد بختی توسی و حساب زاده شعاع الدین صاحب
 بیاتید و رویش و سید احمد دریا و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر تعظیم ساوات افتاد
 خواجہ شمس العارفین بزرگواران یک رانند که تعظیم سید بر دیگران واجبست و عاقلوی عرض داشت
 کرد که اگر کسی سید زاده مخالف شریعت باشد تعظیم آن چگونه است فرمود بعضی علما تعظیم او
 جائز نیست اما زاین فقیر بخواه رسول علیه السلام تعظیم ایشان بایدر و قطع نظر از علم
 و تقوی هم چنین در سقییه الاخبار حدیثیه شمس میر بانی زنجانی که جد بزرگوار آن
 دعا گوی مست آورد و در کلامی مست در جمعا خانه حضرت شیخ شهاب الدین سنه و در
 در آمد شیخ بر خاست یاران گفتند این عاقلوی فاسق است فرمود فاضل است از زبان
 خود که در حق شایسته او این سخن که میگویند نباید گفت گفتند بجه سبب فاضل است فرمود و حله
 ایشان فاضل است و نه است حرف قرآن فاضل است اگر چه در همه آیات تهر و وعید و نام
 ابوجبل و فرعون و فرود باشد و محکم از حکایات فرعون و ابلیس بود چون من الله
 افضل است همچنان ساوات اگر در ایشان جمله فتن بود چون از رسول الله اند بر ایشان
 کسی فضل ندارد و تعظیم ایشان برین است بدو بدست کیست آنکه چون بر کاه رسالت اند
 فضل و علم و تقوی بر سالت حجاب ندارد و دوم آنکه مصطفی ایشان از دوست داشته
 نوشته اگر در ایشان همه فتن باشد تعظیم ایشان یا تابع رسول علیه السلام لازم آید قطع
 نظر از عمل صالح هم در فیصل و عاقلوی عرض داشت کرد که حدیث کثرت مؤاخره و
 او کاذب المصالحون لله و الصالحون لله موضوع است یلیع خواجہ شمس العارفین بزرگوار

مراد چهارم در ذکر تعظیم و تحريم ساوات گرام رضی الله عنهم

مبارک رانند و ران یام که در قریه مکه در حبه تعلیم علم سکونت میشد تمام عالمی آمدند و
 شروع کردند و مساوات مخالف شریعت را از روی پند و نصیحت بنیاد طعن میکرد و سید
 عالم مکه در حبه شروع کرد و گفت تفطیم ایشان نمی کنی و بدانی که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و حق ایشان کبریا و او و قهر او و کدوئی فرموده است آن عالم
 گفت اگر چه رسول علیه السلام تفطیم ایشان فرموده اما این محد را ملا علی قاری
 رحمه الله موضوع گفته است دیگر آنکه در حدیث لفظ الحائض بر او وارد است نه کافران
 و درین میان بعض سیدان که باوصاف صوفیانه از حکم الحائض می گذشتند در گرد
 کافران افتاد و اند پس تفطیم ایشان نیز ساقط شد بعد از آن فرمود سید فیض علی نام
 در قریه مکه آمد و چند مدت سکونت نمود و در افعال و اقوال و بیخ خل معلوم نگردید
 مگر چون رکابل رفت اوصاف فضل و فیاض شد چون این خبر بدوست محمد امیر کابل رسید
 حکم قتل کرد پس حسب حکم آنرا رسن در گردن انداخته هلاک کرد و تا سه روز لاش او مبارک
 او خفته تا مردمان دیگر را عبرت حاصل کرد و بعد رین محل و عاگونی عرض داشت کرد که
 بعض مردم میگویند سید است که حسین باشد آیا این قول درست یا نه حاج شمس العارفین
 زبان مبارک رانند که چون سید جمال الدین بخاری رحمه الله علیه ز مناسک حج فارغ شده بمکه
 مبارک رسیدند مجاوران وضع نموده و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ایشان پرتشدد کردند
 قوم شما چیست گفتند سید ام و شان گفت علما تاسیاد مثل حسن و غیره بر شما کجا هستند
 و سبب نفرد را از آن مبارک آن حضرت شنیدند و بدو باز گفتند بگو که از قوم دیگر ام
 سید موصوفه فرمود گویم زیرا که در زمره ملعونان و اهل شوم که آن حضرت رسالت پناه صلی
 الله علیه و آله و سلم در حق آن فرموده لعنة الله علی الذلین انکار حسین العیث باقتضا
 اگر دعوی راست است پیش و صبه مبارک آنحضرت استاده آورد مکن اگر از روی غرض از شنیدن
 دعوی ایشان تسلیم کنیم حسیب ایشان و شان بجنا بحق تکیه متوجه شده نیست و وضع مبارک

کتابت

کتابت

استاده بجز و نیاز نگشتند و السلام علیک یا رسول الله فی الحال از روضه شریف
 آواز آمد لبیک یا ابنی بجز و شنیدن این آواز فیض آب اکثر مردمان از مجاوران آن سید
 موصوفه بیعت کردند بعد از چند مدت سکوت نمود و از انجبار و اشک نه بعد از مدت مدیدی
 بمیدان منور تشریف آوردند همه مجاوران آستان فیض نشان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بخدمت سید موصوف حاضر شد عرض کردند که باز بطریق سابق پیش روضه مبارک آن
 حضرت آواز کنید تا لبیک بشنویم فرمود بجان باعث گناهان نامه من سیاه شده است
 شاید نیاز منسوبال قدیاید چون بسیار از روگرداند بطریق مذکور آواز کردند بهمان صوت
 لبیک بار مدینه خادمان آستان را نهایت خورجی و حسن خدمتی حاصل شد و گفتند
 پیش ازین چنین آواز نداشتید ایم مگر بوسید جمیل ایشان باین سعادت مشرف شدیم
 الحمد لله علی ذلک بهترین محل خواجه شمس العارفین زبان مبارک را ند که روضه
 سید شریف کابلی خلیفه خواجه توسی پیش محکایت کرد که روزی جانبی شریف
 در قصری آنچه بلوٹ شب درآمد سید چراغ علی سجاده نشین دیگر سیدان نزد من آمدند و قوم
 من متغصم کردند گفتند سید مگو گناه کار شوی که از قوم افغان شده بساوا
 دعوی کنی گفتند اگر سید گفتن گناه است پیش شما تا هفت بیست گناه کار سید میگوید که بخواهد
 سید گفتند چون دانستم که از گفتگوی باز منی آیند نزدیک مکان ایشان تنور با تش
 گرم شده بود و خود را در آن انداختم و گفتم انگس دعوی سدا کند نزد من یا بدین سیدان
 حیران و شرمسار شدند و از گفتگوی خود عذر خواستند خواجه شمس العارفین فرمود آن سید
 موصوف را گفتم که این چنین خود را بیکر امت مشهور ساختن هم در شرف صوفیان جائز نیست
 گفت من این علم نبودم اما چته رانی خود آن را ملزم ساختم بعد از آن خواجه شمس
 العارفین فرمود اگر شخصی سید و عبادت خدا تعالی سے کند از دیگران ترقی کند چنانچه
 حضرت خواجه معین الدین در جهان شهر و معروف اند و حضرت خواجه عثمان هرونی که

حاج

حاج

کبار و اولیای نامیاد را نداده بود و یک پیر ایشان را نداده باشد بهر توفیق و دهم چنین حضرت
 محبوب جانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه را به طاعت عالم ننشاند و شیخ ابوسعید
 رحمه الله که پیر ایشانست این چنین شهوت نیست بعد از آن ذکر تعظیم خواب و حاجه بود
 رحمه الله بر زبان مبارک اندیشی از سبب حاجه تو سوی بخواب و بدید که بر سر من زیر پای از
 و چپ رست من قرآن مجید نهاده است از عالمی تعبیر این ابستفسار کرد و گفت مبارک
 باد که تعبیر این خواب آنست که در جمیع احوال ایشان بر قرآن شریف است هدایت و نگاه
 جانب پشت مبارک آنحضرت قبضه میکرد و میدادند بخش که میری مبارک که مالش میکرد و میگفت
 شاه جلالت می رسیدی دیگر جانب پان آنحضرت نشسته بود و چند سیدان دیگر مثل
 صاحب شله صاحب سلطان بود و فیض شاه و پادشاه سکه جهان رسید حیدر صاحب لال بود
 رسید که ام شاه صاحب سون نگر می رسید قطب منزل شاه و نیز دیگر سیدان که در وقت نام
 آن هر یک طالت می شود و گرد و گرد آنحضرت نشسته بودند و سوسوی مادر و ایشان آورده
 احمد الله که خواب تو سوسوی حتمه الله هر جانب خود قرآن شریف دید و مادر هر طرف هم سیدان منظر
 می آیند پس شرف این هر دو بخت ثابت شد بهت چهارمین محل فرمود عجیب رست
 که سیدان این دوات شیعه مذنب اند و مادر دشمن و دشمنانم میدهند و دیگر سادات که
 از وطن بعید می آیند در مذنبان سنت جملت می باشند و عقاب و پشایخ هم دو سینه
 یاب شوند انگاه و فرمود که شخصی شیعه مذنب از قوم بلوچ در شهر سکونت میداد و در حق صحابه
 ثلاثه مخمان مالالتی میگفت حتی که مایان را نیز دشنام میداد و گفتم عجیب و توفست که مارا
 و دیده نام میداد بعد از چند مدت پیشه ملازمت او تعمیر شد و بیکار و دلیل شده ملا گرد
 چهارمین محل و ناگو عرض داشت کرد که مصنف سفاخیه الاعجاز شرح گلشن با کلامی است
 فرمود محمد غیاث نور بخش نام او بود و گفتم از تصنیفات ایشان معلوم میکرد که در علم توحید
 کمال بود و حاجه شمس العارین فرمود اینچنین علوهت سادات را پیدا شد هر کار بی که بشود

شود و بکمال مدبرسانند گفتم شادان این بانقین و صراف نظر نمی آید فرمود آنانکه از سادات
 کرام در حسین بنی آمدند احدی از اوصاف حمید خالی ندیدیم بلکه بهر یافته بمنزل مقصود درین
 انگاه فرمود که زودی حضرت خواجہ توسی رحمة الله علیه میفرمود هر که درین ده خاک بیاید
 احدی ایمان نیاید بلکه بنور معرفت ایمان و بکمال سید مہر پرین محل و عاگویی شد
 زد که اخلاق لفظ آل بر کدام است خواجہ شمس العارفین فرمود این لفظ شکر است درین
 آل رسول علیه السلام و اولیای کرام انگاه این صیث بر زبان مبارک راند کل تقی و تقی و تقی
 سرآت پنجم در ذکر فضیلت عشره مبشره رضی الله عنہم سادات قدوم بوسی حاسب
 شمس العارفین حاصل شد مولوی معظم دین صاحب مولوی و مولوی نظام الدین سکند ادرجی
 و بیابان دیگر نیز حاضر بودند خواجہ شمس العارفین بر زبان مبارک راند که بشارت بهشت مراد و
 از واج مطہرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابہ دیگر را نیز ثابت شده اما مشہور بر روی حضرت
 عبدالرحمن بن عوف و کس اند ابو بکر و عمر و عثمان و علی و حکمہ و زبیر و سعد بن ابوقحاص و
 عبدالرحمن بن عوف و ابوعبید بن الجراح و سعد بن ابی جراح و رشک و آور و عقیل و عقیل
 بن عوف ان الله علیه و سلم قال ابو بکر بنی الجنة و عمر بنی الجنة و
 عثمان بنی الجنة و علی بنی الجنة و آل بنی الجنة و الزبیر بنی الجنة و عبد الله
 بن عوف بنی الجنة و سعد بنی الجنة و قحاص بنی الجنة و سعید بن زید بنی الجنة و
 عبید بن الجراح بنی الجنة رواه الترمذی بعد ان ان فرمود که جمیع کفایل
 و مزخ قشود و چند کس از آنها بنقص طبع و سحر اندیش ابو جہل و شداد و دمان و فرعون و نود
 سرآت ششم در ذکر فضیلت مصاحبین و انصار شب شنبه سادات
 قدوم بوسی حاصل شد پیر غلام محمد سیال و غلام محمد و ولایت پو پو ناری و عزیزان دیگر حاضر
 بودند سخن در فضیلت مصاحبین و انصار افتاد خواجہ شمس العارفین بر زبان مبارک راند که
 جمیع مصاحب حضرت رسول علیہ السلام محفل اندام و فرقه از آنها بزرگ ترند اول مصاحبین

در ذکر فضیلت مصاحبین

در ذکر فضیلت مصاحبین

اهل وصال و در خود را گذارسته همه را حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم هجرت کردند و میان
 خود را بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قربان کردند و فرمودم نصار که نال و تضرع
 خود و بهای جبین نکاح کرده و اندر و خانه های خود را نیز با آنها سپردند انگاه این آیت شریف
بَرِیَّانٌ مَّبَارَكٌ رَّانَدُ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ
يَسْتَعِينُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَضَائِهِ وَيَتَضَرَّعُونَ إِلَيْهِ وَرَسُولُهُ لِيَكْفِيَهمْ
الضَّادَ قُوتَهُ وَالَّذِينَ لَا يَمْلِكُونَ الْغُلُوبَ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَأَلْيَ تَرْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ
 و لو كان بهم خصاصة بعد از آن فرمود که پس از مهاجرین نصار سونسان
 تا بمان صحابه فاضل تر اند انگاه این آیت کریمه بر زبان مبارک رانند و الَّذِينَ يُجَاهِدُونَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ لِيُغْنِيَهُمُ اللَّهُ عَنْ دِينِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَآئِهِمْ فِي حَرْبٍ عَظِيمَةٍ
 که چند صد نفر از صحابه آنحضرت صلی الله علیه و سلم با صحاب صغیر خود سوم بودند اهل و مال
 خود را گذارسته برای حصول صحبت حضرت رسول علیه السلام در یک صفی گزین میگردیدند
 اشتباهی لحام و آب علی بنودی برایت حضرت سید المرسلین شریف شدند پس حاجت
 لحام و شراب نماد می و جا که معرکه شکست نهاده آنحضرت بوده و پیاده گردید و آب و شراب
 کثرت صحبت به ایشان با آنحضرت از ایشان و آیات احادیث کثیر آمده مرآت به چشم در
 عقائد و اصول دین و اطاعت مجتهدین و جز آن شش نه منکرات
 قدیم بوسی حاصل شد بوسی نورالدین سکنه لاهیانی و نور مصطفی قریشی و امام بخش نذیری
 و کریم بخش نو مسلم و یاران و دیگران حاضر بودند سخن در عقائد اهل سنت جماعت افتاد و جواب
 شمس اعرافین و بوسی سوکریم بخش مذکور کرده فرمود اول چیزی که بر لاهان و فضل
 لازم است حصول ایمان زیرا که بدون ایمان حصول معرفت رحمان حاصل نشود انگاه

نه
 ح
 د

در عقائد و اصول دین و اطاعت مجتهدین و جز آن

و جوان

فرمود صفات ایمان نهفت است اول بیان آوردن بخداست که یگانه است و او را شریک
 نیست و سنو و وزیان مخلوقات همه از خداست دوم ایمان آوردن به فرشتگان
 که آفریدگان خدا اند سوم ایمان آوردن بکتاب که از جانب خداست تعالی آمده اند همه حق
 اند و درست چهارم ایمان آوردن به پیغمبران که آنچه گفته اند همه حق است و درست
 پنجم ایمان آوردن بر روز قیامت که بیشک آمدنی است ششم ایمان آوردن بر اینکه
 تقییر خیر و شر از خداست هفتم ایمان آوردن بر زنده شدن پس از مردن
 بعد از آن دعا گو عرض شد که باریدن باران از کجای آید و بچه طور باران خواهد
 آمد عارفین فرمود که اهل شریعت میگویند که بر آسمان دریاست عظیم چون خداست
 خواهد که بارش کند بهتر بکاین را حکم فرماید که این قدر باران در موضع فلان ببارد
 بکاین حکم بجا آرد و همچنین جبرائیل علیه السلام را بر رویانیدن نباتات و کلهائی شجاری
 و غیره موکل ساخته است و عزرائیل علیه السلام را قابض ارواح مخلوقات معین کرده و
 اسرافیل علیه السلام را بر تفریح صدور موکل نموده بعد از آن فرمود و جمیع انبیاء داخل تراند
 از ملائک خواص ملائک خواص ضلعه اند از خواص مؤمنان و خواص مؤمن فاضل ترند
 از عوام فرشتگان و عوام فرشتگان خاصتر اند عوام مؤمنین بعد از آن فرمود
 در بیان و خیریت اول قرار کردن بزبان دوقه تصدیق کردن بکلام حق
 حکام نهفت است چون کافر ایمان آورد اول جان او از گشتن خلاص یابد و دوم
 از گرفتن خلاص گردد سوم سجده کردن از پرده شدن مأمون گردد چهارم از
 ناحق رنجانیدن خلاص یابد پنجم گمان بد کردن بر دشمنان ششم بشوئیت گناه همیشه در
 و وزخ نماند هفتم به برکت ایمان پاخر بهشت برسد بعد از آن فرمود و شرک ایمان
 نیز نهفت است اول هستی خدای اجیب باور کردن و همچنین بهشت و دوزخ را غیب باور
 کردن با حقیقت امور آخرت دوم علم غیب خاصه خدا تعالی داشتن سوم خلایق را

صفات ایمان

عزرائیل

جبرائیل

اسرافیل

حلال عتقا کردن چهارم در حرام عتقا کردن پنجم از عذاب خداست
 ترسناک ماندن ششم از رحمت خداست عالمی امیدوار بودن هفتم با اختیار خود
 آوردن بعد از آن فرمود اصول این چهار آیه و حدیث و قیاس مجتهد و اجماع
 است هر کس که از این چهار بیرون رود و الکار کند کارگرد و طاعت ائمه مجتهدین علماء ائمه
 بآیت الْحَيُّوْا لِلّٰهِ وَالْحَيُّوْا لِلرَّسُوْلِ و اُولَیْکُم مَّوَدِعَةٌ فرض گفته اند هر کس که
 محل مولوی نورالدین عرض شدست که در که فرق غیر متصدین مراد از اولی الامر بادشاه اسلام
 میباشد و خواجہ شمس العارفین فرمود که عبارت از اولی الامر صلحا و تقیا اند که جامع جمیع امور
 حمیده باشند و قرآن و حدیث را بخوبی دانسته باشند همچنین شاه عبدالعزیز و ملوک
 در تفسیر آیت فَلَا تَتَّبِعُوا لِلْبَلَاءِ آنکه اگر آن نوشته که کسانی که اطاعت آنها حکم خدا فرض است
 شش گرده اند از ان جمله مجتهدین شریعت و شیوخ طریقت اند که حکم ایشان بطریق
 لازم الاتباع است بر عوام زیرا که فهم اسرار شریعت و دقائق طریقت ایشانرا نیست
 فاستلوا اهل الذکر انی کنتم لکم مآوئاً و انکم لعلیهم و انکم لعلیهم و انکم لعلیهم
 خداوند که جمیع امور زیر فرمان ایشانند بخلاف بادشاه ظاهری که با امور دنیا مشغول باشد
 بهمد ریختل حکایت فرمود که روزی در نیکی یک بصحابت نواب سعد الله خان بخدمت
 سیان میر صاحب حمه اندمی آمد اتفاقاً سیان صاحب آنوقت از جهان خود پیشتر می جسته
 خادمی عرض کرد که بادشاه بخدمت شما می آید سر برشته فرمود من و شما که کدام سینه
 است چون شاه موصوف نزد یک سید بیچم اتفاق نکرد نواب سعد الله خان عرض شد
 که در لفظیم بادشاه چه نکرد و دید فرمود عجب دریست که رزق خدا تعالی بخورم و جمیع حاجات
 اند و بخورم و سوس دیگری اتفاقات کنم بعد از ان فرمود اجماع است که علماء دین
 بتین برامری از امور دین اتفاق کنند چنانچه در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله تعالی
 عنه آدمی بیست رکعت تراویح به جماعت مقرر شد و جمیع علمای حضرت عثمان رضی الله عنه

حاکم
 حاکم

حاکم

حاکم

به پدران مجمع بود که حضرت علی کرم الله وجهه بودند چون آمدند دیدند که قنابیل و سجد
 روشن اند و جلالت تراویح قائم شده و فرمودند قائم کند خدا تیسرا اعمال حسنه تراویح تراویح
 کردی تو بنیست رسول علیه السلام را نگاه این است شریف بزبان بزرگوارند که هیچ
 امری علی الصلوات بعد از ان فرمود فرقه و فرض غیر تقلیدین ان قول خود را
 مطابق نص حدیث شمارند اما از علم ایشان باطل است زیرا که این هر دو فرقه از قیاس صحیح
 و جمیع امت منکر اند و در حق ایشان طعن کنند بعد از ان فرمود ساکن ابا بکر که چون
 سلوک و ورع کنند هم از مذنب و احمق و لیکن احسن و او فائز اهل اعم و تم باشد اختیار
 کند و هر که ازین راه بگذرد خست یا کند عیب و یا و باشد و از او مصلحت بیرون افتد بعد
 از ان فرمود که اگر شخصی بر تحقیق مسئله شریعت بکوشد حضرت خواب تو سوی رحمة الله است
 عالمان دین و مفتیان شریعتین از فرمودی عمل را در ایشان با حادیت صحیح علی مملکت
 مگر آنکه معرفت حدیث و طریقه اعتبار مسائل که احقه و ناسبت باشد عمل با حدیث جایز نیست
 پس ایشان را از دست اگر تحقیق مسئله کنند اکتب فقه حنفیه نمایند زیرا که اعتبار مسائل ایشان از
 آیت و حدیث است مطابق هر دو بدان ای حضرت چه باعث ضلالت و گمراهی اکثر مردمان
 دین است که در حق فقه اعظام و فقرای کرام و کتب آنها معین کنند چنانچه در باب فقه
 لفظی و توقف صحاب را می و بجا نقطه پیکی میگویند و منکر اند از استیفاء اولیا و استیفاء
 انبیای طریقی خود را بحدیث منسوب کنند و حال آنکه احکام حدیث از ناسخ و منسوخ و ضعیف
 قوی و طریقه اعتبار احقه نمیدانند پس مخالف آن عمل کنند و از کرامت غوث الاعظم
 افتاد و صاحبزاده محمد بن محمد شریف که اکثر مردمان منکر کرامت میگویند که کرامت کشتی بیرون
 آوردن حضرت غوث الاعظم شیخ عبدالقادر جیلانی خلاف دروغ است زیرا که چون حقیقت
 دیگر شد باز صفاتی نیاید پس ان اهل کشتی باز مردند معلوم شد که محض این کرامت دروغ
 است و صاحبزاده محمد بن محمد و آن حیاتی که باقی است در روز قیامت باشد و در روز قیامت

کتب معتبره
 و کتب معتبره

کتب معتبره
 و کتب معتبره

کتب معتبره
 و کتب معتبره

کتب معتبره
 و کتب معتبره

چنین کار او اکثر اولیای مایه بار ظهور آمدن چنانچه حضرت خواجہ قطب الدین اشرفی کاکی را شنیدند
 غزال کشنگان خضر تسلیم را به هر زمان از غیب جان دیگرست به حالت فنا حاصل شد
 قوال مصرع اول گفتی جان بحق تسلیم کردی و چون مصرع ثانی شروع کردی باز بحالت اول
 زنده شدی چون سلطنت اهل نزدیکیت سید مصرع ثانی از زبان توالان تراوش شد پس حضرت
 از دار فانی بدار باقی رحلت نمود پس از بحالت معلوم گردید که حیاتی بعد مماتی بهم از قبیل است
 است همدیگر نخل سخن ز ذکر عزیر علیه السلام افتاد و حاجه شمس العارفین فرمود و توضیح حسینی می
 روزی حضرت عزیر علیه السلام به خرسوار شده توجیه بربت المقدس نموده بدی که بدو فرسخ از پل
 بود رسید پس موضعی ویران دید اما در خان او میوه وار بود وقت که از خجیر بچسبید مقدار
 انگور گرفت و در سایه قرار کرده چند خجیر بخورد و باقی نیز خود داشت و انگور را بقیض کرده پاره
 بیاض میداد و بقیه در شکم ریخت و خر که داشت پیش رو بست و بقیه دیو را کرده بسوی دیو
 می نگریست چون آنرا بنایت ویران دید گفت اَفَیْحَیْ هَٰذَا اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِہِ اَیْنَ جَکُونِہُ
 زنده گرداند این دیو را خدا تعالی یعنی چگونه آبا و کند بعد از خستاری او باشندگان او را پس چون زنده
 گرداند بعد از مردن ایشان پس میرانید او را خدا تعالی بهمان تفکر و تامل بادت صلال
 خرا و نیز ببرد چون پیغمبر مسیحی رفت چه دید که سید مردان مرده اند بجا باری تعالی
 سناجات کرد که ای خداوند کریم این کسان را بقدرت زنده گردان این بجز و عاکرون او همه
 مردگان زنده شدند بجهان صورت که بود بعد از آن همدیگر سخن و در ذکر بر اینیم علیه السلام
 افتاد و حاجه شمس العارفین زبان مبارک اند که در تفسیر حسینی می نویسد روزی ابراهیم علیه السلام
 گفت اسی پر و گار من بنجام قدرت کامله چگونه زنده میگردد ای مردو گار گفت آیا تو ای
 نیاورده که من مرده را زنده میکنم گفت ابراهیم بے ایمان آورد و ام و لیکن اسی را که
 تا آرام بگیرد دل من بشا هده چگونه آن گفت خدا اگر معاند این حال از زوداری پس بگیر
 چهار عدد بر فان کبوتر و فرخوس و زراف و لھا و س پس ایشانرا فرخ کن و گوشت و پوست

حضرت عزیر علیه السلام

حضرت ابراهیم علیه السلام

و عظام ایشان گرفته با یکدیگر بیا میزگره می ایشان در دست خود نگه دار و آن گوشت
 پوشت گرفته را چپا حصه کرده بر چهار جبال جدا جدا بنده و هر یک سر می را بنام وی ندک خجرت
 ابراهیم علیه السلام همچنان کرد و سر می ایشان بدست گرفته آواز کرد که ای کبوتر دای طیار
 دای زناغ و ای خروس بسوی سر می خود بیا نید بفرمان این درستان غر و جبل جزای هر یک
 از دیگری جدا شده و با یکدیگر نمانند گشته بدان ایشان درست شد و بسوی سر می خود
 بر زمین می ویدن گرفتند پس آن بادها تانیش می ابراهیم علیه السلام می ویدند و از انجا پرو
 کرده بسوی سر می خود که در دست وی بود پیوستند بعد از آن فرمود روز نهمین
 ابراهیم علیه السلام فرمود و رسول جواب شروع کرد و ابراهیم علیه السلام گفت
 سن است که مردگان از زمین کند و زمین را صوره سازد و فرود چو باد و من نیز همین وقت
 و اعم صوره را زنده و زمین را صوره میکنم و شخصی قید می نمی را را که در صوره زنده بود
 که حضرت ابراهیم علیه السلام گفت خدا تعالی من را متاب از جانب مشرق طلوع کرد
 و تو از از جانب مغرب بر آری پس این سخن را جواب و سهوا گشت بعد از آن این
 آیت شریف بر زبان مبارک را نذند قوله تعالى اذ قال ربنا انهيهم فلان الله ياتى
 بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذي كفها بعد از آن
 سخن در ذکر سلیمان علیه السلام افتاد و فرمود چون لشکر سلیمان علیه السلام بر او می آمد و در
 فرودگاه لشکر بایان خود را حکم داد که که حضرت سلیمان علیه السلام درین میدان می آید باید که بر
 سوز و خیمای خود سکونت و ابرید تا از پای کوهی لشکر بایان محفوظ باشید بعد از آن این آیت
 شریف خوانند قوله تعالى يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم كذا لا يخبط منكم
 سليمان و جوداه و هم لا يشعرون بعد از آن سخن در بر امرت و شرف حضرت
 غوث الاعظم سید عبدالقادر رضی الله تعالی عنه افتاد صاحب او و محمد وین صاحب او ام
 که کاهه عرض داشت کرد که اکثر مردمان میگویند چون حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه

و در سلیمان علیه السلام

و در ذکر حضرت غوث الاعظم

حضرت رسالت پناهی علی و علی علیه السلام در شب معراج از زبان او بر زبان او گذشت
 قَدْ جِئْتُكُمْ عَلَى رَقَبَتِكُمْ وَقَدْ مَكَتَ عَلَى رِقَابِكُمْ وَلِيَّ اللَّهُ بِكُمْ بِحُبِّهِ
 سبحانی باین سعادت و این بر موصوف شدند فرمودند قدم رسول الله صلی الله علیه و آله
 برگردن من نیست و قدم من برگردن جمیع اولیا باشد پس هر یک باین قول و مقصد شدند
 و صدق آوردند اما شیخ صنعان زین امر روگردانید آیا این قصه راست است یا نه
 شمس العارفین فرمود این چنین و گوشت شیخ صنعان در کتب معتبره ندیده بلکه حضرت
 مولانا سلوسی جامی قدس الله سره السامی در فتاوی الاوسم شیخ عبدالحق در خبایر
 الائتجانی نویسد که چون حضرت شیخ عبد القادر میلان می آمدین بر منبر سوار شدند و
 میگردیدند هزار عالم ناله و سیاه و مکمل در محفل آنحضرت موجود بودند می آمدند
 آنحضرت از زبان گوهر نشان ارشاد فرمود که قدم حضرت رسول علیه السلام برگردن
 نیست و قدم من برگردن کل اولیا باشد بهان سنا مردی مل قدم مبارک آنحضرت
 گرفته بردوش خود نهاد پس با وجود تسلیم کردن چند هزار عالم ربانی و اولیا و صفا این
 کردن شیخ صنعان ثابت نگردیده بعد از آن سخن دروگر امام غزالی بدجلال الله
 روی رضی الله تعالی عنهما افتاد و آنچه شمس العارفین فرمود چون حضرت رسول علیه السلام
 در شب معراج بر قفا قدم با موسی علیه السلام ملاقی شدند فرمودند علما امتی کاتبان بنی اسرائیل
 اند این سخن در دل موسی علیه السلام تعجب اند که گفت می خواهم که عالمی از امت ایشان
 کنم حق تعالی وح مبارک حضرت جلال الدین رومی رحمه الله پیش موسی علیه السلام حاضر کرد
 و فی ما بین ایشان گفت گو گوناگون پیدا آور باز فرمودند که اکثر این علم برانند که روح
 و امام غزالی رحمه الله حاضر شد و موسی علیه السلام گفت اسلام علیکم امام غزالی جواب
 داد و علیکم السلام و رحمه الله و برکاته موسی علیه السلام گفت جواب سلام و علیکم اسلام بود
 پیر یا ده کلام هر گشتی گفت زبانه نیست بلکه مضاعف است باز موسی علیه السلام فرمودند

در کتب معتبره ندیده

در کتب معتبره ندیده

تو حیثیت امام غزالی رجبه اندر علیه گفت محمد بن محمد غزالی باز موسی علیه السلام گفت
 که من فقط نام تو استفسار نمودم نه نام پدر تو پس گفتن نام پدر چه فائده بود و امام صاحب
 جواب داد که تو در جواب حال باری تعالی و کمالک بیکدیگر گفتی یا مؤمنی چرا زیاده کردی و
 گفتی أَلَمْ تَكُنْ مَعَهُمْ هَؤُلَاءِ و أَفَتُكَلِّمُهُمْ علی غفلی فلی فیها لک رب آخری بلکه جواب
 هیچ خصمائی کافی بود و فوائد آن حق تعالی را معلوم بودند که خالق خصمائی و فوائد
 او بود پس باظهار توجه حاجت و حضرت موسی علیه السلام گفت که چون از جانب حق تعالی
 ندا آمد مَا تَلَکَ یَعْقِبُکَ یا مؤمنی و انتم کاین سول منجا عالم الغیب الشهاد
 محض نسبت شناسی دل مرتبت پس با مقتضای حال این مقال زیاده کردم امام صاحب
 گفت که چون شما را برای طلب نمودید پس من نیز باظهار حال خود این الفاظ گفتم چون
 موسی علیه السلام این جواب شنید مرتبه علمای امت محمدی را تعلیم کردند باز خواجہ شمس العارف
 فرمود مرتبه امام غزالی از صحابہ تابعین و تبع تابعین آنست چون دینی را این مرتبه
 باشد رتبه علی خود عالی خواهد بود و بعد از آن سخن در عقیده حضرت مخدوم جهانیا چنان
 گشتن جمعی آمدند و خواجہ شمس العارفین فرمود روزی حضرت مخدوم رجبه علیه بحضو
 روضه متبرکه که سه در کائنات خلاصه موجودات صلی الله علیه وسلم رسیده عرض کرد که از دست
 دراز شتیاق عرفان آن حق سبحانہ سیدم اندر وضه شریف آواز بردارد که ای فرزنده از محمد
 بوالایت هند در پی من و کمال حال مقبولان رگانه ذوالکمال از مردان سلطان المشایخ
 خواجہ نظام الدین بدائی نصیر الدین نام ملقب به چراغ دلی مشهور است از و شان مطرب
 تو حاصل خواهد شد سید موصوف حسب ارشاد سرور کائنات صلی الله علیه و آله وسلم منزل
 بمنزل و شهر دلی رسید و کلونی چند برای استنجا آنحضرت بر خسار خود سائیده نذر آینه انداخت
 نمود و آن تسکینات بجا آورد و احوال خود باظهار نمود و آن حق تعالی الاصفات حسب اشارت
 آن مفسر عالم صلی الله علیه وسلم سید موصوف انعمت بالحنی عنایت فرمود و بعد از آن

ذکر تحسین مخدوم جهانیا

در تحقیق عقاید
 در جواب جناب
 در تحقیق عقاید

بدت یک با جامه که نه تبرک داده رخصت فرمود بعد از آن سخن در حسن اعتقاد افت
 بهرین دلیل حافظ امیر خسرو خدایت کرد که فوسل از تحصیل علوم بی بهره ماندیم و آنچه علم
 فرمودند آنرا که اکثر مردمان با وجود تحصیل علوم از قریب حق سبحانه و تعالی محروم شده اند زیرا که
 حاصل علوم حسن اعتقاد است پس طالبان صواب را باید که در حصول حسن اعتقاد سعی و کوشش نمایند
 در طاعت شیخ لحام هر باطنی و در مشغولان او و تاحق جل جلاله گوناگون علوم و ادعای فرماید
 چنانچه مولوی سید سعید میرزا بدینست چون کنی خدمت بخوانی یک کتیب به علمها نادر
 یابی از حبیب به انگاه بهرین محل خواهد شنید العارفین فرمود که حضرت خواجه حسن بصری رحمه
 علیه الخیر فرمودند بجناب یار و متعال التماس نمود که ای خداوند کریم این بیچاره مفسد حسن
 علمی نصیب کن که بر برکت آن عامر بجناب تو مستجاب شود روزی حضرت خواجه حبیب عجم
 مرید ایشان را است بیکر و نذرین خدمت خواجه حسن بصری تشریف از زانی فرمود اما لیس
 اقترا کند و نازین حجت که آن قرآن صحیح نمی خواند از غیب آوازی شنیدند که ای دوست
 من آن علمی که میخواهی که باعث آن مستجاب شود دعوات شودی بهین بود که پس حبیب عجمی قتل
 کنی پس آن فوت کروی و آنرا جلال نیستی حال آنکه عقیده او بجناب من از تو زیاد است
 پس ازین حکایت حافظ امیر خسرو بکسیر خاطر حاصل شده بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین
 جان و دل مشغول گردید بعد از آن سخن در باب اعتقاد بخت افرا و خواجه شمس العارفین
 زبان مبارک را نیکو ساخت آباد که همه حال اعتقاد و خود را محکم داد که حاصل بسوگن اعتقاد است
 بعد از آن این بیت بر زبان مبارک را نیکو ساخت و کارخانه عشق از کفر ناگزیر است و پیش
 که بسوزد و گریه لب نباشد بعد از آن فرمود که در صراط صوفیان معنی اعتقاد بخت
 است که هرگز از ازل نشود و بتشکیک شکست مراد از آتش مصائب شداید و نیاز است
 مراد از ابواب شقایق حقیقی که تحمل نایاب میکنند بعد از آن سخن در عقیده حضرت
 امیر خسرو و افرا و خواجه شمس العارفین فرمود که روزی شخصی بجناب سلطان المشایخ خدمت

شیخ الاسلام الدین آمد و چندی بنی خواست سلطان المشایخ فرمود هر چه درین فرآید از خواهم
 اتفاقا در آن روز بیستم چیر نیاید باز دوم روز عرض کرد سلطان المشایخ بهمان طور فرمود
 آن روز نیز بیست و یک باز سوم روز عرض داشت که خواجه موصوف تعلیم شریفین
 حالش کرده رخصت فرمود چون بمیان راه با خواجه امیر خسرو که مال سوداگری بقدر
 چهار یکم به شتران بار کرده می آمد ملاقی شد پرسیدند از کجای آئی گفت در و بی شتر
 بنجد است سلطان المشایخ به جهت حاجت دنیوی فتنه بودم و در مکه و زما ندیم چیزی نیافتم آخر
 خواجه صاحب تعلیم مبارک خود عطا فرمود چون این خبر در گوش امیر صاحب رسید فرمود از
 می فرشی گفت آری فرمود و تمیت این چیست گفت هر چه عنایت فرمایند هم مال چهار یکم
 باز در مع شتران بود و او تعلیم مبارک ازان گرفته در جاده پیچیده با داب کمال بر بسته
 بنجد است سلطان المشایخ آمد حضرت صاحب پرسید که چیزی فائده در تجارت شده امیر
 صاحب عرض کرد عرض بنواز آن قدر که تنافع این بار حاصل گردید گاهی نشده است و کیفیت
 خرید تعلیم مبارک بیان نمود خواجه صاحب فرمود بسیار از آن خریدی حساب بفرست و اگر مال
 دو چندان دادی کمتر بودی بعد از آن فرمود که از گرمی عشق قمیص امیر خسرو و صاحبان
 سوخته بودی بهادرین نخل دعا گوی عرض کرد این چنین عشق چه طور حاصل آید فرمود
 قوله تعالی ذلک فضل الله یؤتی من یشاء بازا نام بخش نذر برادر عرض داشت که
 با شتغال و اذکار حاصل نمیشود فرمود بهر بخت اشتغال خطرات نفسانی و دوسوسه شیطان
 دور شوند اما حصول عشق محض از گرمی و بست بعد از آن سخن روز در جرد السان و طیب
 غلام علی عرض داشت چنانچه بنی آدم را تکلیفات باری ذلک لائق شود عالم جنیان را هم
 باشد باید خواجه شمس العارفین فرمود عالم جنیان در جمیع امور است و بانی آدم موافق این تا آنکه
 بعضی از این برسات حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و سلم آوردند بهادرین محل فرمود
 پیداایش فرشتگان از نور است و جنیان از نار و اهل اشیان از دگر دابا غرور افتاد و چون

در شش

سنت در گردن او انداختند گفت و از شرافت مسجد آدم علیه السلام باز ماند بهر دلیل
 و مودود در حوالی که قاف یعنی است که از کن قاف هفتاد و هشت و یازده است و باز و دیگر
 گرد و از مینی است از مین این هفتاد و هشت و یازده است و باز گرد و از مینی دیگر است
 از نقره که هفتاد و هشت از مین مین باز گرد آن زمین است از ر و آن هم فلخ
 تر است و بر آن قومی سکونت میداد و از تکلیفات هر دو جهان فارغ است و از بهر حال
 ابلین هم بی خبر و عذاب موت و مشر و غیره ایشان را هرگز نخواهد شد و از نیز و دل بهشت شوند
 پس این خبر همه حاشیه نشینان متعجب ماندند الگانه فرمود و تکلیفات بسیاری و نهار بی عذاب
 جان کنان و عذاب قبر و مشر و از ر و د و د و د و غیره و هر مینی آدم را شامل است و
 اهل ایاز از ابتفاعت حضرت رسول علیه السلام و دل بهشت کنند و هر مینی و هر مینی
 علم و فضیلت آن بر روز جمعه سعادت قدم بوسیصل شد مولوی احمد که در حاشیه
 رسید که شاه سلطان پور دیاران گیر نیز حاضر بودند سخن بر طبع علم افتاد و حاجه شمس الدین
 فرمود که در طبع علم سعی بیخ باید کرد و بعد از این بین حدیث بر زبان مبارک رانند و حدیث
أُحْبِبُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْعِلْمَ يَهْدِي إِلَى الْكَلْبِ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ عرض شد شمس که ساک را
 چند قدر علم ضروریست حاجه شمس الدین فرمود ساک ابابیکه کتاب کثر الدقائق و
 خوانده باشد باز سید مذکور عرض داشت که حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی
 عنیه فرماید که اگر ساک علم صلیق پنج گانه خوانده باشد هم کافیت حضرت مولانا فرمود که
 همین قدر کافیت مگر در خاندان با اولیای ترب و طیفه خواندن علم است چنانکه حضرت بهشت
 پناه صلی الله علیه و آله وسلم در بیابان کید فرمود مَنْ تَرَ هَذَا كَيْفَ يَرِ عَلَيْهِ فَقَدْ صَاحَ
كَافِرًا أَوْ مُجَنَّبًا جنون و او هم بزرگ فرموده است اگر بی علم کاری پیش گیرد
 شود کافر و یا دیوانه میروید و هم فرمودند و در کعت عالم با عمل از عبادت تمام مخلوقات است
 علم بهتر است باز سید مذکور عرض داشت که اکثر مردمان به نیت انصاف بودن و نیت شدن

علم و فضیلت آن

میخوانند نه برای رضای رحمان پس این چنین علم چه فایده می بخشد خواجہ شمس العارفین
فرمود و علم چیست رضای حاکم باید خواند نه برای رضای شیطان زیرا که علم بدون خلوص
نیست فعل شیطان است باز رسید و صوف عرض داشت چونکه در ذکر هر وجهی و دیگر
و لطائف خلاص حاصل نمیشود و در خواندن علم چگونه حاصل میشود و خواجہ شمس العارفین فرمود
اگر چه بجز خلوص نیست عمل مقبول نیست مگر ترک آن عمل صالح بهم فعل شیطان نیست که
مقصود او همین است که مردمان از علم بجهل و در نشوند نفع و بالند منہا بعد از آن فرمود

بدست یافتن بر علم موقوف نیست چنانچه حق تعالی میفرماید قوله تعالی واللہ یهدی
من یشاء الی صراط المستقیم و دیگر آنکه اگر مدار هدایت بر علم منحصر بودی شیطان
العیین با وجود چندین علم ملعون نگشتی بعد از آن شخصی طالب العلم عرض کرد که شوق
خواندن علم سیدارم اما چارم که والد بزرگوار من ضعیف است و اجازت بهم ندهد که در کجا
رفته بخوانم هر چه درین باب فرمایند بجا آرم فرمودند بر دوری دیگر داری گفتن فرمود اگر
که ارم و جوی دیگر برای آرام و خدمت او میدانی علم بخوان والا حقوق والدین بر جمیع حقوق
ساقم اند پس تا دم حیات والد بزرگوار خدمت او بجا آوری که از خواندن علم مقصود عبادت
است و شناختن حقوق اسلام باز عرض کرد که چیزی از وظائف ارشاد فرمایند فرمودند باز
باز که طیب نهر بار و رود و وظیفه روز مره بخوان ۱۱ اجماع برین محل شخصی عرض داد
بر وجهی حصول علم چیزی ارشاد فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود بعد از نماز فجر یکصد
بار یا علیم عکنی خوانده بگوئی اسی خداوند کریم بجزمت این اسم بر علم نصیب آن بهم
درین محل فرمود که تقاضای اسم بانجام عمر رسید اما استیاق مطالعه کتب سلوک و
توحید کم نگزیده بنده عرض داشت که عشق را با ضعیفی چه کار بلکه در به حال زیاده تر گردد
بعد از آن شخصی سطر بخیا الدین نام بخندند حضرت صاحب عرض داشت که دعا
فرمایند تا بقانون سماع بخوبی واقف شوم خواجہ شمس العارفین فرمود اصل بهره علم است

و طلب خیر برای حصول علم

تا در علم ثابت قدم نباشی حق علم موسیقی را چه در آنگاه فرمود بر خود دار محمد دین صاحب
 و میر قوال و چند نفر دیگر همراه خود کرده جانب بایک پتین شریف رفتند و در بیج نظامی بخت
 حضرت خواجه الله بخش سجاده نشین قدم بوسی حاصل کردند و صاحب زادگان مهارت و
 در ایشان بیک نیز حاضر بود و میر قوال خوش آواز غزل آغاز کرد و غزل خلوت گزیده
 را بنماشاید حاجت بد چون کوئی دست هست بصحرا چه حاجت بد تا آخر سهریز
 محل صاحب زادده غلام فخر الدین مهارت دامن بر کاتر روی اسکو صاحب زادده محمد دین صاحب
 کرده فرمود قوال ایشان سخنان بهتر میگویی اما از علم و تقص نیست که صحف الفاظ
 و اند بعد از آن سخن در علم آدم علیه السلام افتاد و سید الله بخش حاجی پور عرض داشت
 که تفسیر آیه و علم آدم الاله اسماء کلها چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود
 بیا منور ایند حق سبحانه و تعالی آدم علیه السلام را که نامهای جمیع مخلوقات از علویات
 و سفلیات بلکه ناشیرات همه موجودات و در گرم هار و یایس معلوم کنانید بعد از آن
 این مصرع بزرگان مبارک را نهند مصرع علم الاسماء یک رقم از دفتر لیست
 و همچنین در تفسیر چندی آورده چون آدم علیه السلام را بشر افت علم الاسماء مشرف
 ساخت بعد از آن آن مخلوقات موجودات را که نامهای آن با آدم علیه السلام تعلیم
 کرده بود و بر و فرشتگان آورد و گفت فقل تعالی انی سوفی الاله اسماء هو تکلم
 یعنی خبر میدهم بر شما اینها که بر و شما اند اگر هستید شمار است گویان و طعن
 بر استحقاق خلافت آدم یعنی عرض ایشان آنست که آدم لائق خلافت نیست
 زیرا که ازین خون نیزی و فساد و ظلم و آید و مایان تسبیح و تقدیس تسبیح آوردیم
 شایان منصب خلافت نایم حال آنکه خلیفه را علم باید شمار نیست پس گفته حق سبحانه
 و تعالی خبر میدهم نام این استیما قوله تعالی قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما
 علما انت انت العلیم الحکیم یعنی گفتند فرشتگان بعد از حمل خود را دیدن

در علم موسیقی

اسامی بطریق اعتدال که تشریف میبستم از همه نقصهها تنزیه کردنی هیچ و نشی نیست مازا که آنجه
 تودر آموختی مازا بدستی که تودانای آموزگار حکم کار و صاحب کردگار و ازین آیه و چنین معلوم
 شد مایکی آنکه مقبل علم بر عبادت دیر که در میان فرشتگان انواع عبادات بکثرت جمع بودند
 و فضل حضرت آدم علیه السلام را حاصل شد و دوم آنکه بعضی شیخچین اند که ظهار آنها موجب
 زیان سنت که ابلیس عاوت حضرت آدم علیه السلام آنها کرد و جان خود را بشفاوت بدست
 گرفتار نمود پس آن عزیز را باید که نقد عمر خود را در تحصیل علم دینی بکین تاسعادت و ازین در
 یابی و از عبادت و حسد و در باشت تا فرشته که هر باشتی بعد از ان سخن قصه آدم
 و موسی علیهم السلام افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود که چون روح حضرت موسی علیه السلام با
 روح مبارک حضرت آدم علیه السلام ملاقی شد گفت بسبب بودن ایشان از گنجه تم کینه
 گوناگون گرفتار آمدیم اگر ایشان بخوردندی چه از چنین سخن افتادند سی روح حضرت آدم
 علیه السلام جواب داد و اچرا علامت میکند در کتاب و در بین که نمد اعز و جل رزق قبل از
 پیدایش من هست هزار سال مبار کرده است پس من تن چیست اگر اراده خدا نبودی
 کی خوردی روح حضرت موسی علیه السلام لا جواب داد پس محل سید فخر بخش عرض
 داشت اگر چنین است پس علامت بر کسی نیست همه امور خیر و شر بارده حق سبحانه و تعالی است
 میشود و خواجه شمس العارفین فرمود آری چنین است که مبدای جمیع امور بد قدرت است و است
 این صریح بر زبان مبارک را ند مرصع کچره و در این باکلی مار فون جی که بی آنپی نون پی رویا
 بین خدایه هر چه در تقدیر تحریر گردیده همان بشیت و اراده حق تعالی بظهوری آید اما در پیش
 را باید که کار ثواب بحق سبحانه و تعالی منسوب کند و کار خسین نفس خود سپرد کند چنانچه حق جل و علا

بفرماید قوله تعالیا اصابک من حسنات فمن الله و اصابک من سيئات فمن الله
 باز سید موصوف عرض داشت که چون مبدای جمیع امور خیر و شر است میان فرق جبر و حدیث
 فرق چیست فرمود جبریه قائل تعدد میباشند و صوفیه قائل وحدت اند و دیگر آنکه جبریه

قصه آدم و موسی علیهم السلام

او ای امر و نهی است شوند و گویند چاره نمانست هر چه کند خدا کند و صوفیان در احکام
 حدایتعالی چیست و چالاکان میدانند و امر محبوب حقیقه را سعادت و درین میدانند بعد از تحمل
 مولوی معظم و درین صاحب عرض شد که این قدر فرق بهم معلوم میشود که آن منظر مضل اند
 این منظر را وی خواجه شمس العارفین فرمود آخر سلسله هر دو اسم با هم واحد رسید پس بحقیقت
 هر دو فرقه یک تن اند باعتبار مرتبه احدیت و درین اند باعتبار واحدیت بعد از این
 سخن در تعلیم علم افتاد روی سبک مولوی غلام محمد آورده فرمود که سیم نور محمد حدایت را میخواند
 گفت تا هنوز قرآن ختم نکرده است فرمود طفل را باید که در زور و سالی بپای خواندن سیم
 نماید و الا محروم ماند مولوی صاحب عرض داشت از خوف زدگی که تا از مدرسه برشته
 نزد فلان میخواند انگاه این بصره بر زبان بسیار که را ند مصرع جو را استاد به مهر پدر
 انگاه فرمود حق است از حق والدین فائق تر است ازین جهت که والدین جسم را پرورش
 کنند و استاد روح را پرورش کند بعد از این خواجه شمس العارفین فرمود در ویش را
 علم بیاید خواند که بدون او سبک کوش با انجام رسیدن محال است بهم درین محل غلام
 حسین قریشی عرض شد که دو کس با در حقیقی بودند یکی بعلم ظاهر مشغول گشت و دیگری در
 سلوک قدم زد و روزی برادر عالم بخدمت برادر ساکاب رفت و گفت از شما بوی مردار میاید
 باعث چیست گفت دمی وزیر بادشاهی به ملاقات من آمد بود و از پوشش او بوی خطر بداد
 من رسید بر آن خلاف نفس موشی مرده دیدم و آهسته آهسته گفت چند مدت گذشته است گفت ده روز
 گفت نماز و روز و باز اعاده کن که بدون طهارت نماز جایز نیست انگاه فرمود
 زهد و تقوی آن بهتر است که مطابق سنت رسول علیه السلام باشد چنانچه شیخ سعدی
 رحمه الله علیه میفرماید **طیبت بزد و ورع کوش صدق و صفا** و لیکن میفرماید
صطفی بعد از ان شخصی عبدالحکیم نام باراد بهجت پیش حضرت صاحبش است
 خواجه شمس العارفین فرمود چند کتب خوانده گفت شرح وقایع و خیالی و بلا حسن و غیره خوانده

فرمود اکثر مردمان علوم ظاهری اوقات خود را صرف کنند و به کتب سلوک و توحید مثل
 تصنیفات امام غزالی و مولوی جامی و هم اندک اشتغال نمایند تا آنکه مقصود از تحصیل
 علوم همین است که در اصل حق گردد چنانچه بزرگی فرموده بیت علم خود صرف حق انی فقط
 یا اصول بدو جز وصال حق تعالی دورمانی اسی جہول بعد از ان فرمود مثنوی محکم
 و قصه نوح که هر دو را در مطالع باید داشت که این هر دو کتاب مخزن سلوک و معدن توحید
 اند پس از ان فرمود وقتی بخدمت حاجه ترسو می رحمة اللہ علیہ حاضر بودم روی سبک
 بر آن در رف فرمود کتاب عوارف المعارف شیخ شہاب الدین رحمۃ اللہ علیہ در علم تصوف
 عجیب کتابیست باید که در مطالع آن مشغول باشی اگر مطالعہ تمام کتاب بتوانی فصل که در او
 شیخ ست ضرر باید دید بعد از ان فرمود که مدت دراز مطالع مثنوی کردیم حاصل
 هر بخش از فقر قدرت و اطاعت شیخ دانستیم چنانچه اطاعت شیخ درست آید همه نشان از مرتب
 سلوک را حاصل شوند زیرا که اطاعت شیخ خود عین اطاعت خدا و رسالت پیچ بزرگی
 فرموده بیت چونکہ ذات پیر کردی قبول ہم خدا در ذاتش آدم رسول و گرجد
 ز حق تو خواجہ را در گم کن ہم مشن و ہم دیار را بعد از ان بزرگان مبارک را ندانیم
 صادق را باید که در زانند اسی سلوک کتاب کیمیاست در مطالع نماید و در انتہا سلوک
 بر مطالع مثنوی و مثنوی مشغول شد دعا گو عرض داشت کہ مطالع کتب فائدہ دہد خوا
 شمس العارفین فرمود مطالع کتب مثل مسطرست چنانچہ کاتب بر مسطر است و در بنویسد
 ہم چنین صاحب مطالع احکام شریعہ دانستہ بر آن عمل کند بعد از ان سخن در محکم
 و تعلیم علم ظاہری حضرت مولانا شمس العارفین افتاد صاحب اودہ محمد وین صاحب عرض
 کرد کہ سہ سہ عمر ایشان کہ ہم ست خواجہ شمس العارفین فرمود ہمین تخمینا ہشتاد و چہا
 سال رسید بہت بعد ازین سہ سال زندہ ماندہ حق تسلیم شدہ پس باین جناب عمر حضرت
 مولانا را باین حد ہشتاد و نہت سال پانہ صاحب را و دہ صاحب عرض داشت کہ

که کیفیت طالب علمی ایشان چگونه است فرمود و ماه بسا که و چه چیز در تفریه میگی و سهو که مانده
 گریه و نام حق خواندم بعد از آن چند ماه شیخ فریدالدین عطار در قصیده که به شریف بحدیث
 ما من نصحاب حمیدین شروع کردیم تا آنکه تمام کتب درسیه نظم از ایشان تعلیم یافتیم و بعد از آن
 کتب صرف و نحو و منطق از مولوی محمد علی صاحب درس گرفتیم تا آنکه مدت سیصد سال در آنجا سکن
 داشتیم و بعد از آن رسول در تفریه اخلاص گذراندیم شرفی که در اول و بطول در دو مه سال
 خواندم بعد از آن شش ماه در شهر کابل بماندم و در آنجا شریف در آنجا خوانده شد علم حدیث نیز فرا
 کردم بعد از آن چند کتب توحید مثل لوائح مولوی جامی لمعات فخرالدین عارفی و شرح لمعات
 مولوی نجف و سوا السبیل و کشکول و مرقعه شریف بن تصنیفات خواجه کلیم الله جهان آباد
 و تفریه سوره شریف بخدایت حضرت خواجه توسوی که اندک خواندم بعد از آن محل بنده
 عرض داشت که طالب علمی خواجه توسوی چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود ابتدای عمر در آن
 وزنگ که مولد ایشان است خواندن شروع کردند بعد از آن در تفریه توسو شریف بدرسه حسن
 کتب نظم خواندند بعد از آن در موصوعه لایکه سخن که از تفریه توسو شریف بطرف مشرق
 بفاصله پنج کوه است بخدایت ولی محمد رحمة الله علیه نیز چند کتب نظم درسیه خواندند
 بعد از آن بجهت تحصیل علم عربی بسمت کوث مهلن رسیدند و در خدمت قاضی از
 صاحب بن حضرت قاضی قاضی محمد رضی الله عنه سبق شروع کردند و چند سال در آنجا خواندند
 بعد از آن روزی حضرت خواجه چهارم در تفریه روح شریف آورده بود همراه استاد احمد علی صاحب
 زنده به بیت خواجه چهارم می شمر فاشدند بعد از آن سخن در طالب علمی حضرت خواجه نور محمد
 چهارم که رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه چهارم در شهر دلی سبق علم
 عربی بنچواندند و در ویشی بود چند باره تان و دیوز و جمع نموده پیش آنحضرت می نهاد و در آن
 ایام مولانا خضر الدین از او رنگا باد و در دلی تشریف آورد و در جای اقامت کرد و در آنجا
 و در ویش خواجه چهارم می بمان مولانا رسید و آنحضرت از او ویش صورت و ایستادن را

چون آن روش بخیزد منی خواجه مهار و صاحب مدد گفت که امروز مردی در نجاشی است
 از حال دل و تعب که بقدر خجسته که سر و پیل سید رود و قبا فرخ و دستار همه کلاه شمله و
 بر سر سید از معلوم میشود که شخصی اسیر کبر است و چون گفتار او شنیدیم دستم که مردی عالم
 است در دل خواجه مهار و می آید که آنرا به بنیم آن در و نشانی به راه خود کرده بخدایت آنحضرت
 در قند و ملاقات کردند مولانا فرمود و چو بپویند گفتند قطعی میخوانم فرمود اگر مرضی بهارک ایشان
 با من تکرار سبق میکرد باشد گفت با چنین بدستی تکرار نخواهم کرد مولانا فرمود تو کار خود بکن
 بدعت من بکار است چون روز دیگر پیش استاد کتاب کشادند طبیعت ایشان نیکو دید هر چند فکر کرد
 هیچ مطلبی نمیدانند تا گفت باعث چیست که هیچ حرف نمی خوانی اگر کسی را بخواند که آنرا شایسته
 سخن در دل خیال کردند که شاید روزی بخواهم خبری بگویم که از او شنیده باشد باشد بخت
 آن حضرت رفت و گفت که دیر روز سخن ناشایسته شمارا گفته بودم معاف فرمایند و با من تکرار سبق نیز
 فرمایند پس چند روز برای تکرار سبق بخدایت حضرت مولانا آمدند روزی که الانا فرمود سبق تو این است
 که الله الله بگوئی پس بجز زبان تاثیر گشت و با وی سبق کرد و شغل علم ظاهری بهمانجا نهاد
 و به شغل باطنی مشغول شدند بعد از آن سخن در تدریس قاضی محمد قاضی رحمه الله علیه است
 خواجه شمس العارفین فرمود و مدعو علم علی او شان بخصایت سبقت برده بود و چنانچه علما و ان که
 کتب با او خواندند تقریباً بهشتا و نفر بود و باقی دیگران غیر بیشتر بودند انگاه فرمود و مولانا
 احمد و بنی خلیفه خواجه ترمسوی رحمه الله علیه فرمودند که قاضی محمد عاقل رحمه الله علیه مال بسیار
 میدادند چنانچه وقتی مبلغ که به و پندید پیش خواجه مهار و می آمد بعد علیه میگذاشتند و گفت که چیزی
 حقیر نذر گذرانیدم محمد بن حسن صاحب اود محمد بن حسن صاحب عرض داشت که قوم حضرت قاضی
 عاقل محمد و محمد جمال ملتانی چیست فرمود یا ندانم اما با ذات چه کار مقصود او جلال و عشرت
 است انگاه این بیت بر زبان مبارک ماند بیت عشق را با مومن کافره باشد حبیج
 این سخن بر مسجد و نجاشه نیاید نوشت به بعد از آن سخن در تدریس خواجه ترمسوی افتاد و خواجه

زمین فرستاد ایشان بر زمین آید بر نوزی زهره نام عاشق شدند و بسبب سرب و خمر قتل
 بناحق و سجده ختم اقامه نمودند و حق تعالی ایشان را از صعو و بر آن منع کرد و عذاب را ایشان
 در برین جان مقرر ننموده و حال را چه باطل بود و میر و نجات معذبانند و از نزال سحر را ایشان بجهت آن بود
 که در این مان با حرم و کعبه و میکرو و حق سبحانه و در زمان حکومت ایشان متبل از مصیبت این
 علم هم عظم بد ایشان فرستاد و گویند بود چه الهام ایشان کیفیت این علم و معرفت با جمیع کائنات
 را تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارضه عثمان بنوت کردند
 بعد از آن علم خمر بر زمین منتشر گردید انگاه و مرود تاثیر از کفار زیاد تر میشد یعنی هر نقیض
 که در غلاطت و خباثت مشغول باشد با نقدر علم سحر آن و در ترقی گردد و همین طریقه علم
 از مردمان نیکوکاران و نوری پذیر و چند آنکه در الحاحات او خلل افتد علم او هم کم گردد و صراط
 محکم را از ذکر طهارت و صلوات و جز آن روز نشنبه سعادت قدم بوسی حاصل
 نیاز در اویش و کریم بخش نو مسلم و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در طهارت و صلوات و
 خواجه شمس العارفین روایت کرد که یکم بخش نو مسلم که ده معانی کلمه طیب و کلمه شهادت و کلمه تحمید با
 کرد بعد از آن ترتیب خود و غسل تعلیم نموده و مرود و چون حالت جنت شود غسل کنند نو مسلم
 عمر شریف که در بند بیهوش و هر روز غسل میکنند خواه شمس العارفین و هر روز غسل
 روز مره بر طهارت باطن هیچ فائده نکند بدان و در ویش طهارت و در و قسیم
 ظاهر طهارت باطن طهارت ظاهر نیست که جهت آدای نماز و مثل آن حساب بر شمر نیست و
 کند و چون جنبی شود غسل نماید و طهارت باطن نیست که در از از وضو و شستن و شستن
 حسد و بغض پاک سازد و طهارت ظاهر بدون کتب خاک پاک محال و طهارت باطن بجز
 تزکیه نفس و تصفیه دل حاصل نشود و بعد از آن این بیت بر زبان بارگ را نند و نیت پاک

در ذکر طهارت و صلوات و جز آن

در طهارت ظاهر و باطن

<p>دل پاک تا پاک بے برن پاک پاک زلدا هرگز به نه آسپا نولرخ چندان بکنهی سلدا</p>	<p>ترسی من آتو میان بجهت خود کرباکی زده بکدا نسیان بل که بهر نولر ناهل نسیا کیا کبلی دا</p>
--	--

ثواب نماز بدون حضور حاصل نمیشود و نزد بعضی بوقت نیت نماز حضور شرط است و نزد
 بعضی بجز حضور هرگز جایز نیست و این پنج هر حدیثی عمل کند بعد از آن سخن در ذکر
 صلوات امام حسین افتاد فرمود چون بر نماز استادی برون بارگای ایشان تنغیر یک پشت
 از زبان مبارک میفرمودند که خداوند آن امانت که زمین آسمان و عرش و کرسی غیر از تحمل
 آن عاجز آید بنده عاجز را چه طاقت که بروشت او کند پس بهین مراقبه نماز را داد اگر در می بعد
 از آن سخن در ذکر صلوات علی کرم الله وجهه افتاد فرمود وجود مبارک آن امیر المؤمنین و ز
 سیدان جنگ دین شدی و وقت نماز مثل موم نرم می شد چنانکه روزی در جنگ حدیثی
 مبارک ایشان تیر بخلبه هر چند کشتید بیرون نیاید چون در نماز مشغول شدند تیر کشیدند
 و ایشان را خبر نشد درین اثنا صاحب او محمد بن حسان عرض داشت که زو امام شافعی را ایجا
 شدن خون ضوفا سید نشود و دلیل ایشان بهین باشد بعد از آن ذکر نماز حکم دین
 سیرانی افتاد فرمود چون بر نماز تسبیح می شد اول تو الازیز خود پیش انداخته چون بنهاد
 سر و نودوسی نیت نماز بحضور دل رست نموده تمام کردی تا آنکه باین طور خواند خود بایام
 رسانید می بعد از آن فرمود که بزرگی نماز نیستی خواند بعضی مردمان را گفتند که نماز بخوانید
 فرمود خاتم مکر سون فاتحه بخوانم خواند گفتند که بجز سور فاتحه نماز جایز نیست پس لا هاد شد
 فاتحه را خوانم که ایان فصد و ایان تسبیحین خود را خواند حاصل کلام چون ب
 خواهرش مردمان نماز مشغول شدند چون ایان بعد خواندند ازین هر کجا بودند خون جاری
 گشت دیدن ایشان را در مسجد و چون احباب عرض داشت که باعث جاری شدن خون بود
 خواهر شمس الدین فرمود چون مردمان بخواند در محبت حق بیچاره می شود و از قلم طریقت خون
 جاری شود و بعد از آن سید اکرام شاه مسکنه سهیلوی عرض داشت اگر چه نماز فوت
 شود قضا بجای آن در کتب نقد ثابت است آن کدام عمل است که اگر فوت شود قضا آن
 نیست فرمود هر آن نفسی بخندد کند تلافی اش محال است بعد از آن سخن در ذکر

در صورتی که امام حسین بن علی

در صورتی که امام حسین بن علی

در صورتی که امام حسین بن علی

در صورتی که امام حسین بن علی

نماز و حاجه توسل و سجده ختمه الله علیه افتاد و حاجه شمس العارفین فرمود و بگوشتن از بدن حضرت صاحب
 نماز جماعت بگذشت و دوران در حضرت حاجه صاحب بذاته ایام شدند پس نیز اقامه کردیم
 و غلبه شوق الهی رول آن ذات والا صفات چنان گرفته بود که نماز را با سنگی آه کردن
 توانستند و در رکوع و سجود چندان تیرگی می نمودند که طاقت متابعت و معیت آن نتوانم
 کرد و از سر بیان حضرت عین العرفان سید الاولیا نقل میفرمودند که ایشان سبقتی که در نماز
 تمام محمد خوانند نمیشود از جهت غلبه حضور و حضرت سید محمد گیسو دراز و تبیان میفرمایند که طالب حق
 را در نماز قرائت اندک باید خواند از حضور قلبی باز نماند که نماز بی حضور هر حرکات میبوده غیبت
 بعد از آن فرمود چون حضرت حاجه توسل در موضع مهابت شریف شریف فرمودی و بگو
 سقر کرده بود سکونت میکرد و در زوری بر آداسی نماز بمسجد درآمد و جماعت طیار بود و همه
 متقدمان صف در دست کرده آنها و بدین غیر حضرت حاجه صاحب استادم از و باغ اندازت باریک
 آواز مثل جوشیدن یک میشنیدم و امام قرائت دراز کرد حتی که حضرت حاجه توسل را از جبهه
 غلبه شوق الهی طاقت استادن نماند و نشست بعد از آن سخن در ذکر فضیلت نماز
 ظاهری افتاد - بنده عرض داشت که از مردی رند با شماع آمد که این ضو و نماز ظاهری بیکار
 تا آنکه نماز حقیقی حاصل نمکند که مراد وصال دوست خواجهمشیر العارفین فرمود بجان حصول
 نماز حقیقی از نماز ظاهری که مقدم بر دوست باز ماند نمیدانند که حق سبحان و تعالی و بیابان

و در فضیلت نماز ظاهری

از نماز فرمود بگوید تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهکم
 و ایدیکم الى المرافق و امسحوا برؤسکم وارجلكم الى الکعبین و در باب
 نماز بهم امر و اقموا الصلوة فرمود پس چون ساکنان نماز ظاهری حسب مشربعت آواکند
 یقین است که آهسته آهسته بصلت حقیقی مشرف شود که سبب شریف می علیه الرحمت و سبب
 سبب عشق زوگر چه مجاز است که آن بحر حقیقت کار ساز نیست؛ انگاه فرمود مراد از
 مجاز امور شریعت است چون در حکام شریعت ثابت قدم باشد میگذشت که بمناول

قانر کرد و چهارمین محل بنده عرض داشت که در ویشی نقشبندی از من پرسید که در
 خواندن نماز محکومین سه چیز محققم خواجه شمس العارفین فرمود و اما از این
 سه چیز فیهست که حضرت خواجه قطب الدین رحمه الله علیه از نماز محکومین ارشاد فرمود
 گفت ای فرزند نماز پنجگانه بجاعت بگذاری و یک ختم قرآن روزمره در نماز محکومین بحسب
 الا ارشاد شیخ خود و ارادای نماز محکومین که رحمت بستی و بحسب امر شیخ و البته نماز شروع
 مکر و چنانچه شخصی را هم از خود کرده گفتند بعد از فراغت آو میان مای مار رسیده و چاه آویز
 و وقت سحر میردن کنی پس یک ختم قرآن مجید در آن کردی و نماز پنجگانه نیز بجاعت بگذاری
 تا آنکه بهین طور چهل روز تمام کردند که تا هنوز میان جو چکان بجهان طریقی جایست مگر درین
 زمان بغوض چاه با سقف برین بسته می ویزند انگاه فرمود مردمان میگنند که حضرت گنج شکر
 صاحب و از ده سال با تار رسیان در چاه آویخته باندین قول عوام الناس محض سابقه است
 بهم کتاب فوائد الفوائد مسطور است که شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمه الله علیه فرماید آنچه بن رسید از
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم همه او اگر دم نماند معلوم شد که حضرت در کلمات صلوات
 الله علیه و سلم وقتی نماز محکومین گذارده است بر قسم بای خود را برین قسم خود را در چاه
 نگون کرده هم بخان نمارا و اگر دم بعد از آن سخن در ذکر نماز فوته و نوافل افکار
 قادر بخش را بر عرض داشت که حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی میفرماید شخصی که نوافل بخواند و
 نوافل مشغول باشد مثل و آنست که عورتی تا نه ماه بار حمل برده است و آخر حمل او ضایع شد مثل
 آنست که شخصی که دیون کسیست و مخالف گوناگون پیش آن بایزد و قرضه او ادا نمکند
 خواجه شمس العارفین فرمود آنچه غوث الاعظم فرموده است حق است اما باید که نوافل شریقی و بعد
 او اربعین هم بگذارد و بعد از آن حسب المقدور قضا نماز پنجگانه بگذارد و انگاه فرمود و نماز نوافل
 و در و شریف بغوض نقصان فرائض حساب کرده شوند انگاه فرمود چون نمازهای خود را
 بنیمیم و چه قبولیست آن نمی یابیم بود قیامت چنین نمازهای مثل جابه که نه پیچیده بر سر

صاحب خلق خواهند و پس معلوم شد که جز فضل او ربانی نیست بعد از آن فرمود در هر
 نماز و بی در موقع هر که نزد سجده بگذشت روی اسکو نماز این آورد گفت همین نماز را
 شما در روز قیامت موجب عطا شایا باشد بعد از آن فرمود در هر سجده بگوید یا بیکم رحمة الله
 علیه شاه جهان بعد مدت میان نیز صاحب شرف زیارت یا فتند مولوی صاحب احترام نمود که
 شمار و پیرانه میداشید که ازین باعث تارک جهالت می باشد میان همی صاحب فرمود
 در ویشان مادر باغ نیر درختان نشسته باشند از کار مشغول می باشند و چون
 وقت نماز میرسد یکی از آن ها اذان گفته امانت کند و دیگر را ران جمع شده نماز جماعت گزارند
 و با و بجا خود مشغول ذکر شوند و دیگر اگر کافر مردان که طریق خواندن نماز ندانند پس قضا
 یا آنها چنان نیست لهذا بکمان خود جماعت بگذاریم بعد از آن فرمود هر چه در جماعت
 روح نماز بهم جسم روح دارد و پنج قیام و رکوع و سجود و دیگر فرائض و جهات و سنن و غیره
 جسم نماز است و مشغول و خضوع بمنزل روح چون هر دو بهم شوند نماز نزد حق تعالی درست باشد
 و الا چون جسم بجسم روح است از لاصق الا محض و القلب همین شد است بعد از آن
 شخصی عرض شد شهادت اگر نماز تجزیه فوت شود چه باید کرد فرمود اگر قبل از زوال قضا نماز نه همان
 ثواب یابد که در شب خوانده است بعد از آن سخن در ذکر نماز جمعه افتاد و شخصی عرض شد
 که درین روز نماز جمعه خواندن چه حکم دارد و خواجہ شمس الحارثین فرمود درین روز نماز و ضیقت
 جمعه موجب چشمها و اتمه ثابت نیست زیرا که بعضی شرط صحت جمعه درین و اتمه نیست
 نمی شود مگر اگر طبری شعاع سلام خوانند بهتر باشد و چهار رکعت فرض هر نماز بعد از جمعه
 احتیاطی باید خواند هر چه درین محل و عالمی عرض شد که بعضی اهل علم شرط و وجوب
 جمعه را اعتقاد نمی کنند و گویند که آنچه فقهای غلام فرموده جمعه قرار داده است خدایتعالی در
 قرآن مجید بیان نفرموده بلکه بی شرط فرض کرده است خواجہ شمس الحارثین فرمود عمل ما
 مستند از اجتهاد مجتهدان دین است زیرا که حال آیات و احادیث آنها بخوبی در دست

در هر نماز و بی در موقع هر که نزد سجده بگذشت روی اسکو نماز این آورد گفت همین نماز را شما در روز قیامت موجب عطا شایا باشد بعد از آن فرمود در هر سجده بگوید یا بیکم رحمة الله علیه شاه جهان بعد مدت میان نیز صاحب شرف زیارت یا فتند مولوی صاحب احترام نمود که شمار و پیرانه میداشید که ازین باعث تارک جهالت می باشد میان همی صاحب فرمود در ویشان مادر باغ نیر درختان نشسته باشند از کار مشغول می باشند و چون وقت نماز میرسد یکی از آن ها اذان گفته امانت کند و دیگر را ران جمع شده نماز جماعت گزارند و با و بجا خود مشغول ذکر شوند و دیگر اگر کافر مردان که طریق خواندن نماز ندانند پس قضا یا آنها چنان نیست لهذا بکمان خود جماعت بگذاریم بعد از آن فرمود هر چه در جماعت روح نماز بهم جسم روح دارد و پنج قیام و رکوع و سجود و دیگر فرائض و جهات و سنن و غیره جسم نماز است و مشغول و خضوع بمنزل روح چون هر دو بهم شوند نماز نزد حق تعالی درست باشد و الا چون جسم بجسم روح است از لاصق الا محض و القلب همین شد است بعد از آن شخصی عرض شد شهادت اگر نماز تجزیه فوت شود چه باید کرد فرمود اگر قبل از زوال قضا نماز نه همان ثواب یابد که در شب خوانده است بعد از آن سخن در ذکر نماز جمعه افتاد و شخصی عرض شد که درین روز نماز جمعه خواندن چه حکم دارد و خواجہ شمس الحارثین فرمود درین روز نماز و ضیقت جمعه موجب چشمها و اتمه ثابت نیست زیرا که بعضی شرط صحت جمعه درین و اتمه نیست نمی شود مگر اگر طبری شعاع سلام خوانند بهتر باشد و چهار رکعت فرض هر نماز بعد از جمعه احتیاطی باید خواند هر چه درین محل و عالمی عرض شد که بعضی اهل علم شرط و وجوب جمعه را اعتقاد نمی کنند و گویند که آنچه فقهای غلام فرموده جمعه قرار داده است خدایتعالی در قرآن مجید بیان نفرموده بلکه بی شرط فرض کرده است خواجہ شمس الحارثین فرمود عمل ما مستند از اجتهاد مجتهدان دین است زیرا که حال آیات و احادیث آنها بخوبی در دست

در هر نماز و بی در موقع هر که نزد سجده بگذشت روی اسکو نماز این آورد گفت همین نماز را شما در روز قیامت موجب عطا شایا باشد بعد از آن فرمود در هر سجده بگوید یا بیکم رحمة الله علیه شاه جهان بعد مدت میان نیز صاحب شرف زیارت یا فتند مولوی صاحب احترام نمود که شمار و پیرانه میداشید که ازین باعث تارک جهالت می باشد میان همی صاحب فرمود در ویشان مادر باغ نیر درختان نشسته باشند از کار مشغول می باشند و چون وقت نماز میرسد یکی از آن ها اذان گفته امانت کند و دیگر را ران جمع شده نماز جماعت گزارند و با و بجا خود مشغول ذکر شوند و دیگر اگر کافر مردان که طریق خواندن نماز ندانند پس قضا یا آنها چنان نیست لهذا بکمان خود جماعت بگذاریم بعد از آن فرمود هر چه در جماعت روح نماز بهم جسم روح دارد و پنج قیام و رکوع و سجود و دیگر فرائض و جهات و سنن و غیره جسم نماز است و مشغول و خضوع بمنزل روح چون هر دو بهم شوند نماز نزد حق تعالی درست باشد و الا چون جسم بجسم روح است از لاصق الا محض و القلب همین شد است بعد از آن شخصی عرض شد شهادت اگر نماز تجزیه فوت شود چه باید کرد فرمود اگر قبل از زوال قضا نماز نه همان ثواب یابد که در شب خوانده است بعد از آن سخن در ذکر نماز جمعه افتاد و شخصی عرض شد که درین روز نماز جمعه خواندن چه حکم دارد و خواجہ شمس الحارثین فرمود درین روز نماز و ضیقت جمعه موجب چشمها و اتمه ثابت نیست زیرا که بعضی شرط صحت جمعه درین و اتمه نیست نمی شود مگر اگر طبری شعاع سلام خوانند بهتر باشد و چهار رکعت فرض هر نماز بعد از جمعه احتیاطی باید خواند هر چه درین محل و عالمی عرض شد که بعضی اهل علم شرط و وجوب جمعه را اعتقاد نمی کنند و گویند که آنچه فقهای غلام فرموده جمعه قرار داده است خدایتعالی در قرآن مجید بیان نفرموده بلکه بی شرط فرض کرده است خواجہ شمس الحارثین فرمود عمل ما مستند از اجتهاد مجتهدان دین است زیرا که حال آیات و احادیث آنها بخوبی در دست

شریعت است یعنی حصه تعیینه در ملک خود نهد و باقی را بمسحقان تقسیم کند و سوم ترک نکوت
 حقیقت که به مال در راه خدا تبذیر صرف کند بعد از آن لختی سخن در ذکر قربانی آید
 فرمود قربانی کردن در مذہب خفی واجب است بر هر مسلمان مقیم غنی یا فقیر برین محل
 شخصی عرض کرد که گوشت قربانی چاکوز تقسیم کرده شود فرمود قربانی سه درجه دارد اولی و
 اعلی و آوسط و ثانی است که تصدق نکند بر افراسی عیال خود و اعلی است که جمیع تمسک
 کند و خود بخور و آوسط است که ثلث را در راه خدا تبذیر کند و ثلث اقرار
 و ستون خود را بدو ثلث را بر عیال خود صرف کند بعد از آن فرمود اکثر مردمان این
 مان خدا غرضی فریب نکند که چون مال کامل نصاب شود در ملک شخصی دیگر بکشد بعد از
 قریب آمدن ایام زکوة باز بگیرند تا دادن و زکوة نشود بعد از آن فرمود نه از زکوة
 بکنند حق سبحانه و تعالی حساب مال و شان نخواهد گشت بعد از آن فرمود مردمان
 خدا در آن نیاول نه بنزد آنگاه حکایت شیخ بها و الدین فرمودند که روز خاموشی را
 که صره نامی دانیان ایشان گم شده است لختی سکوت فرموده گفتند بچه شد چون
 چند روز گذشت همان صره دانیان باز دوست یاب شد باز همان طور سکوت کرده گفتند
 احمد شد میدان عرض کرد که در هر دو صورت باعث احمقچیت فرموده که چون گم
 شده بود خیال کردیم که در دل همین بیخ غم پیدا شده است و دیدیم که بیخ نبود پس احمقچیت
 که یافته شد خیال کردیم که چیزی خوشی در دل من پیدا شده است و دیدیم که بیخ نبود پس احمقچیت
 گفتم بعد از آن فرمود بعض گناه گاران را از دوزخ به نزد کلاه بیاورند آنها امید کنند که
 بیرون خواهند رفت باز بهمان جا بیاورند تا وقت تمام شدن سر اسی اعمال خویش بیرون
 نیاند بعد از آن فرمود مردمان مکار او پیش از انداختن در دوزخ اندازند و چون بسند
 در خاک آید چاشنود میگنند که خداوند ما را ازین عذاب روزگار محفوظ گردان حکم فرماید که برای
 چنین مردمان بهین طور باید بعد از آن فرمود و افسوس مرا بکسان که با وجود مال نصاب جمیع

ز کوفه دادن نمی تواند که سخت ترین بخندان ایشانند مرآت یازدهم در ذکر روزه
شب جمعه سعادت قدیم بوسی فعل شد مولوی غلام محمد گجراتی و مسید خیر شاه پند و دیاران
و دیگر غیر حاضر بودند الهی سخن در ذکر روزه افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود روزه برودشتم
ست صورتی و معنوی صورت است که مردم خود را از خوردن و آشامیدن منع کردن آن
صبح تا شام نگه دارد و روزه معنوی آنست که چون گر سنگی آتشنگی غلبه کند قدسی بخورد و بسوزد
آتشها باقی باشد که از خوردن باز ماند و پختن سنگی را دور نکند و هم ساکت باید که زبان جان
دیگر را از مسامحه باز دارد و هر که روزه دارد و عذبت در دفع و سخن چینی کند روزه او از دیگر
اہل طریقت بشکند مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت بیت المقدس
روز یکشنبه سعادت قدیم بوسی فعل شد مولوی نظام الدین سکا در حان و مولوی
غلام محمد گجراتی و دیاران دیگر غیر حاضر بودند سخن در ذکر حج افتاد و درین اثنا شخصی از پیچہ نیر
التماس کرد که ارادہ حج مصمم میدارم و عاشر فرماید تاحق بجان تو تکا سلامت بساند و وظیفہ
نیز ارشاد فرماید حسب طاقت او وظیفہ ارشاد کرد و کہ بسا بسکین کہ بسفر حج می روند و در صفا
سفر گرفتار شوند چنانچه جدائی از اہل خانہ و اقربا و اگر سبک و پیشہ گدائی و پراگندگی خاطر و ترک
جماعت و وظائف و حج خود را بر یا ضائع میکنند پس این چنین سکینان را باید کہ و رگوشہ
نشدنیہ یا دخی بشنول شود کہ مقصود اینست باز شخصی مذکور عرض داشت کہ اشتیاق
حج در دلمن بسیار است پس آنرا رخصت داده فرمود چون بحضور روضہ مقدسہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم مشرف شوی ازین بکترین عرض کنی کہ در ویشی شمس الدین نام از و کتاب
ہند سلام نیاز جدی بجز واکسار بجانب ایشان میرساند قبول فرماید و دعا سعادت و ازین
اتباع ایشان در ظاہر و باطن می طلب قبول و منظور باز بعد از آن فرمود و سفر بروی
صورتی معنوی صورت آنست کہ نقل کند از جامی سجا و معنوی آنست کہ از او صفا و بیست و ششم
جسیدہ نمک کند بعد از آن فرمود مسافر و در سفر از سہ امور چارہ نیست اول آن شک کردن

مرآت یازدهم در ذکر روزه

مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت بیت المقدس

خواب بر زمین سوّم نعلین خود را زیر سر داشتند بعد از آن این بیت بر زبان مبارک ایشان
 جی تو نخلیون مسافری ترنگ گلان ^{۴۰} رگها کاهون بهوین ^{۴۱} سون سرفنی رگهین ^{۴۲}
 بعد از آن سخن در ذکر جعفر الدین داری جمعه الله علیه افتاد و خواجه شمس الدین فرمود
 که آنحضرت خلیفه حضرت خواجه نصیر الدین دهلوی بودند چون به نیشابور رسیدند
 و بعد از چهل و نه منوره شرف یاب شدند و بعد از چند مدت باز بخدمت خواجه نصیر الدین
 خود سعادت قدم پوسی حاصل کردند خواجه نصیر الدین صاحب دوی اسوا کرده فرمود که
 که حج حرمین شریفین بجا آورده ای اما بهتر آنست که باز ازین جا خاص بیت زیارت
 روضه مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروی بجز این فرمان بسوی مدینه شریف
 روانه شدند و در چهار راه طوفان گرفت و خوف غرق شدن پیدا آمد آن مردمان بخدمت
 حضرت جعفر الدین عرض داشتند که اگر موافق شریعت فتویٰ نرمانند تا چندین سال از جهان
 انداخته شود فرمودند علم بر خلف مال مسلمانان بخوانده ام درین اثنا چهار غرق شد
 هکذا ^{۴۳} پس محل ذکر حضرت جلال الدین مخدوم جهانیان افتاد و خواجه شمس الدین
 فرمود که حضرت مخدوم جهانیان بعد از مساکج بسوی مدینه منوره تشریف بردند و چون
 بزیارت روضه مقدسه مشرف شدند مجاوران آنجناب کیفیت حال قومیت و اسمیت
 استفسار نمودند فرمود جلال الدین نام یا قوم سادات کرام نسبت می دارم تعجب کردند
 و گفتند دروغ است زیرا که سیدان حسین صورت می باشند و شما سپاه فام آید گفتند
 دروغ نمی گوئیم باز گفتند اگر سیدی هستی پیش روضه مبارک استاده آواز بکن اگر از روضه
 سبزه آواز بشنویم قول شما را تسلیم نمایم حسب الامر و نشان بجناب حق تعالی متوجه شده پیش
 روضه مبارک استاده بهیچر تیا زدند اگر دند الصلوة والسلام علیک یا رسول الله فی الحال
 آواز آمد لبیک یا ابنی محمد شنیدند آواز سرور کائنات صلی الله علیه و سلم مرید
 آنحضرت شدند بعد از چند مدت اقامت کرده رفتند و باز بعد از چند سال پس کائنات متوجه

تشریف از رانی فرمودند باز عبادان بطریق مذکور سجده متواضعانه عرض داشتند که توجیه
فرمایند تا بطریق سابق اگر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بشنودیم و سعادت داریم یا نه
فرمودند من لا اوتی سیم که پیش روضه مبارک عرض کنیم اما حسب مصلحت ایشان پیش روضه مبارک
استاده بطریق مذکور ایجا کردند و خداوند البکیات ازین و هم بر حصول فیض باطنی اتجا
کردند فرمان آمد که در ملک نیست شخصی نصیر الدین نام باین علامات مشهور و معروف است بر وجه
فرمان عالی شان جانب هند روانه شدند و سعادت قدم بوسی آن حضرت حاصل کردند و چند
ایام بنجدت ماندن فیض باطنی حاصل کردند بعد از آن سخن در تعظیم بیت اقدس افتاد و رسید
الندنجش حاجی پور عرض داشت که در کتب با سلطان بابو نوشته دیدم باید که عام مردمان
حرم بیت الله قدم نهند چه که نمی دهند که بیکدم حجر و یکدم جاقدم مبارک آنحضرت صلی الله
علیه و سلم آمده است تا بسبب خبری بر آن قدم رسول علیه السلام قدم نهاده نشود که این
تیرک ادبست اما عارف کامل میدانند که برین جای قدم مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
آمده است و لهذا خد رکند و بر آن قدم نهند بعد از آن فرمود و بچنین امری ادبی نیست
بلکه اگر بنیت تبرک نهید عین ثوابست مولوی معظم دین عرض داشت اگر این شے
ادبیت پس جمیع حاجیان که طواف کعبه کنند بر مروه ایادان شمرده شوند زیرا که جامعت
که قدم رسول عاالی السلام نه آمد باشد بعد از آن فرمود در کتاب فوائد الفوائد نوشته
دیدم که مردی کامل حال طواف خانه کعبه کرد شخصی دیگر بر قدم او قدم نهاد آن مرد
رویی کرده فرمود بر اقدام من جرمی روی گفت بر آن تیرک و پیروی ایشان گفت
من در پی قدم بختم قرآن مجید میکنم تو نیز بکن تا پیروی من تمام حاصل کنی انگاه
فرمود شاید که آنرا مرتبه لسان حاصل شده باشد بعد از آن بر روی دعا گو
آورده فرمود که قصه ابرهه میگوید گفتیم بیان فرمایند تا بشنوم حواجه شمس العارفین بود
تقصیر صیغی نوشته است که ابرهه از قبیل نجاشی که والی مین بود در سوم جماد است که

مردمان از اطراف وجواب بسوی کتبی آمدند معلوم کرد که مقصود آنها زیارت بدین است
در طبعش حمد آمد و گفت که در مقابل آن خانه بسازم و جمیع حجاج را بدین منصرف گردانم
این خانه تیار کنانید و در دیوار او را نیز در جوار هر صرح و مریض ساخت و مردمان و کاتبان
میں را برای اطواف آن تکلیف نمود و امر قریش اگر چه مخالف بودند اما بجزر شکیبانی چاره
ندیدند مگر از بنی کنانه برای خدمت آن خانه مقرر شد و مرتبه مجاورت یافت و شب
در آن بیت محدث را به بلبله آورده ساخته بوقت چون این خبر در اطراف آفاق منتشر
گشت و مردمان از اطواف آن باز گشتند از هر ازمین حال چشم کشنده شکر جمع نمود و با
فیضان کوهیست بقصد تخریب حرم محترم جانب مکه متوجه گشت و چون نزدیک رسید
و بدست برسی بر یکسان بنیادخت و فیل محمود که بعلت بمشابه کوه بود همراه خود برد و جوار
مکه معظمه رسیده مواسی قریش شتران حضرت عبدالمطلب غارت کرد و اکابر مکه در کوه
متحصن شدند مگر حضرت عبدالمطلب بجای خود بماند ابراهیم لشکریان خود را حکم داد که بر آن تعظیم
حضرت عبدالمطلب هرگز استقبال ننمایند چون حضرت عبدالمطلب سحر می آن بدکیشان
تشریف ازانی فرمود و پرتوی نور محمدی در چهره اش جلوه زوایا بر همه جمیع لشکریان
خود شده تعظیم و استقبال کردند حضرت عبدالمطلب گفت شتران ما را بدیدید گفت ما
مسما کریم ایشان شتران می طلبید گفت با کعبه تعلق نمی داریم ایشان صاحب کعبه
بدانند بعد از آن بدین بهیبت بیان امهیا کرده و فیلا را برانگیخته روی بکعبه نهاد و فیل
محمود رو خود از دیوار شهر مگردانید جانب لشکرگاه متوجه شد و هر چند پیلانان کوشیده
روی او جانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر سبب اعراض او از آنجا یک قدم پیش
رفتند پس پیلان تعظیم و تکریم آن بیت الله بجا آورده باز گشتند از هر ازمین حال
عاجز ماند و جماعت قریش از بالای کوه نظر کردند که آیا حال ایشان چه طور میگردد و بهمان
وقت قهقهه در جوش آمد که ناگاه از کنار دریا مرغان سیاه پدید آمدند و حمله کرده ران

لشکر سنگباران نمودند و بیک نفس همه از قوم ایریمه پاکی شدند و هر سنگی که سنگباران
 یکی در منقار و دود و ریخته با و بر بعضی از بدن کافر زدندی ازان جانب دیگر شرف رفتند
 و بر هر سنگی نام یکی ازان سنگ لای که نیت خانی که کعبه داشتند می نوشته بود ایریمه
 رفته پیش نجاشی خود را انداخت و مرغی که آن سنگ تمام ایریمه موسوم بود بر پاهاک و در
 منقار داشت ببارگاه نجاشی بالایی سر بر سر پرواز نمود و چون ایریمه صورت جانم و پیش
 نجاشی بعضی سانسید و نجاشی از روی تعجب پرسید که مرغان چگونه بودند که چندین بار
 تو هلاک ساختند ایریمه را و در وقت نظر بران مرغان افتاد و گفتی که ازان مرغان نیست
 همان ساعت آن مرغ سنگی که در منقار داشت بنام او بر سرش افکند و هم روی و نجاشی
 هلاک شد بعد ازان سوره فیل نعت ترجمه بر زبان مبارک راند و بعد ریختل دعا گو عرض
 داشت که تعمیر بیت الله شریف کدام کس مرمت ساخت و آنچه شمس العارفین و مسعود
 شاهمی ابو حجاج بن یوسف که در آئین ظلم موصوف و مشهور بود و اکثر با قوم سادات کرام
 عداوت پیدا داشت و هزار نام خون آن ناحق بر خیت اما دو فعل خوب تر از وصا در شنیدند یکی
 آنکه تعمیر بیت الله شریف با انجام رسانید و دوم آنکه اعاب قرآن مجید علما و توفی کاره
 مربع و نصف و ثلث و رکوع هم از ظهور یافت بعد ازان فرمود که حجاج در صیف
 اکمل نماز بخواند و نسیل و سعید بن جبیر که یکی از تابعین است نماز میخواند استین حجاج و راز
 و مرغین بود چون نظر حضرت سعید رحمه الله علیه بران افتاد فرمود ای حجاج شرم نداری
 که در کار ظلم بسیار می باشی و در کار خدا تعالی سست ازین سخن حجاج غضبناک شد
 و گفت شرمی تو نیست که زبان ترا بر من گفت تعجب نیست که مقصود واصل کار و مدار
 عبادت بردار نیست چه باشد که اگر زبان بریده شوم باز گفت در زندان تراقید کنم گفت این
 هم تعجب نیست ساعت است آن هم خواهد گذشت گفت در کمان تو باشد که بعد از ساعت
 از قید نهائی نایم گفت ای نادان نمی دانی که دنیا قدر ساعت است هر چه گذرد و گذرد

آن کار آنرا شهید کرد بعد از آن فرمود شخصی حاج را بخوابید آسانید خوشحال
 پرسید که خدایتعالی با تو چه معامله کرد گفت بعوض هر خون ما را یک یک بکشتن کردند و بعض
 خون سعید بن حمیر سفتاد بار باز گفت حال ایمان تو چیست گفت خدایتعالی ایمان و اوده
 بعد از آن رسولی غلام محمد گجراتی عرض داشت که چون او را در قبر سزای خون ما
 ناحق و اوده شد در روز قیامت باز مانده شود یا نه خواجه شمس العارفین فرمود که خاصه است حضرت
 رسول علیه السلام است آنها را که در قبر عذاب کنند در روز قیامت محفوظ مانند بعد از آن
 سخن برادر حاجیان بر یکا کرافتا و فرمود بعض حاجیان چون بنیت حج از خانه قدم بیرون
 نهند خود را بنام حاجی مشهور کنند و قبل از حج ثواب اوصاف کنند بعد از آن فرمود بزرگوار
 بنامه شخصی حاجی که همان شد آن شخص بن خود را گفت بآن طبق لحام نیاموری که براه حج بیا
 خود کرده بودم چون این سخن بگوش آن بزرگی رسید گفت ای نادان افسوس که چنین
 مضیبت و محنت حج کرده بودی این سخن بر یکا ضائع کرد آنگاه فرمود که عبادت مشکب و دیا کار مقبول
 نیست بعد از آن رسولی حاجی عبدالمعین را بر پوری کرده فرمود و طائف میخواهی
 گفت هر چه فرموده اید میخوانم اما منزل تو آن مجیدی نمی خوانم فرمود خشک حاجی سباهش منزل تو آن
 مجیدی هم بخوان زیرا که هر چند چه بیت الله تشریف بجا آورد اما بدون شغال و اذکار بمنزل مقصود
 نمی رسد بعد از آن سخن دیگر حج اکبر افتاد بنده عرض داشت که معنی دل بست آورد که حج اکبر
 بست چیست خواجه شمس العارفین فرمود مرد دل بست آوردن آنست که حبیب سوا الله اول
 بیرون کند و در همه اوقات دل را بکسر و دل مشغول دارد بعد از آن هم بر سزای ذکر حضرت
 بائزید بطامی علیه الرحمت بزرگان را که راند که مرگ پیش حضرت بائزید آمد پرسید که کجا
 میروی گفت حج گفت سفر خرداری گفت دو بیست درهم گفت بمن ده که صاحب
 عیالم و بعوض طواف هفت بار گرد من بگرد که حج تو اینست پس او چنان کرد و باز گشت
 بدان اسی درویش قبله عوام آب گل بست و قبله خاصان طاب دل بست همیشه

در حج
 و طائف

در حج
 و طائف

قبله صورت پرستان آب و گل	قبله معنی شناسان جان و دل
قبله عاشق زوال بی زوال	قبله عارف جمال و کمال

سرآب سینه دهم در ذکر تلاوت قرآن مذمت فارسی بجهل

شب چهارشنبه دولت پای بوس حاصل شد صاحب ادب شعاع الدین مهر محمد بخش سکنه
 ایته و حافظ امیر یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در تلاوت قرآن مجید افتاد عمر الدین در وقت
 عرض داشت که در خواندن قرآن مجید بسیار سعی کردم اما بجز توجه ایشان باین تلاوت نتوانم
 که برسم خواجہ شمس العارفین فرمود باید که در خواندن قرآن مجید هستی و تهاون کنی که دولت
 عظیم ستمانی که کلام الله جل شانه است و بیارنده این جبرائیل علیه السلام و نزول آن
 سر کائنات صلی الله علیه و سلم شده پس نفوس را نکساز که این چنین نعمت عظمی را
 بگذارد و از سعادت و آبرین محروم ماند بعد از آن این بیت بر زبان مبارک رانید بیت
 مانع تازه برون آمده و چاشنی گیر که چون آمده و همدریس محل عمر الدین در وقت
 عرض داشت که برای ترقی فهم و تطهیر فرائد خواجہ شمس العارفین فرمود صد بار یا علیم
 عظمی بعد از صلوة فخب را بدین خواند بعد از آن فرمود که خواندن علم قرأت زود اقام
 بایه از ضروریات نیست بخلاف شافعی علیه الرحمت که نزد ایشان قرأت امر ضروریست
 با و فرمودند چون بخواند قرآن بموجب قاعده و آیت خواند بعد از آن که اکثر مردمان از خواندن
 آن بازمانند انگاه فرمود چون طالب صادق اگر بقدر پنج پای بحضور رسد و
 معانی بخواند از آن تارک منزل بهتر است بعد از آن فرمودند که اکثر مردمان
 قرآن میخوانند و قرآن ایشان را الفت میکند چنانچه در حدیث شریف مسکوت بر حدیث
 هات یال القرآن و القرآن یکنه انگاه فرمود کمال ثواب تلاوت قرآن مجید بنویسند
 بر فهم معانی است اگر چه قواعد قرأت ندانند چون مروان خدا در منزل غشق کمال شوق
 و نهم چهر صورت محبوب خود دست به دست یابید چنانچه بزرگی فرموده بیت

برگ درختان سبز و نظر هوشیار

هر وقت

دفترت حضرت کردگار

النگاه فرمود اگر چه نزد اهل موسیقی سرود بی قواعد و آواز بی اندازه ناخوش است
مگر ز ادب و صفیا بهر طور سی که باشد مقصود و ریاضت بعد از آن سید خدایش
عرض داشت که قرآن سوره بجز خود میدارم بر آن منزل خواندن حکم حبسیت
فرمود جائز است اما حساب قیمت آن ذمه تو باقی ماند بعد از آن اسمعیل سکندر
بایستی عرض داشت که شخصی فارسی قرآن در موضع با سکونت میدارد و شتر از تو با تو
منه موجب و مقدمات ناقص بنام من بزرگنیز و و ازین باعث الاچار نام خواجہ شمس
العارفین فرمود فارسی نیست بلکه قهری است چرا که چنین افعال اکثر از مردمان جاهل
بطور می آیند عزرات چهارم و پنجم در بیان ذکر حق سبحانه و تعالی و فضیلت آن
روز جمعه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوے معظم دین مولوی و مولوی غلام
محمد گجراتی و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در فضیلت ذکر خدای تعالی افتاد و بنده عرض
داشت که وظائف حسب الارشاد ایشان بجای آرم اما بهترین شغال و عهده ترین
اعمال ارشاد فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود در کمال و قلبی مداومت باید
نمود که سعادت دارین رین مندرج است بعد از آن دعا گو باز عرض داشت
که وظیفه ذکر هر سبب ضعف و مانع کما حقہ ادا نمی شود فرمود و ذکر باطن و قوت
قلبی مداومت باید کرد که از جمیع عبادات فاضل تر است چنانچه در حدیث آمده

افضل العبادۃ عن کل عبادۃ ذکر الله فی قلبه خلوا و ملأ لیل و نهار فی السحر و
السحر تبارک ما وقع و اذ علی الجنون هم سر او علی لیلۃ و علی کل حالۃ من احب شیئا

الکثر ذکره و در فضیلت پاسبان نفاس مولوی جامی فرموده بیست و اگر تو

پاسبان داری پاسبان نفاس بساطخانه رسانندت ازین پاسبان
بعد از آن فرمود ذکر پاسبان نفاس صل همه وظائف است سبک است و با یک

در ذکر فضیلت ذکر پاسبان نفاس و در قوت قلبی

درین سعی بلینج نماید بعد از آن حق حواجه محمود مهادری رحمه الله علیه گفت ساکن
باید که بر ذکر مداومت نماید تا در دل آن نقش ذکر قوی گردد و بعد از آن مثال ذکر
و اعم فرمودند که چون در آوند نو قدری روغن بماند در آن جذب شود چون در
سنگه بار بپسین شود رنگند از جهت بیرون او نیز خطا هر میشود همچنین ذکر نیز در دل ذکر حاج
سیک و بعد از آن فرمود ذکر جهت صفائی قلب و روشنائی فکر نهایت مفیدست
بعد از آن این چند ابیات متنوی معشوقه بزرگوار مبارک اند این ابیات

این قدر گفتیم باقی فکر کن ذکر را خوشبید آن افسرده سنا اصل خود جدت یکسرا خواجه تبار و افکند ترک کار چون نازی بود باقبول درویندیش ای غلام برغ جذب چون پروتا که ترش	فکر گریب مد بود و ذکر کن ذکر آرد و دست کرد را در اهتزاز کار کن موقوف آن جذب باش ناز کنی در خود و جان نازی بود امر او نغمه را بین و استاد چون پدید می صبح شمع گم کن
---	---

بعد از آن فرمود اکثر مردمان بسبب عدم حصول جذب از مشغله باز میمانند اگر چه
اصل کار موقوف بر جذب است لیکن از امر و فنی در وی نباید گردانید بعد از آن
فرمود یک فرشته و یک خناس بدل به انسان لاحق اند فرشته به بنیکها و کلمات
کنند و خناس به بدی و وسوسه صراحت نماید چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید **وَإِنَّمَا أَكْمُرُكُم بِلُغَتِكُمُ السُّعُورِ**
وَالْفَحْشَاءُ بعد از آن فرمود چون ذکر بکرت حق تعالی مشغول شود و خناس و لغ
گردیده بیرون رود و هر چند که ذکر زیاده تر باشد غلبه خناس کمتر گردد و مولوی
معصوم فرموده ذکر حق پاک است چون کی سیده رخت بر بند و بر و ن آید بلبید
بعد از آن شخصی عرض داشت که حسب الارشاد ذکر چه میکنم لیکن شخصی مرا گوید
که پیش حق سبحانه و تعالی جبر و فنی یکسان است که او که نیت خواجه شمس العارفین

در تالیف ذکر

ابیات متنوی معشوقه

ذکر فرشته و خناس

در فضیلت ذکر

فرمود اگر چه قول او درست است مگر آنکه نفس پاک اند بدون چهره و راس و پا
 و حق نشند و بعد از آن خواجہ شمس الدین فرمود طالب را باید که در ذکر باطن
 و خوف قلبی مداومت نماید حتی که دل او را اگر گرد و غبار تو بهر حال که باشی رویش
 بچشم غافل مباش از ذکر رب و در خوشی ذکر تو شکر نعمت است و در بلا و آفت
 با حضرت است بعد از آن فرمود و ذکر کامل مثل حافظ قرآن است چنانچه
 حافظ کامل هر کاری که باشد بخواند ذکر کامل را نیز اینست غیر از ذکر این نشوند و در حال
 ذکر از وجاری میماند بعد از آن شخصی عرض داشت که زکوة و روبریت امر است
 فرماید خواجہ شمس الدین فرمود در ذکر کوشش باید کرد باز عرض داشت که سبب
 امور دنیا مشغول ذکر نمی توانم کرد اگر اجازت و روبریت فرماید عین سعادت
 فرمود طالب صادق را باید که اول در ذکر جبر و خفی مشغول باشد چون اثر ذکر در
 ظاهر شود باز بگذرد و روبریت داد و دیگر کوشش کند چرا که اصل عبادت
 ذکر است و دیگر او را بپشت پناهی او اند بعد از آن رومی سکو حافظ محمد حسن
 آورده فرمود سالک اباید که چون اراده ذکر هر چند اول صورت پیخورد و پیش
 حاضر کند و جمیع ماسوی الله را نفی کند و بعد از آن یک صفت از صفات
 اسمای سبع صفاتی باری تعالی در دل خود تصور کند یعنی و اند که سماعت من از
 پر تو اسم سمع است و بصارت من از پر تو اسم تبصیر و علم من از پر تو اسم علیم و
 حیاتی من از پر تو اسم و قدرت من از پر تو اسم قدیر و ارادت من از پر تو
 اسم صریح و کلام من از پر تو اسم متکلم است و اگر صورت مختلفه در خیال می آید
 و اند که این همه تیر تو ذات اند و تشکل او است و اگر خطرات بر ذاکر غالب شوند
 صورت شبنم پیش خود حاضر و ناظر داند تا به برکت این تصور رومی یا بعد
 از آن شخصی حافظ قرآن عرض داشت که تخمیناً مفصل ختم قرآن کرده ام

و در تفسیر ذکر و بعد از آن

و در طریقه ذکر

اما قضاوت و دل زانها هنوز با قیست نواجیه شمس العارفین فرمود و حقیقت دل خردگر
 حاصل نیست چنانچه در حدیث مسطور است لکل شیء صفة الله و صفاته
 القلب ذکر که ملائکه بعد از آن فرمود و ساکن را باید که از او را و از کار بیچو قوت
 خالی نباشد زیرا که ترک اشتغال علامت محرومیت نمی بیند که جمیع مشایخان را
 ابتدا اما انتخاب او کار و اشتغال مثل قرآن مجید و درود و شریف و پاس نفاس
 چه در وقوف قلبی و مطالع کتب تفسیر و حدیث و سلوک و توحید مشغول بود
 بعد از این فرمود و جمیع ذلالت نواجیه را باید که بر فضیلت می دارند
 ذکر پاس نفاس را در همه اشتغال فوقیت میداد چنانچه در مختصر نواجیه نظام الدین
 اوزنگا بادی نوشته بود ذکر معمولی از همه بزرگتر بعد از آن دعا گو عرض داشت که
 ارشاد فرمایند تا ذکر حق دویم که بریت احمد و انما یم فرمود و ذکر حق که او نمودی
 همین کیفیت بار دیگر چهار پنج و محنت می کشی اما باید که در وظیفه ذکر مداومت
 ثانی که مقصود همین نیست بعد از آن الحقی سخن در ذکر شسته شباهه رسید که
 در ویشان حضرت بن بود و افتاد نواجیه شمس العارفین بر زبان مبارک راند که چون
 سید نهی شباهه درین جا آمده بیعت کرد و ذکر پاس نفاس او را تلقین کردیم آن
 فرمود و صبح الا اعتقاد و شب روز در پاس نفاس مشغول گشت حتی که باعث کثرت
 ذکر و باغ او خالی شد و بیمار گردید گفتیم ذکر را چند روز معطل کن اما چون ذکر در
 جان او آمیزش گرفته بود باز نمی تواند شد تا آنکه بهمان عارضه بحق تسلیم شد
 بعد از آن فرمود و بهین طور رسید و در ویش در ابتدا حال شب و روز
 بذکر چه مشغول میباید بعد از آن بذکر صبر مشغول گشت حتی که باعث کثرت
 آن چون از دماغ او جاری شد چندین علاج یونانی و ذکر می کردیم اما هیچ
 نافع نشد آخر جان شیرین بحق تسلیم کرد بعد از آن در حق آن در ویش

در حقیقت کلمات

ذکر مداومت او را و از کار

ذکر فضیلت پاس نفاس

فرمود و زہی طالع امر گلستان کہ در یاد مولیٰ شہید شدند بر این بہت ہرزبان
 مبارک را نہ بدیت جسنی نہ دیکھی ہو شفق اور صبح کے بہار۔ اگر تیرے شہید کو
 دیکھی کفن کے بیچ۔ بعد ازان حکایت فرمود کہ شخصے صادق الاعتقاد و محبت
 حضرت محمد باران صاحب بدو بیعت کرد و وطنہ حبس اور از شاد کرد و نہ چونکہ آن
 مرد عالی بہت و کامل ارادت بود شب روز و ذکر حبس مشغول گشت تا آنکہ بکثرت
 آن خون از دماغ او شروع گشت بھبیچ معالجہ بند نہ کردید آخر باین عارضہ فوت شد
 چون باین خبر بخند و حضرت خواجہ توسوی رحمۃ اللہ علیہ رسید محمد باران صاحب از شاد
 فرمود کہ بیش ازین مردیان خود را چنین مجاہدہ فرمایند زیر کہ مردمان باین بیان کم بہت
 اند و مقصود یاد خداست بہر وجہی کہ بیشتر آید بکنند بعد ازان بندہ عرضداشت کہ
 شب بخواب بر فیصل سوار شدہ و دانیدم ہمیر ابن حبیب خواجہ شمس العارفین فرمود
 مبارک باد کہ این علامت سعادت است باز گفتم کہ ایشانرا نیز بخواب دیدم و
 از زبان مبارک ایشان بشنیدم کہ حضرت خواجہ توسوی مارا بدو چیز تاکید فرمایند
 فرمودہ است یکی ازان ذکر حق است و دیگر یاد نہاند فرمود شاید ازان اذن باشد
 عرض کردم کہ مرا نیز یاد آید کہ ہمیں ابو بعد ازان فرمود بر درویش دو چیز لازم
 است اول عبادت حق است دوم شفقت بر خلق مرآت پانز و ہجہم در
 ذکر فضیلت در و د شریف روز پنجشنبہ سعادت قدیم بوسی حاصل شد
 پیر غلام محمد سیال و مہر محمد بخش سکنہ لکئہ و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن فضیلت
 در و د شریف افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود از ابی بن کعب رضی اللہ عنہ روایت است
 کہ گفت گفتم یا رسول اللہ بسیار در و د میرسانم بر شما پس خندان مقرر کنم ہر او در و د
 ازان وقت کہ بر اسی دعا خواند مقرر کردہ است پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 فرمود ہاں قدر کہ خواہی گفتم ہر اہم حصہ فرمودند ہاں قدر کہ خواہی پس اگر زیادہ بچنی

حکایت مرد صاحب حبس

در فضیلت ذکر و نماز اذان

مرآت پانز و ہجہم در ذکر فضیلت در و د شریف

آن بهتر است برای تو گفتم نصف مقبره کنم فرمودند چند آنکه خواهی پس اگر زیاد کنی
آن بهتر است برای تو پس گفتم دو ثلث فرمودند چند آنکه خواهی پس اگر زیاد کنی آن
بهتر است مرا پس گفتم مقرر کردم برای درویشان تمام وقت فرمودند احوال
مقاصد دین و دنیا و دوا و دگر ده شوند گمان تو بعد از آن فرمود هر شخصی که بخواهد
خوشبخت و بخیر و دل بر جای احوال هر شسته در و دشریف بخواند روح مبارک آن
حضرت صلی الله علیه و سلم سومی آن متوجه شده بگوش خود شنوند و قبول فرمایند
هر شخصی که بدون این شکر کند بخواند آنرا فرشته که برای رسانیدن در و دشریف
بر پیشانی هر مؤمن موی است در و دشریف در جاده نور میچسبیده و در طبقه
انداخته بخدمت حضرت عبداللہ بن مسعود رساند باز حضرت عبداللہ بخند
جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم حاضر شده میگوید که یا رسول الله
فلان بن فلان سکنه موضع فلان این قدر در و دشریف برایشان نفع انداخته
بعد از آن فرمود در زمی شخصی بخدمت میان نور محمد که پیر اسکندریه
گرفت عرض داشت که شنیده ام هر شخصی که در راه در و دشریف بخواند او را
در دژانو عارض سیه گردد و آنحضرت فرمود ای برادر باید که از خواندن در و دشریف
باز نماند مگر اتقوا رخصت که راه پاک باشد بعد از آن فرمود در و دشریف
و کبریت احمر در راه هرگز نخواند شود مگر بسواری اسب و غیره و هر کس در محل
غلام محمد سیال گفت وقتی حضرت خواجه سیالوی در راه تو سه شریف بخورد
سواری اسب در و دستغات شروع کردند و فلین نیز از پای خود دور ساخت
بعد از آن فرمود که در زمی مرید حضرت خواجه قطب الدین اوشی رضی الله عنه
در خواب بزمایرت خمیه سول علیه السلام مشرف شد خوانست که در خمیه رود
جواب آمد که تو لاحق نیستی بر خواجه قطب الدین البوکو که همیشه تنفس در و دشریف

و اگر در و دشریف بخواند

در و دشریف

و اگر خواند آن در و دشریف خواجه قطب الدین

امروز چنانسانیدی نمی بحال مرید بخدمت حضرت خواجه قطب صاحب آمد و ماجرا
 مذکور بیان نمود فرمودند بلی بهر شب سه هزار درود شریف و تحفیه روز صبحه مقهور
 است بباعث نکاح فوت گردید پس ازین جهت منکوحه خود را طلاق داد و بعد
 بعد از آن نیز مصطفی قریشی عرض داشت شغلی که در دین نافع باشد ارشاد
 فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود اگر خوشنودی دارین میخوابی درود شریف بر
 سر عالم صلی الله علیه وسلم بسیار بخوان که سعادت اولین دران است بعد از آن
 غلام علی طبیب عرض داشت که اگر ثواب درود شریف بار واج مومنان برساند
 جائز باشد یا نه فرمود جائز است اما طریقه آنست که بگوید خداوند ثواب این درود
 شریف بار واج فلان برسان و بگوید اللهم صلی علی فلان فلان یک صلاه گفتن
 جز انبیا علی السلام بر کسی براه نیست هرگز شایسته و هم روزی که او را و نگاه
 و شستن وقت آن روز و شنبه سعادت قدم برسی حاصل شد پس بعد از
 سبک و غلام محمد درویش پو پوئی و ام بخش نذر بردارویان دیگر نیز حاضر
 بودند سخن در ذکر او را افتاد و بنده عرض داشت که اکثر مردمان نقشند به و غیره در
 حق خواجگان چیست پس میگویند که مردمان خود را با سیاهی میفرمایند یعنی او را
 و شغال بسیار ارشاد کنند و در طریق بایان چه اسم ذات و تحفیه و دیگر نیست و اکثر
 چهل نیز در شغال بایان میگویند خواجه شمس العارفین فرمود اصل مقصود
 ما در ویشان همین است که هیچ وقت از یاد حق تعالی خالی نباشیم و این فراموش
 گوناگون که خواجگان چیست میفرمایند درین مقصود دست یکی اندک در همه حال
 یاد خدا بی تعالی خالی نباشد و دیگر آنکه چون مردی شفته حال برای آسودگی
 حال رباع سیر میکند و گاهی درین چمن و گاهی درین حدیقه سیر میکند و گاهی به توج
 بسوی گل میکند و گاهی بجانب میوه را غیب شد بدین منوال صوفی بپایان حال

تذکره تقوی بنده اباب درود شریف

تذکره درود و ذکر او را و دیگر که از شغل و شغل

تذکره خائف خواجگان

گایه باور او در شغالی و گاهی بنواخل و گاهی بدو در شرف و گاهی بقدر آن مجید و گاهی
 بزرگ باین نفع من و جبر و گاهی بوقوف قلبی گاهی بمطالع کتب سلوک و ترجیح مشغول
 میباشد دلالت بعبادت گوناگون میباشد باز بکم که در فرموده و ایشان را محض بیک
 آسیاسالی آفریده است نه برای آرام جان و آرایش دنیا چنانچه خدا تعالی میفرماید
 و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون بعد از آن این بیت بر زبان مبارک را نهد
 بدین نه ایم آمده از پی دل خوشی به مگر کز پی رنج محنت کشتی به خزان را
 کسی بی عروسی نخواهد مگر وقت بختن که بهیرم نماند بعد از آن شخصی عرض کرد
 که در خاندان حضرت نقشبندیه بنا سلوک بر صفت لطائف است و در خواندن
 ایشان چگونه است فرمود شخصی بخدمت مولوی عبید الله صاحب ملتانی رفت
 و گفت تحقیق مولوی صاحب فرمود من طالب لطیف ام نه طالب لطائف
 بهمدیرین محل مولوی علی محمد سکنه کوٹ کاله عرض داشت که در او ای اور او
 و از کار است بهست ام چیز تو چه ایشان به هیچ در و مشغول نتوانم شد خواهم
 شمس العارفین فرمود سالک را باید که در وظیفه مداومت کند بهر وجهی که باشد بعد
 از آن این ابیات مشکی بر زبان مبارک را نهد ابیات این قدر
 گفتیم بایستی فکر کن به فکر گیر جاید بود و فکر کن به ذکر را خورشید آن افسر و گاه
 ذکر آرد و فکر را در آهتر از به اصل خود جذب است لیک آنخواجہ تاش به کار
 کن بوقوف آن جذب به باش و زانکه ترک کار چون ناز بود به نازکی و خوردن
 جان باز بود مرغ جذب چون پروانه گله ز عرش چون پدید صبح شمع آگه بکشد
 بعد از آن فرمود سالک را باید که از او را و از کار هیچ وقت خالی نباشد زیرا که ترک
 اشتغال علامت محرومیت نمی بیند که جمیع مشایخان سلسله باین از ابتدا حال
 تا انتها باور او و از کار و اشتغال گوناگون مشغول می شدند بهمدیرین وقت فرمود

و در ظاهر

ایستاد مشکی

همه وظایف بایان بر یکدیگر فضیلت میدارند اما ذکر پاس نفاس نیز همگانیست
 بعد از آن فرمود سبک است از بایک که اوقات وظایف خود را نگهدارد زیرا که وقت گذشته
 باز نیاید از نگاه این مصراع بر زبان مبارک راند مصراع امید نیست که عمر گذشته باز
 بعد از آن بنده عرض داشت اگر سبب بیماری وظیفه فوت شود حکم حبسیت فرمود
 باز قضای آن حاجت نیست زیرا که چون ذکر میار شود حق سبحانه و تعالی آن خود را فراموش
 وظیفه مری فلان بخوانید و ثواب آن در اعمال نامر او بنویسد پس تا حال نشمارد
 همچنین کند اما اگر قضا کند هم بهتر باشد بعد از آن فرمود سبک است از بایک که وظایف
 و شغال خود را در اوقات آنها بخواند تا بهیم وقتی از اوقات وظایف خالی نگذرد
 چنانچه بعد از بیداری خواب خصوصاً ناهنجده و نازده رکعت بگذارد و بعد از آن
 اسما حسنا بجا آورد و استغفار پانصد بار مراقبه کند و بعد از نماز فجر سبعا عشر و یک نعل
 اسبوع شریف و چهار و دو رکعت استغاث و کبریت احمد و سلسله شریف یکبار
 و دلائل الخیرات یک نعل و دو نازده رکعت اشراق و چهار رکعت صلوات العاشقین
 پنج یا نعل و آن و یک ختم خواجگان و چهار رکعت سجدت عصر و شش رکعت
 نفل او این و دو رکعت حفظ الایمان را نماید و بعد از آن ذکر هر سه صد
 و مراقبه و هزار بار درود شریف و یک ختم سوره یس و تکبیر بخواند و بعد از پاس نفاس
 مشغول شده بخشد بعد از آن مولوی امام الدین سکنه بر نالی را به بیت کرده
 فرمود مرید بایک که اوقات شغال را نگهدارد از نگاه بر زبان مبارک راند بنده الصوفی
 این را وقت بعد از آن بنده عرض داشت که روزی حضرت استاذنا حافظ ولی
 صاحب مفتی لاهوری از من پرسید که شمره وظایف شما چیست آیا ترقی مال است
 یا نقد خواجه شمس العارفین فرمود ایشان را باید پرسید آیا خواندن نماز و روزه و حجاب
 آوردن امور شریعیه جهت حصول نیاست یا دین چون جمیع احکام شریعیه مخصوص

نوعی از وظایف
 و شغال

رضای بنواست پس اندن وظائف غیر این قبیله اند نه جهت حصول دنیا
بعد از آن زنی نمودم عرض داشت که اکثر اوقات بسبب مستی بدن وظائف
ترک می شوند خواه شمس العارفین فرمود ای ضعیفه بجناب حق سبحانه و تعالی نیاز
بکار بست نه نماز باید که همه اوقات وظائف خود را نگهداری بعد از آن میان
فیض بخش سکنه تهیئه میان عرض داشت که عمرم در شغال لسانی بانجام رسید اما
بمقصود اصلی نرسیدم خواه شمس العارفین فرمود ای برادر برین شغال لسانی شکر
که از ده ملاوت کنیدی اگر خدا تعالی بخواهد آن مرتبه قلبی نیز عنایت فرماید که اصل سلوک
طلب هست بعد از آن فرمود میان سالکان دو چیز از ضروریات است اذن
ریاضت یعنی سلوک سالک جزین هر دو امر بکمال نیجه رسد بعد از آن فرمود
برای دفع بیماری و حل مشکل اسم شعیخ خود صد بار خوانده دم کند و دعا طلب
مقصود حاصل شود و دعا گو عرض داشت که اسم شعیخ خود چگونه خوانده شود فرمود
در ویشی خواه تو سومی بر نیوجه میخواند یا شعیخ محمد سلیمان و بارین طور میخوانیم یا شعیخ
محمد سلیمان شینا آمد به درین محل بنده عرض داشت وظیفه اسم خود غیر ارشاد
فرماید فرمود بعد از نماز فجر صد بار بطریق مذکور بخواند بعد از آن غلام
پویشی بر روی عرض داشت کرد که بعد از صبح گنجشک ها گوناگون آواز میکنند آیا این
هم ذکر میکنند خواه شمس العارفین فرمود بلکه همه مخلوق خدا را باسان خود یاد میکنند
چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید قُلْ لِّمَن شِئْءُ الْکَلَامِ یَسْمَعُ یَعْلَمُ وَ یُؤْتِی الْحَکْمَ وَ یُعْزِزُ
لِقَهْقَرُونَ تَسْبِیحُکُمْ بَارِعِلَامِ محمد عرض داشت که تسبیح آنها در فهم مانیاید نه بود
چونکه کلام هم جنس در فهم مانیاید پس کلام غیر جنس چگونه فهمیده شود بعد از آن
روزی بوقت صبح بلبل بر درخت بنده با آواز خود نغمه سیکرد خواه شمس العارفین
روزی اسو غلام محمد کرده فرمود که آواز بلبل از کدام جامی آید گفت بر درخت کنا

و ذکر وظیفه است

چونکه کلام هم جنس در فهم مانیاید

نشسته است شاید غنچه تازه در نیخا نظر آید باشد فرمودند عاشق او در هر حال
یعنی چون عاشق در عشق معشوق خود را فنا کند در هر چه حسن و جمال معشوق نمی بیند
بعد از این محل امام بخش نادر برادر این معصوم خوانده حضرت محمد ای مراد محشر شوق
ز پروانه بیاموز و گفت که مراد از مرغ محشر چیست خواجه شمس العارفین فرمودند و علماء
طوله هر خروس است و نزد اهل الله گفته شد روزی او را دیدم که با تکیه ای مستعمل با آمد
بعد از آن مولوی عمر عیسی خیابوی عرض داشت کرد که باعث چیست که شوق
ولادت عبادت حاصل نمی شود خواجه شمس العارفین فرمود چون مردی در گمان آن
مستغرق باشد شوق ولادت عبادت از او برود باز مولوی صاحب عرض کرد که قبل
از این شوق ولادت وظیفه نهایت کمال بود احوال همه مرده شده است باعث چیست
خواجه شمس العارفین فرمود چون کسی در ابتدا بر وظایف مشغول باشد تاثیر وظیفه
در دل او نرود می اثر کند و شوق و جوش طبعیت او زیاد تر گردد و بعد از مدت و در آن
چون در جان و جسم او قرار گیرد و جوش طبعیت او فرو نشیند چنانچه حضرت ابو بکر صدیق
رضی الله تعالی عنه صحابی را دید که بوقت خواندن قرآن ناله و زاری می کرد و حضرت
صدیق را گفت سخن کتابک و ناله قسمت قلوبنا یعنی در ابتدا حال مایان نیز
در وقت تلاوت قرآن ناله و زاری کرد می پس حال متخلی شدند دل های مایان
بعد از آن فرمود در زمان حضرت شعیب علیه السلام مردی در فسق و فجور مستغرق
بود ولادت عبادت از او رفته بود و گفت که باعث فسق و فجور ما را خدا تعالی می بخشد
رنج و تکلیف ندهد و همت حق سبحانه و تعالی بسوی شعیب علیه السلام وحی فرستاد که
آن نادان را بگو چونکه لذت عبادت تو رفته است زیاده ترا از این رنج و تکلیف چه باشد
بعد از آن سختی سخن در ذکر سلاکت و مجذوب افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
مثال سلاکت مجذوب آنست که راه بیت الله منفرع منفرع قطع کرد و پرسد مثال

ذکر سبب گناه لذت عبادت نیاید

ذکر سلاکت مجذوب

آنحضرت عرض داشت کرد که از دست دراز بعارضه بخدا می گردنم و عاف و نماند
 تا ازین بلا ای یایم و بامر دمان هم خاچه شوم خواه صاحب عاف و بود باز گفت
 وظیفه نیز درین باب ارشاد کنند فرمود هفت صد و هفت تا دو هفت بار تسمیه فرموده
 بخوان تا حق سبحانه و تعالی صحت ازانی فرماید هم درین محل فضیلت تسمیه بیان
 کردند که هر ده هزار عالم خدا تعالی آفریده است و عا گو عرض داشت که تعداد هر ده
 هزار چه طور است فرمود شما آنس که عالم است و جن عالم دیگر و همچنین از حیوانات
 مثل اسب و گاو و گاو میش و خر و گوسفند و آهو و از وحوش مثل گرگ و روباه و
 شیر و غیره و از طیور مثل خروس و طیور و باز و غیره و از خزندگان مثل مورچه و راس
 و ضب و مار و غیره و همچنین هر ده هزار عالم اند که را از حروف تسمیه که نوزده اند غیر
 میرسد بعد از آن این بیت بر زبان مبارک باند طیت نوزده حرف است
 بوقت شمار فیض رساننده به هر ده هزار بعد از آن شخصی عرض داشت
 برای دفع قرض چیز می نویسند خواه شمس العارفین فرمود بعد از نماز باده هفت
 بار اسم یا و ماب خوانده بخواب ضعیف الحجابات دست برداشته بگوید خداوند پاک
 بطفیل سید المرسلین و آل پاک و واصحاب و خواجگان چیست رضای تعالی عنهم
 از سلب ایمان و خدایان و این محفوظ گردان بعد از آن شخصی عرض داشت کرد
 جهت دفع عارضه بواسیر چیزی ارشاد فرمایند خواه شمس العارفین فرمود که در وقت
 فجر در رکعت اول بعد از فاتحه یکبار آلم نشیج و در ثانی بعد از فاتحه سوره فیل یکبار
 بخواند و در وقت بعد از سوره فاتحه در رکعت اول سوره آلم نشیج و در ثانی و التین
 و در ثالث خلاص بخواند یکبار یا انشا الله صحت گردد بعد از آن شخصی
 محمد بنیم نام مکه مدوسی عرض داشت که برای دفع در سحر و بدان و تب و باد و تب
 یا کاهمی ارشاد فرمایند فرمودند بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر و اعوذ ب

برای دفع قرض

برای دفع بواسیر و در سحر و بدان و تب و باد و تب

الغظیم من شکر غرق نما و من شکر النار برای در و سر و تن باز ده بار سوره
 فاتحه برای بیمار بخواند و مکنه و برای در و دندان و سینه باز مکنه سوره در و اول آن
 خوانده بر سینه دانه قر قفل بدو و بجای در و یک یک دانه نهند و منقر اینست همین
 کبیل کو رسته کین مین کین ماریا چسکی هنون مین کیر ایا در دسو و دور بهو جا و
 نادر بهو و دانی خواجه مؤنید چستی کی بعد از آن فرمود وظیفه اسم لیس
 خود برای هر حاجت کافیت بعد از آن دعا گو اتماس کرد اگر شخصی در مصیبت
 گرفتار شود بجه طور رهایی باید خواجه شمس العارفین فرمود صریح باید که چون بنهار
 گرفتار شود بدو صدقات و خواندن استغفار مشغول باشد تا خدا تعالی از او
 باری رهایی کند بعد از آن قادر بخش را بر عرض ضد شست که شرح دعا کبیر است
 فرمود شرح بجای خود ترجمه هم محال است زیرا که دعا کبیر پنجاه و دو کلمه است و
 هر یک لغت علیحد است شخصی که چندین لغات داند شرح او کند بعد
 از آن شخصی عرض ضد شست که با وجود بیعت ایشان از شدت افلاس کسالت
 رسیدم درین اثنا سید اکرام شاه گفت شاید این مرد وظیفه غیر طریقه پیجو اند او
 نیز مقرر شد خواجه شمس العارفین و می سکو شاه صاحب آورده فرمود که شخصی از
 هندوستان اینجا آمد و بیان کرد که چون بخواج شوم بنیم که صورت منیب همرا
 من خفته است پس بیدار شوم ازین باعث نهایت لاجارام ما گفتیم که کدام کلام
 برای تسخیر جنیات و غیره خوانده باشی او مقرر شد گفت ازین امر تو بکن تا خدا تو را
 تارائی دهد پس چون آن وظیفه بگذشت و آنچه حضرت صاحب فرمود بجا آورد
 فی الحال صحت یافت بعد از آن فرمود ساکت باید که همه حال بجناب نجب
 الخوات و بست دعا بردارد که اصل عبادات عجز و نیاز است و این در دنیا حال
 شود و هم بدین امر ما مور شدیم که او بخوانی انتخاب کنیم بهر دین محل دعا گو عرض

بای حال شکر

باز عاقل

باز بزرگوار

باز دعا خواندن

داشت که کدام دعا بهتر است فرمود آنچه بدرگاه خداست تعالی قبول افتد ان شاء الله
 را باید که اکثر اوقات بعد از او این دعا را بخواند و خود سازد و دعا اینست
 اُرْزُقْنِي حَيْثُ وَحَبَّ مِنْ جِبِّكَ وَحَبَّ مِنْ لَحْنِكَ وَحَبَّ مِنْ لِسَانِكَ
 اِلَى جِبِّكَ وَاجْعَلْ جِبِّكَ احَبَّ اَلْاَشْيَاءِ اِلَيَّ مِنَ السَّكْرِ الْبَارِدِ وَالْعُطَشِ
 يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ اَللّهُمَّ اسْقِنِي بِحَسَنِ مَحَلِّ صَلَواتِ اللهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 شَرْبَتَهُ لَا كَلِمَاءَ بَعْدَهَا اَبَدًا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بعد از این
 شخصی عرض داشت که دعا جامع جمیع حاجات دارین کدام است فرمود در روزی
 حضرت بی بی غاشیه صدیقہ رضی اللہ عنہا بحضور حضرت سهروردی ثقات
 صلی اللہ علیہ وسلم عرض داشت که اگر خدا تعالی شرف لیاقت القادر نصیب کند چه
 دعا بخوانم فرمود اَللّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ الْعَقْلَ وَالْعَافِيَةَ فِي الدِّينِ وَالْاَشْيَاءِ
 وَالْاٰخِرَةِ که جامع جمیع حاجات است بهادرین محل خطبه و لوسی علامه شیخ
 بخاریست آنحضرت رسید و در آن نوشته بود که دعا فرمایند تا خدا تعالی فرزندان
 تنمیه عنایت فرماید و قائم مقام من باشند و حاجه صاحب فرمود اصل مقصود آنها
 عبادت خدا تعالی است اولاد باشند یا نباشد چه که سبب اعمال نیکه خلاصی است
 بعد از آن فرمود اکثر مردمان از خداوند کریم بسیار حاجت خواهند و هیچ نموده
 آن ثوابند و بعضی میکنند نمی طلبند آنها را گوناگون انعام عطا فرماید پس این
 فضل اوست بعد از آن شخصی عرض کرد که دعا فرمایند تا فرشتہ نصیای
 شود و آسایش حال گردد فرمود هر چه کند خدا کند نموده عاجز نیست اما دوستمان
 خدا بهر کس که غور کنند خدا تعالی بر آن رحمت کند و کار او بر او آید از آن
 خیر محمد قوال عرض کرد که در حق هر سه صاحب اوه خویش دعا فرمایند تا خدا
 تعالی ایشانرا سعادت دارین ارزانی کند فرمودند سعادت و شرف اوست خدا

[illegible]

وکر مروری

مرتب نمود و در آن فضیلت بخا و در او به وظیفه بر طبق قیاس عمل نماید

وہ سچے سچے لکھتا ہے

و تارک دنیا چنان بودند که هیچ دنیا دار گردن دنیا نماندی و نه هیچ کس قبول نمیداد
 مگر فضل سیاه شخصی معلوم کرد که بفضل سیاه رغبت دارند رفت و یک سن
 فضل سیاه آورد و نذر کرد و فرمودند ای برادر مرا دوگان داری نه یک که اینها سیف و شمشیر
 بروشته حواله اش کردند بعد از آن فرمود و چهارم از ایشان غلام حسین بن علی را
 جوان بروزی و صاحب تقاضا بودند و در اتباع شریعت مصطفوی چنان
 قائم بودند که در جمیع امور از ظاهری و باطنی بجز متابعت سنت نبوی ذره
 تجاوز نکردی چنانچه روزی و دختر ایشان بدر و ذره گرفتار که نصف حمل او
 بیرون آمده بود و وقت نماز تیار آمد چون آنحضرت را خبر رسید و نزد دختر خود
 آمد و در ادای نماز او را تاکید بلین نمود و او گفت طاقت ندارم فرمودند بر چهل
 خود زمین کنیده نماز بگذار و از زبان مبارک میگفتند که ای خداوند کریم از شر
 ایشان مرا نگهدار و در تابع داری خود و حبیب خود مشرف گردان بعد از آن
 فرمود روزی لشکر کفار نزد آنحضرت سکونت کردند و آنحضرت کمر بست و
 تا زیاده شریعت در دست گرفته بمیان لشکر آبخا شریف فرمودند و مسلمانان
 بگفتند که نمازهای او کنید آنحضرا عذر کردند که ما ملازم کفایم ازین باعث
 معذوریم بعد از آن سرداران لشکر را فرمودند که شما مسلمانان را از نماز منع کرد
 اید ایشان انکار کردند پس همه مسلمانان را شوییدن پوشش و غسل حکم کردند تا آنکه
 جمیع مسلمانان در نماز و عبادات مشغول شدند بعد از آن فرمود و پنجم از ایشان
 ملک لاولیا امام الفقرا و اوقف استرا حدیث کاشف رموزات صمدی قطب
 زمان حاجه محمد سلیمان قدس الله سره العزیز و جمیع اوصاف از هم فائق بودند
 بعد از آن فرمود روزی مولوی دادار بخش از سید محمد علی شاه خیر آبادی خلیفه
 حاجه توسوی هم پرسید که در میان مولانا فخر الدین ۴ و حضرت حاجه توسوی چه

در خانه حسین

در خانه توسوی

لازمی منازل فقره زقست سید موصوف فرمود ای سوسوی صاحب این
هر دو حضرت از پیران مانند گریه لانا فخر الدین کاری که کردی نبویه کردی و این قبله عالم
توسوی اگر این چنین امری پیش آید با ستم اسیر انجام نمودی چنانچه روزی مردمان
گردنواج بخدمت خواجه توسوی آمدند و عرض میکردند که بسبب کثرت بلخ بسیار
تنگ است لاچار شدیم و عافرانند تا دفع شود شخصی دلشاد نام خسته حال بخدمت
حاضر بود بهسم کنان فرمود دلشاد را گویند تا دعا کند پس زبان از دو عالمی
کردند فی الحال آنست بلخ دفع شد سال دوم باز بهمان آفت گرفتار شدند بخدمت
خواجه توسوی عرض داشتند خواجه صاحب فرمود بر قبر دلشاد بروید و دعا بخوانید
بمجرد فرمان بر قبر آن رفتند و دعا خواندند فی الحال آن آفت مذکور خلاصی یافتند
بعد از آن فرمود روزی مردمان توسوه شریف جمع شده بخدمت حضرت خواجه
توسوی آمده التماس کردند که بسبب تنگی باران راعث تا در رکوع شده اند با
بعد از چند مدت عرض کردند که اسی غریب نواز راعث تا میان بسبب خشکی
و بر سجد زفته اند و عافرانند تا خدا تعالی باران رحمت نازل کند خواجه صاحب
فرمود نزد ستمات فلان چشتیانی بروید و زلف او را بافتید پس مردمان حسب
فرمان همچنان کردند فی الحال بارشش باریدن گرفت چنانکه همه جا آب مثل آبی
مینمود و باز عرض کردند که بسبب غلبه آب لاچار شده ایم فرمودند باز نزد آن ستمات
بروید و زلف او را بجشاید پس حسب کم همچنان کردند بهمان ساعت بارشش
شد بعد از آن سخن در دشت تارکان عبادات افتاد بنده عرض داشت که
بعضی جهال از عبادات این دشت تعال خصوصاً نماز و روزه و غیره محروم میمانند
سیکونید که اهل عرفان را بعبادت چکار معرفت چیزی دیگر است و عبادت
کاری دیگر خواجه شمس العارفین فرمود آن که در چشمان نمی دانند که جمیع انبیاء و اولیاء

فرد در دشت تارکان عبادت

از ابتدا تا انتها بحسب کم و ما خلقت الجن والانس لا یعبدون فی عبادات
 شعول شدند و از طاعت رسول علیه السلام با مقل انجمن تم تجویز یافتند
 بحسب کم آمد بقدر یک سی بیرون رفتند تا منزل مقصود و در رسیدن بعد از آن
 بهدین محل مولوی محمد علی سکره کوٹ کالہ طلب خست کرد و چونکه اورا طمین
 قلبی حاصل نبود پیش خود نشاند و بعیت جدید کردند و سخنان گوناگون بزرگان
 مبارک رسانند که دنیا ستر روزست روزی که گذشت و روزی که بایاید و روزی که
 در حال موجود است پس وز گذشته باز بدست نیاید اگر چه که و در و در و در و در
 زبیدی و روز آیند را یقین نیست که آید یا نه باقی روز که در آئی با بیکه دریا بے و
 وقت خود را از دست ندهی بعد از این فرمود در ویش باید که در ادای او را
 غافل نباشد بلکه جمیع مهت خود بر آن صرف کند که هیچ وقتی از اوقات خالص
 بخد و بعد از آن فرمود عبادت برو نوع عبادت که از غلبه شوق و محبت باشد
 و عبادتیکه از خوف و فرح و امید بهشت باشد دعا گو بر ضد داشت که نیت عبادت
 محبت بچه طوطی باید که فرمود ساکت اباید و نیت که خدا تعالی برین ناتوان
 گوناگون انعام فرمود چنانچه گوش و چشم و بینی و دندان دست و پا و صحت عضا
 و غیره که تعداد آن در تحریر نیاید پس بوقت نیت بگوید خداوند اهر عمل خیر که
 بتوفیق توانم بنین بوجود آید محض برای رضا و ادای حق تست این عبادت
 خاص است که بجز غلبه محبت و شیب نیست و بعد از آن فرمود اگر عبادت در ویش
 بدرجه محبت نرسیده باشد اما باید که از عبادتی عوام که محض بیک خوف و جهالت محروم
 مانند که این هم نزد بان عبادت محبت است و هر کس که ازین هر دو عبادت باز ماند
 بی نصیب در روز قیامت جز محسرت و پریشانی حاصل نخواهد گردید بعد از آن
 فرمود در ویش باید که درین چند ایام توشه داد و باز که بطراط و میدان قیامت

عبارت در ویش است

مهیا سازد تا در روز حشر حسرت نباشد بعد از این محل این مصراع بر زبان مبارک را
 مصراع بهته پُرانی کفوس کُمر بستنی بهوری آبی و بعد از آن فرمود و عمر نه
 ساعت بلکه یک و دو ساعت و سفر تو در از چنانچه بل صراط سنی هزار ساله راه هست
 و روز قیامت هم باندازه پنجاه هزار ساله راه باشد باید که در همه اوقات و در همه
 هیچ دم از یاد حق سبحانه و تعالی خالی نگذری و بعد از این محل بنده عرض داشت که
 اکثر اوقات در دل من سبک زد که بتوجه ایشان بهر شیه محبت و عشق برسم تا چکنم که
 خطرات نفسانی و دوسواس شیطانی در راه اند فرمود این کار یک و دو روز نیست
 بلکه باید که همه عمر خود را در راه حق ضرب کند چنانکه محبت خدا تعلق از یاد باشد
 بهما نقد خطرات کم شوند ساکت باید که در راه دوست کم حوصله نباشد است
 که رفته رفته بمنزل قرب خواهد رسید بعد از آن حکایت سلطان سکندر را
 مبارک را نهند که سلطان سکندر بولایتی رسید که نهایت آباد بود چون گجران
 زنت دید که بر سر هر قبور سنگ نصب کرده و بران عمر هر یک صاحب قبر نوشته بود
 یکی را دو سال و دیگری را چهار سال و کسی را ده سال حتی که نه بچهار زیاده از ده سال
 بر هیچ قبر ننوشت بود تعجب کرد که این مردمان بسیار قلیل العمرند مردم نجا گفتند که
 عمر ایشان بیشتر بود مگر نزد آن عمر معتبر است که در یاد الهی صرف شود و لهذا عمر آنها
 بحسب مدت نوشته است بعد از آن فرمود ابتدای عبادت استغفار است و
 انتهای آن رضا و تسلیم بعد از آن فرمود روزی در راه مکه مشرف شد و در
 خوشاب بنحاند دوستی دیرینه رفتم و احوال و پرسیدم گفتند آن فوت گردید خواه
 شمس اعجازین چشم پر آب کرد و این بیت بر زبان مبارک را نهند به بیت
 حریفان با و ما خور و مند و رفتند به تهنی خم خانه ما کردند رفتند بعد از آن
 فرمود بسیار عاقلان در هر امر عقل را داخل دهند اما بقابل تقدیر خدا تعالی هیچ

سلطان سکندر

البته تند پس این بستی موهوم اعتبار ندارد و چند روزه است بهتر آن است که
 این مدت قلیل را در یاد حق تعالی صرف کند بعد از آن فرمود چون خشک
 خدا تعالی کسی را نصیب گرد و همه کار و دین دنیا و آسان شوند و خوشنویس
 او زیر اطاعت اوست در همه حال بعد از آن سخن در ذکر نصیحت دادن
 باشند گان دین خود را افتاد و جمیع باشند گان دین بحضور حضرت التماس کردند
 که بسبب تنگی افلاس نهایت لاچار شدیم دعا فرمایند تا ازین ببار طوفانی یا مهیم
 روی سومی او شان کرده فرمود آنسوی است که مردمان اطراف در چرخ
 آمده فائده حاصل کنند و به نماز و روزه و خواندن و را و مشغول شوند اما باین نشان
 تا هنوز هیچ اثری ظاهر نشد که گاهی جانب حق متوجه باشید و نماز و روزه ادا نمائید
 اگر چه خدا تعالی بسبب گناهان روزی که تنگی کند اما بسبب شایسته اعمال
 بد و گشت و قلقت نازل کند شما یان را باید که خدا را حاضر و ناظر و مستمعی
 و روزه قائم باشید و از حق غیبه اگر چه اندک باشد حذر کنید و در ادای حقوق
 خالق و مخلوق حسیت و چالاک باشید یقین است که به برکت حسنت او جمیع
 بلیات ربانی یابید بعد از آن مولوی معظم دین صاحب عرض داشت که
 و عاف فرمایند تا خدا می تعالی باران رحمت غنایت فرماید فرمود شنب و پنج
 خدا تعالی دعا فرمایند اما بسبب شومی گناهان مانگی افلاس می آید اگر گاه این
 بنیت بر زبان مبارک اند بپیت شنیدم بر مرغ و مور و دوان شود تنگ
 روزی ز فضل بدان باز مولوی صاحب عرض داشت که بسبب قحط مردمان
 نهایت لاچار اند و بر بصورت باریدنی می آید انهمی بار فرمود جمیع امور و موافق
 بر حکم کرد و گاریانند و اند بیفعل را یشاء انگاه فرمود شاید که ایشانرا همین حکم باشد
 که بجهت گاه و صورت یک باریدنی بنمایند پس چون اخلاص کم کنند لا تنحک ذرة الا باذن الله

در آن روزی که...

در آن روزی که...

بعد از آن فرمود رحمت خدا تعالی غالب است بر غضب و چنانچه
 در حدیث مسطور است سبقت رحمتی علی غضبی انگاه فرمود اگر رحمت
 خدا تعالی غالب بودی مانگاه کار از بدخول چنان میبودی و اینست که داریم
 محض از فضل است بعد از آن فرمود اکثر مردمان مرتکب کبایر را بفضل شکر
 داخل بهشت کند بعد از آن فرمود بر عبادت خود مغرور مشو هر آنکس که غطا
 الهی دامن گیر شود همه سیئات او بحسنات مبدل شوند بعد از آن این مصراع
 بر زبان مبارک رانند مصرعه که باید که یاند و متحی بیگانه بین بستان
 کنیسم بخیان نه * دعا گو عرض داشت که ازین مصراع معلوم شود که مدارقرب
 حق برزید و عبادت نیست پس چرا عبادت کنیم خواه شمس العارفين فرمود عباد
 شرط عقل است باید که در آدمی آن غفلت نکند و عطای فضل است هر که خواهد
 بدو قوله تعالی ذلک فضل الله یؤتی من یشاء بعد از آن مروی است
 الدین نام عرض داشت که دعا نپذیرد باید تا ذوق عبادت حاصل شود خواه
 شمس العارفين فرمود مقصود بدام عبادت است و حصول ذوق بجز فضل او
 حاصل نیست کسی که پیشش خود را بمنزل مقصود در سلطه عبادت برود
 باز نیست * تا نه بخشد خدای بخشنده * همچنین شیخ سعدی میگوید
 خدا کشتی آنجا که خواهد برده و گزنا خدا جامه بر تن در و بعد از آن غلام
 قریشی عرض داشت که در شغال و اذکار حضور دل حاصل نشود و هیچ لذت نمی
 آید چیزی فرمایند تا ذوق عبادت بیایم فرمود ساکت آباد که در عبادت هوا
 شرب و در جهان خود را بگذارد و خواه حضور باشد یا نه زیرا که در راه شوق طبع است
 انگاه این بیت بر زبان مبارک رانند بیت اگر نشاید بدوستی که بر ذوق
 شرط باریست و طلب من بعد از آن این بیت منشوی بنوایان بر کجایند

اشیاء اصل خود جدت یک می باشد و کارکن موقوف آن جذبه
 باشد و زانکه ترک کار چون نماند بود و نازکی در خود جان باز بود و مرغ جذبه
 چون پرد نماند ترغش و چون پیک صبح شمع انکه بکش بعد از آن فرمود ساک
 را باید که در عبادت محض و در دوسوی نماید و تقلب القلوب آن بابتعالی است
 بهر طور که خواهد بکند بعد برین محل مولوی غلام حسین قریشی این حدیث بخواند
 القلب بلین اصبعین من اصابع الرحمن بعد از آن فرمود و میدی بچند
 حضرت خواجه توسی عرض داشت که از عبادت خود هیچ حلقه نمی یابم و از مغز
 خور می جان گذازی تنگ آمده ام خواجه فرمود اشغال را از کار بر می جان گذازی
 مغز خوری باشند نه برای آرام جان بعد از آن فرمود ساک را باید که عمر خود
 ایلی صرف کند که زندگی برای عبادت مستانه برای شحوت نفس چنانچه بود که
 فرموده بیت زندگی آمد برای بنگد به زندگی به بنگد شرمندگی
 بمرآت بشر دهم در ذکر فضیلت اخلاص و مذمت ریاء
 روز شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی معظم دین مولوی و مولوی
 غلام محمد گجراتی و سید صالح شاه سلیمان پوری غلام فرید پیر و که دیاران و دیگر
 نیز حاضر بودند در خلاص افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود ساک را باید هر
 علی که کند محض بر رضای خدا تعالی کند چنانچه در حدیث آمده حدیث
 خَالِصُ الْأَعْمَالِ الَّذِي تَحْتَهُ كَمَا لِلَّهِ لَا تَحْتَبُ أَنْ يُجَاهِدَ عَلَيْهِ أَحَدٌ بَعْدَ إِيَّاهُ
 فرمود چون مؤمن بصدق و اخلاص بوسی حق بجاورد تعالی متوجه شود و خدای
 تعالی نیز بلطف خویش در کار او بدرگارش و بعد از آن بختی سخن در مذمت
 ریاء افتاد و سید اکرام شاه عرض داشت که روزی در جامع مسجد پیر و مجلس عظمی
 حاضر بودم و عظمی بر من شسته اوصاف صوفیه که اکرام بیان نمود بعد از آن بر عیت

اشیاء

در ذکر فضیلت اخلاص و مذمت ریاء
 در ذکر فضیلت اخلاص و مذمت ریاء

مراقبه در روز جمعه

تذکره

اهل مجلس بحسن آن صوفیه تقریر نمود تا آنکه فیما بین آنها تازعه واقع شد و چون چشم
 العارفین فرمود اکثر طریقه واعطای این بان همین است که بریاء و غط میکنند و حق را
 می پوشند هر آتش نوزدهم در ذکر محاسبه مراقبه شب یکشنبه دولت پاک
 بوس حاصل شد مولوی سلطان محمود نازوی رسید احمد بملوی و صاحب زادو
 شعاع الدین صاحب یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در محاسبه افتا و سید همتی شاه
 بشیر پوری عرض داشت که از اوصاف مذسوسه بچم طور ربانی حاصل شود و خواهی
 العارفین بر زبان مبارک اند ساکت اباید که وقت خفتن محاسبه کند که از صبح تا
 این وقت کدام کدام کار نیک بد کرده ام اگر نیکی بیشتر بود بچم گوید و اگر بدی
 شود استغفار کند تا روز جزا حساب و سهیل باشد و درین العلم آوره مرابطه
 النفس بالمحاسبه فی آخر النهار و فی آخر کل وقت و ساعته و هو
 لينظر الى الف كوي بعد العمل من الحسنات والسيئات فورد حساب
 انفسكم قبل ان تحاسبوا وهو اثر من عمر رضى الله تعالى عنه قال
 تعالوا اليها الذين امنوا اتقوا الله وتلنظر نفس ما قدمت لغد بعد از
 سخن در مراقبه افتاد و عا گوید سید مولوی معظوم دین صاحب عرض داشت که چیزی از
 مراقبات ارشاد فرمایند تا از خطرات ماسواهی سد گذشتة بعشق حقیقی برسم خود
 شمس العارفین هر یک از خود و در ساخته بنده را پیش خود بنشانند و بر زبان مبارک
 رانند که کدام وظیفه میخوانی عرض کردم نقل تهجد و اسراق و او این و منزل قرآن مجید
 و دلائل الخیرات و درود مستغاث و کبریت احمد و اسبوح شریف و پاس انفاست و وف
 قلبی و دیگر وظائف که ایشان فرموده اند حسب خویش او انما یم فرمودند مراقبه
 ناظری و اندر معنی باید که چون مراقبه اند ناظری کند و اندک خدا تعالی را ناظر است
 جمیع احوال چه وقت خواندن و نوشتن خوردن و خفتن دیدن شنیدن چنانچه حق تعالی

فرمود الله يعلم بان الله يدري و همچنین در مراقبه الصمعی و اندک خدا تعالی در
 جمیع احوال با من است چنانچه در قرآن مجید میفرماید و هو معکم انما مکنتم
 صرآت بهیستم در ذکر توکل و صبر روز و شب سعادتی قدم به
 حاصل شد سید احمد هشیلی و امام بخش نذر بردار و یاران نجی نیز حاضر و بدین
 در توکل و فدا و خواجه شمس العارفین فرمود سالک باید که توکل بر خود لازم گرداند
 چنانچه خدا تعالی در این باب تاکید فرموده قوله تعا و علی الله فتوکلوا
 انکم تم مؤمنین و همچنین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده
 من سن ان یمکن ان یقوی الناس فلیتوکل علی الله یمدرین
 محل دعا گو عرض داشت که توکل بر چند قسم است خواجه شمس العارفین
 فرمود توکل بر سه قسم است اول آنکه بهر کاری که مشغول شود و ثمره آن ادا حق سبحا
 و تعالی بداند و بران کار تمکین کند چنانچه مولانا رومی فرموده بهیست که توکل میکنی
 بر کار کن به کسب کن پس تکیه بر چهار کن + و این توکل شریف است و دیگر
 آنکه دل را جمیع تعلقات ظاهری و باطنی فارغ نمود و به حق مشغول شود تا آنکه وصل گردد
 چنانچه شیخ سعدی فرمود و یعلق حجاب و بی محالی چه چونند تا بگسلد و اصلی +
 و این توکل طریقت است سوم آنکه هستی و همی خود را چنان محو و نشی کند که بجز ذات
 حق سبحانه و تعالی هیچ چیز باقی نماند در همه جا و همه حال همان باشد و این توکل حقیقت
 بعد از آن ملوکی سراج الدین سکنه کهریه عرض داشت که قبل ازین بشیفته گشته ام
 سیکردم اما الحال بسبب ضعف بدن عدم حصول منافع آن بگذاشتم اکنون
 چیزی فرمایند تا معاش عیال پدید آید خواجه شمس العارفین فرمود شکر را می
 صوفیان بر عکس اهل دنیا باشد یعنی اهل دنیا برای حصول مال و غلبه میکنند و صوفیان
 جنت طلبند خود را که در گمان مردمان باشد که ایشان هم اهل دنیا اند اما نگاه

مرآت بهیستم در ذکر توکل و صبر

ذکر شکر گاری صوفیان

مناسب این حکایت حضرت خواجہ محمد بابران خلیفہ خواجہ توسوی رحمۃ اللہ علیہ
 مبارک اندند کہ پیشہ کشتکاری میکردی اما گاهی غلہ مرز دغہ خود بخانه
 نیاروی بعد از آن شخصی عرض کرد که دعا فرمایند تا کدام صورت نوکری
 پیدا گردد که از خرچ عیال تنگ ام خواجہ شمس العارفین فرمود اکثر مردمان خوبه کبری
 در سمر دارند و پیراوسیدہ رزق خود شناسند و ندانند کہ حق تعالی رزق بندگان
 بذمہ خود کرده و ایشانرا برای عبادت خود پیدا کرده است چنانچہ حق سبحانہ میفرماید
 قوله تعالى وما من دابة في الارض الا على الله رزقها بعد از آن سید
 محتشبه خلخالی عرض داشت کرد کہ قبل ازین علامہ ملازمت و ششم الحال ہرچہ
 فرمان شود بجا آورم خواجہ شمس العارفین فرمود اگر پیشہ کشتکاری بحسب کمالات
 بجنی و وظائف ہم در آن قضا نمکنی اولی است بعد از آن فرمود کشتکاری بہین
 سیلابی از زمین چاہی بہتر است زیرا کہ در زمین چاہی فروخت حاصل نشود کہ نازد
 اورا بدقت خود ادا نماید بعد از آن فرمود روزی حضرت موسی علیہ السلام
 در چشم لاجش شد چنانچہ حق سبحانہ مناجات کردند کہ ای اعلیٰین برائے
 صحت چشمم چیزی ارشاد فرما حکم آمد اسی موسی نباتی فلان را استعمال بکن جب
 الامر بحال گردید ہیچ فائدہ نشد باز عرض کرد کہ اسی شافی الامراض فرمودہ
 بجا آوردم اما صحت حاصل نہاید حکم آمد کہ ام طیبیہ و ابیاری خود بر سر گفت
 خداوند اجر تو دیگر کسی را طیبیہ و ام حکم آمد آنچہ گفتی صحیح است اما این عالم سبب
 است ہر کس کہ با سبب دنیا عمل کند من کار او بحسب عبادت خود تمام کنم پس موسی
 علیہ السلام نزد طیبیہ رفتہ و اگر حق سبحانہ و تعالیٰ صحت بخشید بعد از آن کا
 سید احمد خوشابی عرض داشت کرد کہ دوستی من ببار خدہ تپق لاجاوست
 و عانیہ فرمایند تا اورا صحت حاصل شود فرمود چہین امراض صحت پذیر کم می شود

توسوی علیہ السلام

در تپق و طالع

اما اگر آن شافعی الامراض بفضل خود صحت بخشد چه بعیست در نبرنگی و در حق
 چنین امراض فرموده است بعیست تپتی جوان و فالج پیریه چو افلاطون
 بیاید بعیست تدبیر بعد از آن تختی سخن در خطبای افتاد و سمات بانو جهت
 نان خورانیدن آنحضرت نشسته بود عرض کرد که سید محمد سعید لا هوری می آمد و گوید
 تذکره مذکور را در بیان فرمایند تا آنرا بنویسم تبسم کرده فرمود و در قریه مکه که سکه نفس
 سید مجتول و اختیار و پناه سکونت می داشتند روزی سکه کس نان فی مابین
 خود سخاوت میکرد و نذرانی دیگر را گفت خوانده ترا قبول افتد آن گفت اختیار سکه
 و بسوم گفت خدا ترا پناه دهد و ایشاره هر یک بن سیمیان مذکور کردند و یکدیگر را به
 نسبت شوهری خطاب کردند بعد از آن تبسم کنان فرمود و دو شخص درین جا
 آمدند و پرسیدیم که نام و قومیت شما چیست گفتند قوم سید و نام مایان چو
 شاه و سندی شاه است تعجب کردم قوم چنان نام چنین انگاه فرمود شخصی از
 قوم گذر آمد پرسیدم نام تو چیست گفت نام من شاه جهان است ازین تم تعجب
 آنکه که قوم گذر نام شاه جهان هم درین محل مولوی منظم دین صاحب عرض کرد
 که من غیر شخصه دیدم که با پی لنگ دست بریده و پریشان حال بود چون نام از
 پرسیدم گفت نام من سلطان سکندر است تعجب آنکه که نهی نبابست است پس
 هم مجلسی نشینان ازین بخشان تبسم کردند بعد از آن بنده عرض کرد که بر اوستا
 دنیا کاری فرمایند تا روزی حلال حاصل شود فرمود کسب سنت رسول علیه السلام
 که فرمود الا کسب سنتی و التوکل حالقی اما توکل نزد صوفیه کرام فرض است
 که خدا تعالی توکل امر فرمود قوله تعا و علی الله فتوکلوا انکم هم المؤمنین
 پس ساکت اباید که در همه حال توکل بخرزند و مدار روزی بر پیشیه خود ندانند بعد
 از آن مخفی در توکل خواجه حمید الدین افتاد و بر زبان مبارک راند که خواهم

در تبسم کنان

در توکل خواجه حمید الدین

حمید الدین حجتہ امجد علیہ در توکل و زہد نصیحت کمال بود چنانچہ در خانہ ایشان
 بچرخ کاغذ در دیگر چاندہ موجود بود چون برای نماز و مسجد شریف ارزانی فرمود و ندی
 اہل خانہ ایشان در غلہ دان نشستہ و ایشان چادر بر بدن سپیدہ مسجد نماز ادا
 میکرد ہی و بعد از جماعت انتظار دعا نمائی کردی و زود بخانہ می آمدی باز اہل خانہ
 ایشان بجمان چادر بنماز مشغول شد و خواجہ صاحب رغلہ دان نشستہ
 روزی سلطان وقت حال آن صاحب ریافت کرد کہ آن صاحب چرا انتظار دعا میکنند
 مردمان کیفیت حال بیان نمودند سلطان وقت بخدمت آنحضرت عرض داشت
 اگر منظور باشد چندین بنیاد محصور می ایشان مقرر کردہ شود خواجہ صاحب بابل نام
 خود و صحت کرد کہ اگر مرضی ایشان باشد انعام قبول نمایم آن گفت اگر قبول
 کنی نام تو از دفتر منوکلین محو کنند بعد از آن فرمود چون مرید باوصاف
 حمید مانند صبر توکل و یقین و فراغت دل از ماسوی الدیو صوف گرد
 نماز و بجناب حق سبحانہ و تعالیٰ کے قبول باشد بعد از آن این بیت بزرگان
 مبارک اندند بیت بزرگان تسبیح در ول گا و حرا ایچین تسبیح کے وار و اثر
 بعد از آن شخصی عرض داشت کہ دعا فرمائید تا از حوادث زمانہ رہائی یابیم
 خواجہ شمس العارفین در جواب فرمود خدا تعالیٰ ترا و رہ توکل نصیب کند بعد
 از آن فرمودند ساکت استہ چیز حاصل باید کرد توکل و تحمل و صبر بر مرتبہ قرب
 برسد بعد از آن سختی سخن در صبر افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود مرتبہ صبر
 سخاوت بالاتر است و درجہ گر سنگی از سیر خوردنی اولی ترست ہر جا یکہ صابر
 رسیدند اہل سخاوت از آن جا خبر ندارند و بھر جایی کہ اہل فافہ مشرف شوند توکل
 را از آن بزرگید ہست چنانچہ گفتہ شد کہ بزرگان شہیدہ ام بسیار
 صبر و دلش بہ بندل غنی + بقدر انتظار بخش کردن رنگ + نباشند فقیرات از دست بچ

درآمد عبادت و دل است

در فضیلت صبر و سخاوت

بعد از آن شخصی عرض داشت که وجه تسبیح طریقه صابریه چیست خواجہ شمس العارفین
فرمود از خلفائی حضرت خواجہ فرید الدین گنج شکر و کس در مرتبه ولایت کمال
بودند یکی حضرت نظام الدین دوم حضرت مخدوم علی احمد صابری رضی اللہ تعالیٰ
عنہما و حضرت مخدوم علی احمد اکثر عمر خود را در دیر انداخته اند و بهت و از ماکوت
بهر قسم نهایت ترک کرده بودند مگر قدری برگثره با تہو جو شیدہ بود و فطہار
نہا و دل فرمودی زمین باعث صابر موسوم اند و دیگرانکہ در حالت طفولت والدہ
ایشان بخد مت حضرت خواجہ گنج شکر سپرد نمود حضرت صاحب ایشان از لائیکے
مہمان مقرر ساخت حسب الامر تصرف می نمودند مگر خود چہنیری بخور و می چون
مدت دراز باین احوال خواجہ گنج شکر الحلق یافت در حق ایشان لفظ صابر
فرمودند تا از آن روز با اسم صابر مشہور شدند بعد از آن سختی سخن در تعریف
حمد و شکر افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود ہر و صافی کہ از زبان بپوشد آید آزا
حمد گویند و ہر فعلی کہ از جوارح صادر شود از اشک میگویند و تفصیل این در کتب
سلوک منسوط است مرقع بہیت و یکم در ذکر مذمت غضب و تفصیل آن حسن
و تحمل این دو جز آن روز یک شب سعادوت صحبت حاصل شد مولوی سلطان
مخدوم دناوی و غلام محمد در ویش نوہ ہوا می و امام بخش نذر بردار و سیاہ بخش
جاجی پوری یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در مذمت غضب افتاد شخصی عرض داشت
کہ غصہ در من بسیار است چون آتش غضب جوش زندہ بی خود شدہ غصہ
بسیار نم و پس از آن پشیمان شوم خواجہ شمس العارفین فرمود چون غم تو بحالت
پیری رسید بہت مناسبست کہ غضب ناک میثوی بلکہ بہترین مردمان بہتست
کہ باہر کشف رسانند و خوشدل سازد و از نقصان مسلمانان حذر کند کسی را
نہر و دل نکند کہ سعادت و ابرین سبب چنانچہ در حدیث شریف آمد

و وجه تسبیح طریقه صابریہ

مرقاۃ غیبیہ یکم در ذکر مذمت غضب و تحمل آن

و بگو مریدان را از اینی سوزنا که با کافران بگویند آن کلمه را که آن بهتر باشد یعنی در مقابل
 جفا یا ایشان درستی ننگند بلکه دعا کنند و رقیبان آورده که یکی عمر فاروق را و
 شنام را و او نیز خواست که در مقابل او شتم کند حق تعالی این آیه را و بعضی فرمود
 بعد از آن بنده عرض داشت که بعضی مردمان در حق من عداوت میکنند بر آن
 دفع ضرر آن چیست فرمودند این عداوت دشمنان در حق مؤمنان از
 قییم است چنانچه کافران و منافقان با حضرت رسول علیه السلام عداوت میکردند
 همچنین بسیار حسودان و بدخواهان با ولایا کرام بدخواهی کرده اند پس در ویش
 باید که چون بلا دشمنی در پیش آید صابر و تحمل باشد بعد از آن بهترین است
 حکایت فرمودند که چند مردمان اند و شهر پاک پیش آمده و احوال مولانا فخر الدین
 رحمه الله شنیدند که در تبریز تو حید کمال اند شخصی از آن رندان پیش سرگروه خود و
 که اگر فرمان شود امتحان آن حضرت بچشم پس آن ندیک بچه خنجر همراه خود کرده در
 بنشست چون مولانا از آن بازار بگذشت زندگفت ای ملان بیاسوی من
 کین رویش آنحضرت آمد گفت مرا با تو کار نیست من آن ملان آنجا ندم ام پس حضرت
 مولانا نزد آن رفت گفت این مال در دست گرفته آب پهنک را صاف بچن
 چون به بازار مال در دست گرفت گفت گاوی در مجلس آویسان نشسته اگر فتن
 مال نمیدانی باز گفت نام تو چیست مولانا فرمود نام من فخر و فخر و میگویی بخت بد
 و گفت که این خنجر بچه به نام ایشان است بعد از آن گفت حق تبار بکن چون
 مولانا حق را استمه کرده پیش آن نهاد گفت این را بنوشانید پس آنحضرت در دست
 کرده خاله اش کردند و روان شدند چون آن رند پیش سرگروه خود آمد و کیفیت
 آنحضرت بیان نمود سرگروه آنها گفت که آن خوب رند است چنانچه شنیده بودیم
 همچنین یافتیم بعد از آن خواجه شمس اعاز دین فرمود مولانا فخر الدین چند

حکایت مولانا فخر الدین

درویش همراه خود کرده بر کنار تالاب بگذشت و دیدند که چند مردمان بنود نجا غسل
 میکردند و برهنه از هیچ کس تقدیر نداشتند و برهنی ضعیف العمر بنید چیر سجد و غسل
 در دست گرفته بطریق مایوسان ستاده بود مولانا چون حال آن برهنه مسلم
 کرد و چون خود را فرمود اگر برهنه نماند این برهنه را خوشنود کنم گفتند چه حال
 کرد کار ایشان را خوش شویم پس مولانا لباس خود برایشان ساخته نزد آن
 برهنه رفت و گفت که من یک غسل نزد تو آورده ام آن برهنه نشو شد و مولانا
 حسب رسم خویش غسل کنانید بعد از آن مولانا مبلغ پنج روپیه او را داد و عذر نمود که
 احوال من اندک نقد را بسیار دان آن برهنه خوشنود کرد و دید و گفت شکر خدا را
 که این بیکس مایوس را چند مبلغ ارزانی فرمود بعد از آن مولانا بمقام خود آمده غسل
 تجدید کرد و لباس خود را پوشید باز روز دیگر با نجا رفته بطریق سابق غسل
 کرد و مبلغ ده روپیه آن برهنه را داد و باز شوم روز برهنه طور غسل نموده
 مبلغ پانزده روپیه او را بسوی مقام خود روانه شدند و آن برهنه نیز در پی ایشان
 روان گشت مولانا غسل تجدید کرده در مسجد شسته بودند آن برهنه بخدمت
 حضرت مولانا حاضر شد و گفت مرا دین محمد می تلقین فرمایند پس مولانا آن برهنه
 و متعلقان آنرا اسلام تعلیم نمودند و نام از اعظمه الله ساخته خلیفه خود گردانید
 بعد از آن خواجہ شمس العارفین فرمود روزی حضرت مولانا فخر الدین بسوار
 پاکلی بر سر بازار میرفت که دو کس بنود چند قدر شیرین محبت تمام پیش مولانا
 نهاد و گفت این را بخورید تا خشنود می من حاصل شود و آن ایام رمضان
 شریف بودند پس مولانا قدری از آن شیرینی بخورد و چند مردمان بازار
 و بعضی مردمانی اعتقاد شدند و گفتند باعث چیست که روزه شرعی را فاسد
 کرده اید مولانا فرمود کفارت روزه حدی از اسوئله است از ادبی غلام

طعام نخست کس و نداشت روزی در پی و من این برشته را دانایم باز
 و در ایشان عرض داشت که درین چه حکمت است فرمود که کفارت روزه است
 است از آزدن بچل بعد از آن سخن در ذکر ماه صفر و جز آن است و خواه
 شمس الهامین فرمود که چند هزار رحمت در ماه صفر می آید باید که چون ماه صفر
 فرآید از رحمت های صفر خود را بچند اتیعالی پناه خواهید و عاقبت طایفه صدقه
 به پیروزانگاه فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ماه صفر بیمار شدند چون روز
 چهارشنبه آخرین ماه صفر بایده خدا تعالی آنحضرت را صحت از زانی فرمود
 و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من پیش از بروج الصفر
 نفقت بشرته بدخول الجنة بعد از آن فرمود روزی در ماه صفر بخدایت
 خواجه توسمی این دعا گو و فقیر فاضل شاه و یاران دیگر نیز حاضر بود بحضرت
 خواجه توسمی این حدیث بر زبان مبارک انداختند پیش از بروج الصفر
 نفقت بشرته بدخول الجنة پس چون ماه صفر تمام شد این دعا گو و یاران
 دیگر برای دیدن ماه ربیع الاول سعی نمودند اما پیش از همه بایران ملاحظه کردم
 و بعد از آن فقیر فاضل شاه و یاران دیگر نیز پیش از قبل بایران رسیدند و پیش از
 آنکه من بحضور حضرت خواجه توسمی طبع نایم اما من نیز در پس او و دیدم بایران
 که فرستم که دریده شد و بخدایت حضرت پیش از من رسید اما نتوانست که بروج طلع
 ماه نو بگوید چون بحضور آنحضرت شرف شدم حاجی بختا و پیش آنحضرت عرض
 داشت که ماه نو طلوع نموده است فرمود که ام کس اول دیده حاجی بختا و پس
 اشارت نمود پس آنحضرت بر من شفقت بنیایت فرمود بعد از آن فرمود
 علم بر علم مقدم باید داشت بعدین محل بیان اسمعیل عرض داشت که اکثر
 فرزندان بر دین مولوی غلام رسول چا و دیواله خوش نشوند زیرا که در حالت

در رحمت ماه صفر

در غلط

رخط غضب ناک شده سخنان بخت میگویند خواجه شمس العارفین فرمود عالم را
 باید که در بند نصیحت و اذن علم را اختیار کند زیرا که علم بی علم درخت بی ثمره
 و زبان بی نام است بعد از آن سید فضل شاه عرض داشت که شخصی فلان در
 حق ایشان مانع میگوید و شما در حق او حسان میکنید خواجه شمس العارفین فرمود
 هر کس بر اصل خود کار کند و این بیت بر زبان مبارک راند بهیبت هر کس بر
 خلقتی خود مبتدیه مدفشاند نود و یک غوغا کند و مرآت بهیبت محروم
 و ذکر سخاوت و خدمت مہمانان فضیلت عراس خواجگان
 شریف و شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سید صالح شاه سلطان پور بی و
 غلام محمد در پیش پویشی و امام بخش بندر برادر و یاران دیگر نیز حاضر بودند
 سخن در ذکر سخاوت افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود میان سخاوت و ایثار
 فرق است سخاوت آنست که از خوردن و پوشیدن عیال و لطفال باقی ماند
 در راه خدا تعالی صرف کند و ایثار آنست که با وجود غلشی خود هر چیزی که
 حاصل آید در راه او ایثار کند و نفس خود را محروم سازد و بهرین محل این آیه
 شریف بر زبان مبارک اند قوله تعالی **وَنَزَّلْنَا الْقِسْمَ الَّذِي هُوَ لَكُمْ**
فَصَاحَتُهُ أَلْكَاهِ این بیت بر زبان مبارک راند بهیبت با ایثار مردان
 سبق برده اند و نه شب زنده داران که دل مرده اند بعد از آن مولوی
 نور احمد چندیلی عرض کرد که حضرت مولانا و بهر شدنا امام علی شاه رحمة الله علیه
 از زبان مبارک میفرمودی هر آن شخصی که تارک صلاوة و غافل از عبادات باشد
 خوردن طعام ننگ بابر و حرام است خواجه شمس العارفین چوایش فرمود حضرت
 مولانا خواجه توسدی رضی الله تعالی عنہ ظهور ذات در جمیع مظاهر دانست و هر یک
 را خدمت کردی چنانچه چند مردان از قوم هندو پری خوانان علم انشا و غیره

اینست و در ذکر سخاوت و خدمت مہمانان فضیلت عراس خواجگان

در حضرت امام علی شاه و خواجه توسدی

سکونت کرده بودند و حضرت خواجه توسی روزینه آنها مقرر کرده بود و نزد می نیز
 بحضور آن حضرت سکونت میداشت مبلغ دو روپیة ماهواری و مقرر کرده بودند
 علی هذا القیاس اکثر و بیشان گوناگون بحضور آن حضرت گذران میکردند بعد
 از آن فرمود ساکت باشید که اگر چه پیغمبر در دیده او باز بدست آید آنها براه خدا
 تعالی ایشار کنند تا از نحوست او محفوظ ماند بعد از آن فرمود مردی صدوقی شتری
 و شتر روزی بحکم الهی دروید شد بعد از چند مدت شتر او باز بدست آمد اما بسبب
 نحوست آن نور عرفان از دل ابرفت بعد از آن لحنی سخن و فضیلت نام
 وادون آنها و خواجہ شمس العارفین فرمود روزی سید اکرام شاه کیفیت منازل
 سفر خود پیش من بیان کرد و گفت که روزی سفر درویشی بهمت سیال شریف را دیدیم
 چون در شهر شهر ابراهیم مولوی احمد دین بگویی رحمة الله علیه رسیدیم درویشان
 گفتند از اینجا بروید و مسجد فلان شب گذران کنید تا اگر سینه نمانید درویشی فریق
 من گفت اگر نان نیست این و آب گز چای با ساخته آید بعد از آن فرمود نان
 وادون از جمیع اسورات و عبادات فضیلت میداد و چنانچه شبنم عطار رحمة الله فرمود
 صحرای فقر حله عملها نان وادون است بعد از آن فرمود صدوقی مستحق محمد مرید
 حضرت خواجه توسی با من ملاقی شد و گفت مولوی سرفراز را خلیفه خواجه توسی
 نمی دانم زیرا که نان وادون بمیانان خاصه خواجگان چیست اهل بهشت است و نان
 صاحب زمین امری بهر داند گفتم بمحب خاندان است هر کس از مخالفت منوشتند
 خانه او را خنجر گشت بعد از آن نور مصطفی و لشی عرض داشت که نزد ما همانان
 بسیار می آیند و عاف نمایند تا خدمت ایشان بخوبی انجام رسد خواجه صاحب سرود
 همانان بر دو قسم اند فردی و خشک همانان فردی اعتبار ندارند مگر همانان
 خدایی چون سچانه کسی در آیند موجب خیر و برکت باشد بعد از آن سخن درویشی

در فضیلت نام وادون

و از خواجگان زبده

زبیده افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود کہ روزی بی بی زبیدہ خواب دید کہ مردمان
 روی زمین با حسن جماع میکنند و برای تعبیر این خواب کنیزک را بخندست امام اعظم
 علیہ السلام تعالیٰ عنہ دستمالی گفت کہ بگوئی این خواب دیدہ ام تعبیر این چیست پس
 پہچنان کرد حضرت امام صاحب فرمود تو باین چندین خواب لاف نمیستی یا کنیزک
 گفت این خواب بی بی زبیدہ است امام صاحب تعبیر فرمود کہ یکی عمل از بی بی زبیدہ
 صادر شود کہ اکثر مردمان جهان از دفاوندہ یا بند پس ازین در دل آن صاحبہ
 خیال آید کہ اگر در میان حرمین شریفین نہ جاری شود نہ ہی سعادت پس
 ازان میان حرمین شریفین و دیگر شہر نہ جاری گناید کہ احوال فیض آن
 جاریست کہ آوسیان و وحشیان ازان آنجے نوشتند بعد ازان اینست
 بزبان مبارک را ندیدیم نہ آنجیم نامست ہر وہ نہ مثل زبیدہ است ہر وہ
 بعد ازان شخصہ عرض کرد کہ برای دفع و بامویشی چیزی فرمایند فرمود صدقہ
 باید داد کہ برای دفع بلا و از اصدقہ بہتر است چنانچہ در حدیث آمدہ الصدقات
 قطف غضب الرب بعد ازان برین معنی حکایت فرمودند کہ روزی در شہر
 مکہ معظمہ آتش قہر الہی واقع شد ہر چند برای دفع آن سعی کردند ہرگز فرونگہ دیدند و
 جمع شدہ بجزوہ حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ عرض داشتند کہ در نصیبت آتش
 گرفتار شدیم چیسے فرمایند تا دامن بکشیم حضرت فرمود صدقہ بدید گفتند
 صدقات دادوایم فائدہ نشد آنحضرت فرمود آن صدقہ شما یان بسبب یا قبول
 نیفتاد اکنون دیگر بدید پس حسب فرمان آن حضرت صدقہ دادند فی الحال
 از بلا آتش خلاص شدند بعد ازان فرمود روز کتب مطالع و مبلغ نذرانہ
 ہمراہ خود کردہ جانب خواجہ توسوی رنہ روانہ شدیم در موضع ماڑی شب کردم
 در آنجا اسباب نذرانہ حضرت مولانا دزدیدہ رفیق سن گفت خداوند ہا برانی تو

برای دفع بلا

کلیت حضرت عمر

می آوردیم چه اسبقت کردی رفتم آنکس که از دست خود تصدق کند عوض آن
 در روز قیامت ده خنجر بدیند و آنکس که مال او زودیده شود عوض آن و صد
 بدیند بعد از آن سخن در وفاداری سگ افتاد احمد دین زویش عرض کرد
 که حسب الامر صاحب او محمد دین صاحب برای حفاظت ماکیان و کبوتران این
 سنگ بچه داشت بودیم و بعد از چند مدت یکجا انجمن را دادیم اما دو سه روز
 که نیستم بودند و او شان بماند و چون بجا آمدند فوراً از دریا گذر نموده در اینجا آمدند
 الحال میماند فرمود که اتم گفت نزد چاه شسته نشینند فرمود خیر از مسجد دورست
 از آنسو میرود و اخت باید کرد و انگاه فرمود سگ را در خانه خویش نباید داشت زیرا که
 فرشته رحمت در اینجا نیاید چنانچه در حدیث آمده لایزال المملکة فی
 بیت الکلب بعد از آن حکایت سگ پست بر زبان مبارک اند
 که در کتاب چهار درویش نوشته دیدم که شاهی بود و جوهر بیش قیمت نزد
 خود داشت هر کس که بخشود او آدمی آزاد نمودی وزیر گفت آینه عالمین این
 چه بزرگیست که هر کس را بیندانی چنین جوهر فلان شود اگر در گردن سگ خود بسته
 است بادشاه ازین سخن خجسته و آنرا اسیر کرد و دختر وزیر لباس مردانه کرده جانب
 آن سو و اگر رفت و کیفیت بستن جوهر سپید سو و اگر گفت این سنگ فاو
 من است چنانچه بخوار برای سو و اگر می رفتم و این را بخانه خویش بگذارم و من
 بر چهار سوار شدم چه دیدم که این سگ نیر و سمنه را فتاد و نزدیک چهار من میر
 ما آنکه برکنار رسید و باز من در چاهی افتادم و چند مردان دیگر نیز در آن چاه
 افتاده بودند سگ من هر روز پاره نان از دماغ می آوردی و در چاه بیندا
 پس از آنکه دمی روزی وارثان آن مردان دیگر در چاه رسیده انداخته آنرا
 بیرون آوردند و مله نیر بیرون کردند و بازار آنجا سوار شده روانه شدم و این

نکر وفاداری سگ

حکایت سگ پست

نکته
در
کتاب

سگ نیز همراه من سیرت حاصل کلام هر جای گرفتاری پیوسته شد
پس بموجب فاداری این دو گوهر در گردن آن بستم بقیه قصه در چهار و پنجاه
مستور است بعد از آن ذکر صحاح کتب افتاد و خواجہ شمس الدین فرمود
چون جوانان صاحب کتب از خوف و قیاس میرتند شخصی را می بایست
ملاتی شد و احوال پیدا گفتند برای طلب خدا میرتیم گفت من نیز همراه ایشان
روم و سگ آن بود هر چند آنرا باز داشتند لیکن پیوسته او نگذاشت و خدا تعالی
آنرا از زبان داد و گفت اسی دوستان خدا را نگذارید که دوستان خدا را دوست ام
و پسبانی ایشان کنم پس بجز دشمنان کلام او همراه خود بردند و در غار کن سکونت
کردند خدا تعالی بطویل دوستان خود آنرا صورت انسانی داد و در دایره داخل کند
چنانچه شیخ سعدی فرموده همیشه سگ صاحب کتب روزی چند پیش
گرفت مردم شد بعد از آن فرمود اکثر مردم بباعث خدمت سگ آفریده
شدند انگاه فرمود شخصی در بیابان سگ تشنه یافت که بسبب گرسنگی جانانش قرب
مرگ پیدا بود و دل آن مرد رحم آمد و کلاه خود را دلو ساخته بجای خجل و ستار
خود با وی بست و از چاه آب کشید و پیش آن سگ نهاد و پیغمبر وقت را خبر داد که
که جمیع گناهان او بطویل سگ بیاوردیم بعد از آن این بایان بر زبان یک

حکایت
مردی

بزرگ از دست از جانش یافت	یکه در بیابان سگی تشنه یافت
چو جمل اندران بست و تقاریر	کلاه و دلو کرد آن پسندید کیش
سگ با تو آن را دمی آب داد	بخد مت میان بست باز و کشاد
که او را بگفت ایمان او عفو کرد	خبر داد پیغمبر از حال مرد
کجا گم کند خیر را بنامیک مرد	مسکس با سگ نیکوئے گم نکرد

حکایت
بیانی
از
خبر

بعد از آن بهمیرین بعضی حکایت بی بی رابعه بصری بر زبان مبارک رانند

روزی در صحرا گشتن را دیده رحم آمد و جاسه خود را از چاه تر کرده بکشید و بهر دران
 خود را بهم آورده بروی افشرد و چو آب فراز گرفت پیش آن سنگ نهاد خدا تعالی بطفیل
 این کار ویرانز تبه اعلى رسانید بهم دیدن محل بنده عرض داشت که عجب حیرانم که اهل
 سخاوت اگر چه در تکب کبره مثل خمر و قمار و غیره باشند اورا فاسق نمی گویند فرمودند
 که سخی جنبیب خدا تعالی است اگر چه فاسق باشد چنانچه در حدیث آمده السخی حبیب
 الله ولو كان فاسق و البخیل عدو الله ولو كان زاهدا بعد از آن
 سخن در سخاوت و شجاعت اهل عرب افتاد بنده عرض داشت که در اوصاف
 حسنه که ام مروان فاضل تراند فرمودند مروان عرب در همه اوصاف حمیدیت
 برده اند خصوصا در سخاوت و شجاعت بعد از آن درین معنی حکایت کردند که
 وقتی دو تنه مروان افغان در نیجا آمدند روی سوی آنها کرده این آیه شریفه
 خواندم قوله ثلثا المال والبنون زینت الحیات الدنیا او شان در زبان
 افغانی گفتند نه مال کریم و نه زن کریم و نه غم کریم یعنی غم مال و زنند
 هیچ نداریم بعد از آن افغان زبان مذکور سخاوت اهل عرب بیان کرد که برای حج
 بیت الله رفیق بودیم و قحط سالی بهایت بود روز در بار رفتیم و یک نیم من غله
 فسخه و ثقیف یک یال خریدیم نان پنجم رفیقی را دعوت کردم گفت نخورم که ثقیفیت
 گران خریدیم و حاصل کلام با هم خوردیم و راه سفر گرفتیم و شنبه بگاهانه مروان
 مهران شدیم چون وقت هاست آمد صاحبخانه خانه پنجه پیش نهاد و عیال افشار
 وی بسبب گر سنگی در گریه و زاری شد تا مادر عایت آنها برگزید و بعد
 از آن فرمود طریقه مهران نوازی اهل عرب چنین است که اگر مهابی در خانه
 ایشان می آید برای ضیافت او هر چه که دسترس باشد تیار میکنند تا
 آنکه اگر چیزی بجز شتر نباشد مهران شتر را برای بجز و فوج کنند بعد از آن

باز سخاوت

و در میان نوازی اهل عرب

سخن در ذکر سخاوات امامین علیهما السلام و خواجسته شمس العارفین نقل است که امیر المومنین
حضرت امام حسن و حسین علیهما السلام بن جعفر رضی الله تعالی عنهما یک مرتبه برای
حج میرفتند اتفاقاً شتر سفر خرید پس ماند و در سنگی غلبه کرد چنانکه شخصی
متوجه شده نهد دیدند که نفی بر دروازه نشسته است فرمودند ای صاحبه نزد
شما آبی هست غرضم که در موجود دست شما یان از سوار بیافروم آید و آرام کشیدند
و آب بنوشانید پس هر گاه شاہزادگان فرود آمد و آرام کردند نزد آن صاحبه نبی
شیر دار بود شیر دو شحیده پیش آنحضرت حاضر کرد بعد از آن آن بز شیر آور را
برای مهمانی ایشان فرج کرد و هر گاه صاحبان را بخورانید چون آن حضرت
ازین امر واقف شدند بخور می و خورسکند فرمودند ای صاحبه اگر گاهی
اتفاقاً آمدنت در مدینه منوره افتد مهمان باباشی که تاحق خدمت تو ادای
نسایم ما بپردازد و پس هر گاه که امیر المومنین و امین علیهما السلام بن جعفر است چون شوهر
آن زن آمد گفت بز ما یان کجاست آن صاحبه تمام حال را بیان کرد آن
زنهاست خشم ناک شد و گفت قوت ما برین شیر بود الحال درین ویرانه چکنیم
آن صاحبه گفت خدا ز ذائق است جوخ بر چنین عنایت کند الغرض ازین
هر دو بعد از چند مدت سوی مدینه مبارک رفتند اتفاقاً آن صاحبه زکوچ
گذر میکرد حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه گفت ای مادر محترم این را ما
می شناسی گفت من بدین شهر ساکنم کس را نمی شناسم حضرت فرمود که
من همان خیم که دو برادر دیگر همراه من بودند و مکان تو زفته بودیم و تو از روی
کمال مهربانی و شفقت خدمت ما یان بجا آوردی و بز خود فرج کرده مهمانی
ما تیار ساختی الحال حق تو را خواهم کیم و پس آن هر دو را بجا خود بردند و
مهمانی ایشان بوجه احسن کردند و همراه بنو و یک غلام همراه او کرد و نه خدمت

حضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ روزی که در دوشان نیز همچنان کرد و نیز از عت
 کرده بخدایت حضرت عبداللہ رضی اللہ عنہ فرستاد ایشان نیز نیز از بر شصت داد و
 ضیافت بخجلی بجا آورد پس آن صاحب شصت هزار بر یافت بسیار ممنون و شکر شد پس
 آن صاحب را مع شصت هزار بر و سه غلام با عزت و حرمت و واع کردند بدان که در پیش
 این نتیجه سخاوت است که آن صاحب یک برجسته شد و داد خدا تعالی بدو و او
 شصت هزار بر عادت فرمود و الغرض جو احسان که بخلوص نیت باشد بدرگاه خدا تعالی
 از حساب بیرون است خصوصاً در حال درویشی و بیست بقضای از زرخش کردن
 ز کج باشد چو قیام از دست رنج بعد از آن سخن در ذکر سلطان الشایخ
 افتاد و صاحب شمس المعارفین بر زبان مبارک را اند که چون حضرت فرید الدین گنج شکر
 خواجہ نظام الدین را وقت روانگی یک تنگ سیاه عطا فرمود حضرت سلطان الشایخ
 چہ دعا رخصت برد و دلش که گنج شکر آندند شنیدند که صاحب دکان گریه
 میکردند از حضرت خالده صاحب استفسار کردند فرمودند بسبب گرنگی میگزیس سلطان
 الشایخ خود یک پیشین از آن تنگ خرید نموده بخدایت صاحب دکان بگذرانید و رخصت
 طلبید و آن گشتند چون حضرت گنج شکر خانه آمدند و دیدند که طفلان خود میخوردند
 فرمود این دانه خود یکم کنس داده است حضرت خالده صاحب گفت که نظام الدین جهت
 رخصت آمد و خود یک پیشین خرید کرده داد آنحضرت فرمود دینار از خانه خود بدو کرده
 بودم لیکن نظام باز نگذاشت بعد از آن فرمود این همه قوتحات و کار حسن
 انگر خاندان نظامیه بزرگت آن یک تنگ تا بحال جاریست بعد از آن در باب
 عرس حکایت فرمود که روزی در توبه مقدسه سکونت کرده بودم تاریخ وفات حضرت
 مامون صاحب تادمین واقع شد یک فلوس نزد من موجود بود و بقیعت آن آرد آورد
 مان خجسته گمانیدم و در جا که چهار دیوار ساخته بود و با تخته نند ثواب آن طعام برد

از خواجہ نظام الدین

حضرت مامون صاحب برسانیدم چون بجز اتم بخلوس بر زمین افتاده بر دوشتم گفتم
 سبحان الله این فلوس ازین بخت عرس حضرت حاصل شد بعد از آن فرمود
 در ملک میان عمل آن مردن بر جمله اعمال مقدم داشته اند پس در پیش را باید که
 الحاق در ورین باب سعی بلیغ نماید بعد از آن فرمود در عرس مشایخ بسیار
 فرمودند میگویند آن است که عبادت تعدیست و تعریف عبادت تعدی در حدیث
 آمده است خیر الناس من نیفح الناس پس زین باعث چند کسان بهر یک یابند و
 دیگر آنکه از روح مشایخان عرس کنند و را داد کنند و دیگر آنکه اکثر اوقات اتفاق تمام
 که در عرس در خانه خود برای فاتحه چیزی میسر نشد و چون وقت فاتحه آمد بر بخت
 صاحب عرس چیزی از طعام حاصل شد سبحان الله که فیض و لیا بجه طور میسر
 بهر نخل بنده عرض داشت که برای عرس چند قدر طعام باید فرمود هر چند که زیاده تر
 باشد بهتر و او که است و اگر نتواند هر قدر که میسر آید کفایت اگر چه برمان خود ختم خواند
 بخور و هم جائز است باز عرض دادم که طریقه اهدای ثواب بجه طور است فرمود و طریقه
 ارسال فاتحه این است اول بروح قدس حضرت رسول علیه السلام و سائبه
 بارواح پیران سلسله خود اسم با اسم برساند و چون نام عرس آید بگوید خداوند او را
 طعام و کلام بروح فلان شیخ و والدین و اولاد و خلفا و مومنان آن برساند
 بعد از آن روحی سکه مولوی سراج الدین سکنه کهریه آورده فرمود باید که شمع
 اعراض از عرس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بجای بگذارد و بعد از آن فرمود و در
 وفات حضرت سهرگانها اختلاف کرده اند و اکثر تبارنج دوم ماه ربیع الاول
 و نزد بعضی ششم و نزد بعضی دوازدهم اما قول اول اصح است بعد از آن فرمود
 روزی حضرت سلطان المشایخ از حضرت سید الدین گنج شکر طلب خصمت کرد
 فرمود و از عرس حضرت رسالت پناه است و آن روز تبارنج دوم ماه ربیع الاول

بعد از آن فرمود و بجهت مختلف وفات آنحضرت اینست که بتاریخ دوم ماه ربيع
 الاول وفات شد و از واج مهرات آن سرور کائنات صلی الله علیه و سلم نه عدد بود
 و هر واحد یکت در عرس کردند و بعد از آن بتاریخ دوازدهم حضرت ابو بکر صدیق
 عرس کرد و بنا بر آن اکثر مردان عرس آنحضرت صلی الله علیه و سلم بتاریخ دوازدهم
 میکنند بعد از آن غلام محمد درویش عرض داشت که نه مرده مسلمانان بر درجه
 شنبه آنکه ماه صفر عید کنند چگونگیست فرمود حضرت رسول علیه السلام در ماه صفر
 پیار بودند و بر درجه چهار شنبه آنکه صحت یافت و میان جمیع وابستگان آن
 نوحی و خورشیدی حاصل شد ازین جهت میان سلمان طریق عبد جاریست
 بعد از آن فرمود و گوید و بزرگترین اعمال در طریق خواجگان چشت نان اول
 است که در دیگر خواندن چنین دوش یافته نمی شود **عزیمت** و سوم در ذکر
 جهاد و صغر و جهاد اکبر و جنگ حضرت علی کریم الله وجه و امیر معاویه
 شب و شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد و صبحگاه شاه سلطان پوری در
 غلام محمد درویش پویشی و امام بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بود
 فرمودند جهاد بزرگ قسم است جهاد و صغر و جهاد اکبر که اصحابی بخدایت حضرت رسول
 علیه السلام عرض داشت که میان جهاد و صغر و جهاد اکبر فرق چیست فرمودند جهاد
 با کفار و نصرت و جهاد نفس اکبر که فرمودند هر چند من جهاد الا صغر و جهاد
 الا کبر و تنویدی ای شهبان کشتیم اخصم بران ماند و خصم بران اندرون
 قدر جنان جهاد الا صغریم این زمان اندر جهاد اکبریم سهل شیری
 و آن که صفها بشکند شیر آزادان که خود را بشکند بعد از آن فرمود
 جهاد و صغر آن بهتر باشد که اگر کسی از اهل اسلام با دشمنان که در دین اسلام تلفین
 نماید و جنگ او را قتل کند این را شهادت کبر نیز می گویند و نسبت به ازان

در این روز که در ماه صفر است
 و در این روز که در ماه صفر است
 و در این روز که در ماه صفر است

حکایت نواب خلف خان ملتان یزید بن مبارک اندک که چون قوم سهندگان شهر
ملتان را محاصره کردند و در جنگ بسیار مردمان قتل گردیدند صرف چهل تن
سپاهی همراه نواب صاحب باقی ماندند و مشیران نواب بشوره دادند که صلح کردن با
سهندگان برایشان اجتناب از صاحب ازین مصلحت نهایت در غضب درآمد و
گفت اسی نادان نمی دانید که اول نهی نیش در بیت اند شریف طواف کردم
و بعد از آن برستان آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین ریش مشرف شدم و الحال
بهان ریش کاقران را تعظیم کنم لائق نیست پس بچ نقشب طیش معبه چند سپاس
شمسیر برهنه برآورده پس سندگان جنگ نمودند و مدارج شهدایا فتند بعد از آن
فرمود نفس هر انسان مثل خرس است و ساکت خد قلند ر مرید را باید که چنانچه
قلند را بخرس گشتی کند این هم در مخالفت نفس خود کوشش کند تا حق تعالی
از شر آن نگهدارد و نوز و صوفیان این چادر اکبر است بعد از آن سخن در ذکر چهار
سلطان روم افتاد و زین الشارح عبد الله خان دارا پور می که برای غزا و شهر
استنبول رفته بود بخدمت حضرت صاحب آمد و تسلیات مریدان را بجا آورد و جوابه
شمس العارفین احوال سلطان روم متفسر نمود و عرض داشت که قوانین سلطان روم
نهایت قوی تر بودند مگر از چند مدت بعضی امران را در همراه شاه روس سپاه پیش
کردند ازین جهت حکام سلطنت سلطان روم در ضعف اند و خواجه شمس العارفین
فرمود عجب مسلمانیت که قوم نصارا از ملک بهند اید و سلطان روم میکنند
و مسلمانان امیران او مخالف شغند بعد از آن خواجه شمس العارفین فرمود که
در ازمی شهر استنبول و دیانت باشندگان آن چگونه گفت در ازمی شهر
تخمیناً عیسیت کرده باشد و عرض پانزده کرده و دیانت آنها چنانست که بهتر
نوزن در حکام شرعیه شب و روز مشغول اند و همه عیال و اطفال خود را قوانین

جنگ تسلیم سکینہ تا وقت غزایکرا آیند و چون غزاکند نام خود از دفتر ملازمت
دور ساخته محض لشکر جہاد می کنند و مساجد نیز در آن شهر بیشتر اند و مسجد جامع از
ہمہ کلاں ترست چنانچہ قیاساً لگہ ہر مرد در آن میگذرد و گفت پیش ازین این مسجد
بحکومت نصار عبادت گاہ آنہا بود و چون سلطنت اسلام در نہ صد سال از
فتح یابنت آن عبادت گاہ آنہا را مسجد جامع مقرر کردند بعد از آن سخن در ذکر
جنگ حضرت علی کرم اللہ وجہہ و امیر معاویہ نہ افتاد و چہ شمس المعارفین فرمود
آنچہ میان حضرت علی و امیر معاویہ نہ نزع و خصومت واقع شد ہست از رو
اجتہاد بود نہ از حجت عناد پس ای درویش اگر چہ امیر معاویہ بخطاب بود لیکن بغیر
مجتہد اگر بخطافتہ ہم کہ کتاب حاصل شود پس در ویش را باید کہ در حق ایشان
ہیچ نگویید بعد از آن فرمود روزی حضرت امام حسین علیہ السلام بہ آن مبارک
صلی اللہ علیہ وسلم نشستہ بودند حضرت رسالت نبیہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ خلعت
اسلامم نانسی سال باقی ماند و بعد از آن قابض این خلافت مردے صاحب اسلام
باشد چون از سیعاد و جہود و شش ماہ باقی بودند حضرت امام حسن علیہ السلام
امیر معاویہ را طلبید و علاقہ خلافت او را بخشید پس ازین حدیث اسلام حضرت
امیر معاویہ ثابت شد و قول اہل فضل باطل کہ در اسلام امیر معاویہ شک
می آرند و سخن نامسترامی گویند بعد از آن ازین چند ابیات پربان مبارک یاد آید

ذکر جہاد علیہ السلام

ابیات و نذرت و رافضی

حب علیہ فی فرض العین	خانہ ن زوجہ جینہ سیدین
جای جنیدی حسن حسین	شان او سداوچ ہل اتے
لا الہ الا اللہ	رافضی جو دم حب و مالکے
اسکو ایچہ حب مول نہ تارکے	اسکو ایچہ حب پار نہ چاہڑے
مگر کرے اوہ اندر صفا	لا الہ الا اللہ

سوہون حبیبے سداون
راہ علیکے مول نہ آون

لا الہ الا اللہ

دشمن ہیں علیکے پورے
پوچن لالتی عتہ اتا
سُجھین یا دھی پکڑی گھلے
خوب کرینکے موفہ موکالے

لا الہ الا اللہ

دشمن ایسے علیکے پوری
شکر مقررے کرن نوا

کوڑی کر دی ہیں جبال
تھیں نوالین ہر دسمہالی

خارجیان داکم بتاون
حبیبِ نخبین ایہ ہے جفا
سوہون حب سداون کوڑی
جوڑن بُت بناون چوری

لا الہ الا اللہ

پہن کارن ہون او پہلے
رب کیستونے ایہ قواہ
رافضی ایمن رب کو کھڑی
پہن اندر ہر عاشورے

لا الہ الا اللہ

چالی شلبیانان والی
گھست ہوسو تکران ہے

مرآتِ بلست و چارہم در ذکر ہد و مجاہد حضرت خواجہ توسوی

شب و شبہ سعادت صحبت حاصل شد مولوی منظم ویرج مولوی وسید
المد بخش حاجی پوری و پیر غلام محمد سیال و پیر محمد بخش نمبر اسکندریہ و بیابان
و دیگر نیز حاضر و ذبحن در ذکر مجاہدہ خواجہ توسوی افتاد خواجہ خمس العارفین
فرمود حضرت مولینا خواجہ توسوی پیش از بر آمدن ریش مبارک با حضرت خواجہ
نور محمد ہاروی بیعت کرد و تا انتہای ہر بیچ وقت از ترسنگی و تشنگی و بی خوابی کہ
ایں اصرام معنوی گویند خالی نبودند و در موسم سرب چارہ پانی ہر ہنہ خواب کرد
و گھست جانہ از زیر پانی مبارک گسترانید و چاہد پانی آنحضرت بر سیمان برگ
خرا کلکان باقمہ بودی و اکثر اوقات در زانو بستنی جہانچہ جلد ساقین

مرآتِ بلست و چارہم در ذکر ہد و مجاہد حضرت خواجہ توسوی

هر دو پادشاه که سخت و مائل بسیار می شده بود و گاهی مرید نیز شستی و گاهی بر پا
 جلوس فرمودی و هرگز بر چرخ تکیه نه ساختی و از همه میویات چیزی نخوردی
 مگر شیره درخت ارک سنت حضرت گنجه شکر دانسته بخوردی از گاه این مصرع
 بر زبان مبارک را بنده مصرعه و اندک گنج شکر سلیمان تو سوی بعد از ان فرمود
 نسوار تما کو ساهو بدست چپت اعمال فرمود می با وجودیکه نسوار گوناگون بنامی و
 پشاهری و غیره بخصه آنحضرت موجود بود بعد از ان فرمود درویشان است
 حضرت از گنبدین پشته وزن پشته بسیار سنگت لاجار بودی و حضرت صاحب گاه
 از گنبدین آن شکایت فرمودی و هم کس را بر وجه کشی ارشاد نفرمود بلکه گفته که
 خون جو دهن تلخست بار پشته نمی گنبد بعد از ان فرمود آنکس که مستغرق
 محبت باشد آرا از ایدانودی چه باک بعد از ان این بیت بر زبان مبارک
 را بنده بلیت طاهر روح ام قدس نشین شده پاک به تنم گرچه شود چو قفس جاپک چاک
 بعد از ان فرمود از او از کار آنحضرت بیشتر بود که ماسوا می صلوة بجهت
 اشراق و چاشت بیت کعت صلوة او بین بعد صلوة مغرب میخواندند و
 ماسوی این تمام شب در از کار و اشغال بگذاردی بعد از ان فرمود که خورش
 آنحضرت اکثر نان گرم ساهو باشور باگوشنت بودی و قدری و غن زر و نیزه زان
 انداختی و گوشنت خوردی آنحضرت نیم سخته می بود که دیگری آنرا نمی تواند خورد و
 بقدر دو یا سه شاهی زان طعام میخوردی و بوقت خوردن طعام جام خوردن
 آب پر ساخته نزد آنحضرت نهاده می و لقمه قدری خاییده پس آن قدری آب
 نوش میدتا آنکه هیچ لذت از ان طعام نیافتی بعد از ان فرمود از ان جمله عادات
 آنحضرت این هم بود که گاه به تنها بخوردی اکثر اوقات مولوی محمد امین را همراه خود داشتند
 و اگر بخواه شریف آرا بودی و خوشتر رفیع را همراه بنشانندی تا که بطریق مصلحت

طلب کرد و والده صاحب آن دختر عرض داشت که ای غریب نواز آن دختر ایشان
 بالغه شده است اکنون همراه شمانی خورد همان بخت گیر پاسی که علامت خطبه باشد
 طلبیده بر بهمشیره خود نهاد و گفت که این ناطق دختر خود به سپهر شما کردم بعد از آن
 اگر بدولت خانه خوروی دختر سپهر و گل محمد صاحب همراه بنشاندی بعد از آن
 فرمود و سر بستم محار شریف مع خادمان آستان تشریف ازانی فرمود من
 نیز پاسی کباب بودم ناگه باران سخت باریدن گرفت سوختی بود و همه یاران حبسجا
 خانه بجان رفتند و من و خیمه صاحب و گل محمد آدم و چون وقت چاشت بیا بدو
 سلووی محمد آیین را بسیار بدید تا همراه او بخوریم گفتند هم یاران بسبب باریدن باران
 حبسجا رفته اند مگر این حافظ قرآن حاضر است فرمود این هم سلووی است آنرا همراه خود
 بنشانند طعام خوردند پس از آن قرآن حافظ بنام سلووی شهر شد بعد از آن
 فرمود اگر چه از پیش بام بون آنحضرت و شرم میشدیم اما بسبب لاچار پی دو با
 پیش بام شدیم و دو بار پس آن حضرت اقتدا کردم بعد از آن فرمود بسیار سپید
 گوشتان را فند سبزه کشش و با دام و انگور و غیره که از کابل و قندهار می آمدند همه
 بدر و لیسان آستان و دو استکان تقسیم میکرد و خود و از آن چه بیکس نمی خوردند بعد
 از آن فرمود مردان ضعیفان بسبب ضعف ما آخر عمر خود خوردن ناشسته و سه
 پاسی طاقت نمی دارند آنحضرت گاهی جانباشسته التفات نفرموده اما گاهی
 بسبب ضعف و دانه منقی میخوردی روزی خادمی سه دانه منقی داد و فرمود دو دانه
 جهت آرام دل کافیست بعد از آن فرمود خور پزه و تربوز هم بخوردی و چون
 غلبه نمودی یک کوب و جرع آب نوشیک و لباس آنحضرت نیز بجه تکلف بود هر
 که موجود بود نوشیک و سه و ایل از قسم سوسیه یا سه و سه خود کرده بود و گاهی
 روانی سبز خطوط داشتی و گاهی لنگی سرخ و زرد و خطوط پوشیک و آنکه پوشش

آنحضرت متین کلام چهار ترکی سیخ مغزی و سر وی بود و مو سحرگرم صاحب
 زاده غلام نبی مہاروی لنگہ بار یک خط و سہ خط کردہ بود بعد از ان فرمود چند
 ولایت و بیعت خواجہ مہاروی شہرت نیافت کہ حضرت خواجہ توسوی رہست
 چنانچہ از دیار پنج و چارہ و ابران ہست و مہند و مہند و حرمین شہرین ہر کس جب
 ہستاد خود از ایشان فیضیاب شد بعد از ان فرمود پیش از دیارست خواجہ
 توسوی بدرد دل خیال بود کہ مشایخان تقدیمین مانند خوش الاظم و شہر بہا و ایدہ
 بدرجہ ولایت کمال بودند چون بدیعت خواجہ توسوی شرف شدم دانستم کہ شاید
 تقدیمین ہم ہمین تہہ ز سیدہ باشند بعد از ان فرمود جمیع افعال و اقوال و
 خلاق آنحضرت مطابق سنت نبوی بودند بعد از ان فرمود خواجہ میسر سوز
 ہر کس دنیا را بدگفتہ اما اگر مولانا روم گفتہ ہر کس گفت
 دنیا چہ بہین چہ کھین بدگفت اند علیہم اجمعین دہم گفتند اگر ما را امکان
 بود از مولانا روم ہمیشہ گفتنی بعد از ان فرمود بحضور حضرت خواجہ توسوی
 حاضر ہوا خواجہ خضر علیہ السلام تشریف آوردی چنانچہ وقتی بحضور آنحضرت حاضر
 ہویم کرد و سفید ریش پر گندہ مال چہرے پس پشت بستہ آمد و نزد حضرت خضر
 نشست و حضرت خضر تعظیم او بجا آورد و چون ان برداشت روی اسکو دوستانہ آورد
 و موجود کہ این شخص خضر علیہ السلام بود آنگاہ فرمود و چند مدت حضرت سلطان الشاہ
 نظام الدین دہلوی اکثر اوقات خواجہ خضر آمدی چنانچہ روزی بر مجلس آنحضرت
 آوردند و از پشت صوفی صاحب چہ جس خاشاک افشانند مذی اسکو آوردند
 زیارت حضرت خضر علیہ السلام را کسی گفت اگر این نعمت دیدار مطہنی حضور
 خواجہ نظام الدین بر دل بستہ مقصود تو حاصل شود بعد از ان سخن در ذکر رہ
 حضرت محمد علی شہاہ کابوئی افتاد و موسی سراج الدین ساکن کپڑہ چند مدت خواجہ

شمس المعارفین عرض نصحت نمود فرمود ابرو در ورنجای سکونت کنید انگاه حضرت صاحب فرمود مرد را باید که از خواست نفسانی و وسوس شیطانی پرستیز کند و با وسوسه پیر خود موصوف شود هم درین محل حکایت حضرت محمد علی شاه کهنودی از زبان بسیار گرانند که سید محمد علی شاه مردی زاهد بود و چنانچه شش سال در شهر ابریشم در میان بندگان خواجه معین الدین آبکشی میکرد و بعد از آن زیارت روضه مبارک حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر رحمة الله علیه و همان سال حضرت خواجه توسوی نیز در آن جا آمدند حضرت محمد علی شاه بخاست خواجه توسوی عرض حال خود بیان کرد و بوقت نصحت آن سید موصوف را همراه خود کرد و روانه شدند و در اثنای راه حضرت خواجه توسوی فرمود ای سید پختیزی از سخنان شوقیه بگو حسب الامر شروع کرد حضرت صاحب از وقتی پدید آمد و اسب ماوی حضرت را نیز تمام بدن عرق جاکشید بار بار فرمود همین دست بخوان تا چند کرات بگفت و بعد از ساعت در توبه مشغول رسیدند و از شاه صاحب پرسیدند که حاجت تو چیست گفت میخواهم که به بیعت ایشان مشرف شوم فرمود چند چیز مخالف بیعت در وجود تو موجود اند تا از این ازاد نباشی بمنزل مقصود نرسی اول آنکه به منصب نوایی موصوف گردی هر که باین منصب عنایت باشد مردان دیگر در نظر او هیچ می نمایند دوم بصفت قرآن موصوف نشده و مردی که فارسی باشد دیگران را غلبه خوانی منسوب کند سوم فخر علوم جدید اگر شخصی که عالم باشد مردان دیگر در نظر او جا نیل نمایند چهارم فخر قوم میباشد اگر کسی باشد گوید اگر کسی بسیار علوم می خواند سید نتواند بود چون شاه صاحب این سخن شنید زار زار بگریست و در پیشانستان گفت ای سید گریه مکن این سخنان محض برای تلقین تو میگونی بسیار باش بگوشت هوش بشو سید موصوف عرض داشت که من جمیع اوصاف مذکور را گذشته بار آورده ام کمال بحضور نشین

آمدیم چون طایفه و ناستند بر بیت خود مشرف گردید بعد از آن در او را و از کا
 ناستال او را نشان فرموده بجزیره واحد بنشانند بعد از چند مدت بدین خلافت
 موصوف ساخت و روانه کردند بعد از آن به بیت شهر دهر و غازیجان سفر کردند
 در بازار که آن شهر میرفتند و گاهی بابل و نیا اوقات فرمودی باران نوا
 به بابل خان جهت زیارت ایشان می آمد اما هیچ عرض نشستی روزگردان
 عرض داشت که این گردش کوچ و بازار که می کنند چه فائده دارد اگر یک طایفه
 فرمایند بهتر باشد آن شاه صاحب این بیت پیر زبان مبارک اندامیت هرگز
 نشوی شیرین بایان طریقت و تاسک شده در کوچ و بازار نگر و می ۴ بهر نخل
 بنده عرض داشت که حاصل مطلب این بیت چیست فرمودید رگا خدا تعالی مرتبه
 عجز و نیاز بسیار پسندست لهذا مردان خدا بجناب کبریا خود را بسک مانوس سازند
 و از همه کمتر بینند تا بهر تبه شیری برسند بعد از آن فرمود بشنم را باید که بوق
 استعداد و مریدان بدوشغال فرماید و مرید را باید که از صحبت غیر خدازند بعد از آن
 فرمود در ویش را باید که شب و روز زهد و عبادت مکرمت به بند تا از کمال انضار
 برده بعد از آن فرمود روزی چند خادمان نجاست شیخ فریدالدین گنج شکر
 آمده عرض کردند که پسر ایشان بسبب فتنه قریب برگشت اگر چه کینه غایت فرمایند
 بخوانیم فرمود نه الحال هیچ چیز موجود نیست از کسی قرض بگیرد گفتند ما از کسی قرض
 نمی دهیم فرمود خیر هر چه کند خدا کند بعد از آن یک مدت خبر دادند که صاحب او ایشان
 فوت گردید فرمود و تجویز و تکفین آن بکنید گفتند نه جاریست و تو نقد که کفن او سازیم
 فرمودند حسن نه زیرا بالا کرده دفن کنی پس همچنان کردند بجان ابدا مان حق با وجود
 امکان نیا چینه را ترک کرده سخن مشغول شدند بعد از آن الحقی سخن در ذکر شقی
 اقامه عالم عرض داشت که شقی کدام کس باشد خواجہ شمس الدار فین فرمود شقی در

در این مختصرات باب اول

در این مختصرات باب اول

اصطلاح صوفیان بسیار است و اما از جمله برکت قسم اند آوستی و اعلی و اوسط اولی
 آنکه از جمیع شیار و نعمای دنیا احتراز نموده چندان خورد که زنده بماند و اوسط آنکه در
 جمیع شیان خوردنی و پوشیدنی و غیره تحقیق نماید که آیا حلال است یا حرام بعد از آن
 استعمال کند و اعلی آنکه از جمیع ماسوی اند ترک کرده زیر دامن کن بر کناره آب
 روان بنشیند و پوشش و خوراک از برگ درختان کند و آب از چشمه بنوشد و
 چون بمیرد و پیر و زندگان و پرنده گان بخورند بمهر رین محل مملو می غلام حسین
 تیریشی سکنه گردش عرض داشت که حق سبحانه و تعالی صفت متقی بوصف دیگر را

فرموده قوله تعالى مَن مَّنَّا اَلْقِيبُ وَيَقِيهِ الصَّلٰوةُ وَهَئِذَا هُمْ يَنْفِقُونَ
 خواجه صاحب سواد آنقدر ذکر متقیان که در قرآن مجید است دیگر صلحا و شهدا هم نام
 بعد از آن سخن در علامت مؤمن افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود که مؤمن را
 نباشد از قلت و علت ذلت هر کسی را که از این سه کی لاحق باشد آن کامل الایمان
 است و اگر از این سه خالی باشد آن ناقص الایمان است بعد از آن سخن در چهار
 قلت افتاد و خواجه شمس العارفین زیر بان مبارک اند ساکت ابایی که چهار چیز خود
 لازم گرداند کم خوردن و کم گفتن و کم با خلق نشستن با و ام که در ویش
 باین چهار صفت نباشد بر توبه باز رسیده پنجمین شیخ شمس تبریزی فرموده است
 بحکم خوردن و کم گفتن و کم با خلق بودن خواب کم جو + بعد از آن شخصی
 عرض داشت که که از گفتن و خاموشیدن کدام بهتر است خواجه شمس العارفین
 فرمود برای علما گفتن بهتر است و در ویش را خاموشیدن افضل است زیرا که در روز
 قیامت هر یک از اعمال او پیشش کند عالم را از علم و صوفیان از پرده پوشی
 و خاموشی سؤل کرده شود بعد از آن فرمود خلق هر دو قسم صورتی و معنوی
 صورتی آنست که از مخلوق کناره کند و معنوی آنست که با وجود رنج و زنده عالم را

در علامت مؤمن

غلط بر روز قیامت

دیگر در یاد حق سبحانه و تعالی مشغول باشد بعد از آن حکایت بر زبان جاری
 راندند که روزی حضرت فریدالدین گنج شکر رضی الله عنه بر آن ملاقات نمیداد
 چندی بعد دوی رحمة الله علیه رفتند و چون نزدیک روانه آن غار که در و خلوت
 نشین بودند آمدند و از اندرون غار آواز داد که در اینجا میسر آنحضرت بعد از دو
 روز ملاقاتی شدند و پرسید که بحسب سبب از آمدن در آن در منع فرمود گفت که این
 وقت بر من حالتی بود که اگر شما نزدیک من آمدی سوخته میشدی باز حضرت گنج
 شکر حال نفس و پرسید گفت این پاس من بریده که می بینی از شامت نفس
 و تنی حال درین غار بعد از مدت خدا تعالی بگذاشتم و روزی از منی رفته گوسپند
 درین کلبه می چرانید و چون آن را از شنیدم خود اتم که با وصیبت کنم چون باین
 بنیت پای از غار برون کردم از غیب آمد که اسی و دلش از دوستی ما رو گردانیده
 بشبوت نفسانی مشغول شد منی بجز و شنید آن را باز در غار رفتم و گو به کردم و پاک
 که بیرون کرده بودم او را قطع کردم و اکنون پنجاه سال گذشته است بعد از آن
 ریاضت مشغول ام اما از شکر نفس این نیستیم بعد از آن سخن بر دگر میسر رسید
 بچیکه افتاد و حاجت نفس لعارین فرمود و زنده و ریاضت بی مثل بودند و در مشرق
 تو چندی نرسید که روزی بمیدان خود فرمودند که وقت آنکه از منی بگریز
 من رسید و نفس من گشت من بچش آمد و حال آنکه عمر من شصت و سال بود شما را باید که
 کوزه های وضو بشکنید و لباس های صوفیانه بپندازید چرا که ظاهر خود را بلباس
 صوفیه دشمن آن وقت درست آید که نفس از کسرشی باز نماند بعد از آن سخن
 ذکر سلطان با هو افتاد و مولوی نظام الدین سکنه عید الرحمن عرض داشت که روزی
 صاحب اده صالح محمد از اولاد سلطان با هو هم چند درویشان در موضع با بیا
 و بعضی موران صاحب اده مخالف شریعت استلیم یافته و در آن فتنه از روی

حکایت با او از پدر

ذکر بیان با او

ذکر سلطان با او

تنبه یحسان درشت میگفتم و درویشان او گفت که چنین سخنان در زبان ایشان
 میگویی راز جد بزرگوار آن سلطان بابو صاحب خف نبی داری خواجہ شمس العارف
 فرمود که اکثر مردمان در ولایت سلطان بابو شک می آرند که او شان در کدام
 کتاب خود نوشته است که اگر حضرت خواجہ فرید الدین گنج شکر رحمۃ اللہ علیہ در زمان
 ما ظهور یافتی راز سچانی و اسرار یزدانی او را تعلیم نموده اما تو دین نیست که چنین
 سخن از آن حضرت بظهور نیاید باشد و اگر تسلیم کنیم غایم آنهم در حالت مستی گفته
 باشد و اقوال و افعال مستان را خدایت بعد از آن بزر زبان مبارک را
 که مرتبه و مقام حضرت گنج شکر رحمۃ اللہ علیہ بالاتر بود و سلطان بابو صاحب را
 با ایشان چه نسبت بود بلکه فیض یافتگان ایشان نیز از همه سبقت برند هم برین
 معنی حکایت سید محمد کیسود راز اقامه خواجہ شمس العارفین فرمود سید محمد
 کیسود راز مرید حضرت شیخ نصیر الدین در کوہستان و دوازده سال بر یک تنگی
 نشسته ماند و به سبب استغراق از عالم هر چه خبر داشتند و موسی میرزا
 شده همه بدن را پوشیدند و شخصی طالب خدا را خواجہ خضر علیہ السلام ملاقی
 شدند و فرمود اگر طالب حق باشی بخدایت حضرت سید محمد کیسود راز بزرگوار
 الا رشاد آن حضرت بخدایت سید موصوف خضر شد سید مذکور سبقت برده فرمود چه
 حاجت داری گفت برای رسیدن آہ خدا تعالی آدم آن حضرت فرمود و من سبقت
 را ازین امر چه خبر است آخر الامر چون آن شخص بسیار الحاح نمود آنرا سمیت کرده
 راہ خدا تعالی تلقین فرمودند بعد از آن خواجہ شمس العارفین فرمود که علامان
 غلام حضرت خواجہ توسوی رضی اللہ عنہ در مرتبه ولایت نہایت کمال بودند
 چنانچہ حضرت محمد باران خلیفہ آن حضرت چون بطرف اجمیر شریف روانہ شد
 صرف نیم پاؤ میوه زیبی بردارہ همراه خود بردند و یک فیق تیر تارہ شاد

از سید محمد کیسود راز

بود روزی در راه شخصی آواز داد حضرت محمد باران صاحب بسوی آن رفتند
 و رفیق ایشان هانجام آمد بعد از سلام حال او پرسیدند گفت خضر ام باز
 آن حضرت گفت مطلب شما همین جا خواهد شد چرا مشقت سفر بر خود تحمل کنید
 محمد باران صاحب فرمود و مار از قن در اجیمیر خضر و رست زیرا که فرمان پیر من این
 است پس از خضر علی السلام نصحت شده نرد رفیق خود آید و بسوی اجیمیر
 شریف رفتند و بعد از چند مدت مراجعت نموده بخانه خود رسیدند و هنوز از
 توشه سفر بخت تو را باقی بود و بجان آمدگان حق همین شد که خضر علی السلام خاطر
 داری او شان میکرد و در چندین سفر در آن قدری زبیب بخورند و باز سلامت
 بخانه رسیدند بعد از آن فرمود مردی از مریدان حضرت محمد باران صاحب
 محمد مراد نام در غار گوشه نشسته بود روزی شخصی بخدمت خواجه توسوی آمد گفت
 محمد مراد را پانزده سال بوده که در غار گوشه نشین شد است خواجه صاحب اب و آب
 عجبست که بسیار حیوان وحشی در کوستان میمانند بدان ای عزیز اگر چه گوشه نشینی
 صفا بزرگ ترست گرنه در مرتبه خواجه توسوی هیچ قدر نبود اگر چه حضرت سلطان
 با هو و کمال بودند مگر نسبت مرتبه عالی شیخ فرید الدین گنجه شکر که زید الانیا
 لقب ایشان شد هر دوست چه جا که مقابل او شان دم زنده و همسری اکو شد
 بعد از آن سخن در ذکر خواجه توسوی افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه
 توسوی رضی الله تعالی عنه در مرتبه تجرید نهایت کمال بودند چنانچه هزار نفر مقیم
 و تخمیناً پانصد مهان بخدمت آنحضرت بودند و با وجود چنین خرج هیچ سبب هر
 مقرر ساخته بودند و آنحضرت مانند مردی جنبی محروک نشسته بودند و هم تعلق بجه
 نداشتی بعد از آن ذکر حاتم اصم رحمه الله علیه افتاد و خواجه شمس العارفین بزرگوار
 مبارک است آنکه روزی حاتم اصم خواب قبوله نمود و بیدار شده پسید که حال چیست

این خواجه توسوی

که دم که دم شهید اند و کدام که دم جفا و کنند مردمان ازین سخن تحیر آید که بهدت خفتن
 ایشان جنگ چگونه شروع گشت بعد از آن چندین محل فرمود که روز با حضرت
 خواجه توسوی کشتی سوار شدیم و انبوهی مخلوق نهایت بود و بحدیکه کشتی در خوف
 غرق شدن آمد و پیش آفتابانیر غالب بود من پیش آنحضرت عرض کردم که از جهت
 کثرت آدمیان کشتی را خوف غرق در پیش است ارشاد فرمایند تا چند آدمیان از
 کشتی بیرون شوند که تا کشتی بخیریت برسد توسوی من نظر کرده سرنگون گردانید و معلوم
 نشد که نظر شفقت است یا غضب مرا ازین سخن شرم آید که چه شوخی کرده ایم بعد از
 شخصی سایه چتر بر سر کباب آن حضرت که توسوی آن نظر کرده فرمود این را بر طرف
 کمن پس سی اورا گفت بر و باز بر آنحضرت سایه بچن اگر منع فرمایند بگوئی که سایه
 بر خود کرده ایم و جامی دیگر نیست که بروم پس ادبم چنان کرد حضرت صاحب
 خاموش شدند و قیلو که کردند همان مان گشته روان گشت چون کشتی بران
 دریا رسید لرزیدن گرفت و هر یک را امید زندگان منقطع شد و همه با یکدیگر
 وواع کردند چون حضرت صاحب بیدار شدند احوال کشتی پرسیدند و یاران
 گفت بخیریت بخماره رسیدند همه مردمان از کشتی سلامت بیرون آمدند
 بجهان وقت حال حاتم اصم یاد آید که بزرگان را گوناگون حالات باشند بعد
 از آن فرمود روز از منشی غلام حسن ملتانی رحمة الله علیه باستماع آمد که ظاهر
 وجو حضرت خواجه توسوی بصفات جلال چنان جلوه زده بود که هیچ کس
 را طاقت نبودی که مقابل رکو مهارک او بنشینند و هر محفل نشینان خود و
 کلام بن تصویرات بنشستند سی و جزا جازات آنحضرت زبان نکشت و بیک
 و بالحن آن بصفات جمال منور بود که اکثر مردمان را از تعلقات جدا ساخته
 راه خدا ارشاد فرمود و بعد از آن ذکر خواجه معین الدین فیضی قدس سره

ذکر خواجه معین الدین فیضی قدس سره

خواجه شمس الغافقین فرمود که در ملک هند تاریکی کفر نهایت بود چون حضرت
 خواجه بزرگ بارشاد رسول غایب السلام در دیار هند تشریف ارزانی فرمود و تا یکی
 کفر را نبوه صفت دایست و اسلام روشن کرد و حتی که همه جبار و نطق اسلام ظهور آمد
 و فی بامین ابره پتورا و آنحضرت مخالفت واقع بود و بارها با ایشان متقابل گردید
 هیچ نتوان کرد و گفت که لطافت متقابله نیارم چه اگر قوت ایشان از فیضان
 الهی نیست اگر معامله بر ظاهر بودی آنچه توانستی کردی بعد از آن فرمود
 صوفی را ظاهر با شریعت و باطن با طریقت باید داشت بهر دین معنی نادر
 حافظ انشا فرمود روزی خواجه صاحب در مسجدی نشسته بودند معلمی کتابها
 دیوان نظم تعلیم میکرد خواجه روی سوزا کرد و فرمود توجه فرمایند که شاید در اوصاف
 دیگر باشد آن معلم تقریر دیگر آغاز کرد باز فرمود غور نمایند شاید غرض حقیقت
 دیگر باشد همین طور پیچ بار تقریر دیگر بیان کرد آخر آن معلم بر قدم خواجه صاحب
 نهاد و گفت گمان میکنم که خواجه صاحب ایشانند بعد از آن فرمود آن بیت این بود
 بیست از خیال لطف می شاله چالاک طبع بد در ضمیر برگ گل خوش میکند نهان
 کلاب بهر دین محل فرمود مراد از می عرفان بر تئالی است و شاله چالاک
 طبع عبارت از عارف کامل است و برگ گل حکام شریعت و از کلاب مراد منکر
 حقیقت است یعنی چنانکه کلاب برگ گل مستترست عارف کامل نیز حقیقت و
 لباس شریعت پنهان میدارد یعنی ظاهر خود را بشریعت آراسته کند و باطن را حقیقت
 مژین سازد تا مراد کامل و کامل گردد و بعد از آن فرمود حضرت خواجه توسوی اکثر
 اوقات سماع از سخن توحید که معنی و ظاهر باشد احقر از کرمی فرمود دیگر این بر شریعت
 است و سخن سخن حافظ است بعد از آن فرمود حضرت هتاد نامولوی محمد علیه صلوات
 که بدوئی گفتی چون بر کجین حسین خوبی پرده نماید ذوق مشاهد حسن او نمی ماند

اگر حسن در اوست سیده در و هر کس چپه دیدار او مشتاق شود اگر چه سپاه فافم باشد
 بهر دین محل فرمود الا انسان حلیص علی ماضع یعنی انسان خواهش
 کننده است بر آن چیز که از آن باز داشته شود و بعد از آن سخن در ذکر
 صوفیان افتاد و حاجه شمس العارفین فرمود صوفیان مستعدین مال و دنیا را بحکم حدیث
 الدنیا جیفه و لها لهما کلاب قبول نکردند و اگر چه زیاده باز بر او
 خدا بی تعالی دادند و صوفیان حال مال دنیا را دوست دارین دانسته جمع نمیکند
 مراتب پیشین هم در ذکر تشبیه و کیفیت فنا و هویت می بود
 روز جمعه صبح حضرت خواجه شمس العارفین حاصل شد مولوی سلطان محمود
 نایب الدین و غلام محمد در ویش پوئو باری و عالم شیر لاگری و یاران دیگر نیز حاضر بودند
 سخن در ذکر تشبیه و حسن آن افتاد و حاجه شمس العارفین فرمود عبادت شکر مقبول
 نیست پس بگویم موجب غضب خداست و مضراست و باز دارنده از عرفان
 ذلیل کننده بنده گان است بهر دین محل حکایت ابلیس بر زبان مبارک راند
 که روزی حضرت موسی علیه السلام بطریق معهود جانب کوه طور میرفت دیدند که
 شخصی در راه شسته گریه و زاری میکرد حضرت موسی علیه السلام فرمود که نام تو چیست
 گفت ابلیس فرمود این گریه زاری چرا میکنی گفت چند لکمه مال عبادت آن ایزد
 متعال بجا آورده بودم الحال مرا از جناب ملعون و مردود گردانید اگر ایشان
 جناب پروردگار بخشش این گناهکار میطلبند عین سعادت است چون موسی
 علیه السلام بر کوه طور فرستند عرض کردند که ابلیس لعین بجناب تو التماس بخشش میکند
 از حق سبحانه و تعالی ندانم که ای موسی او مردود از لیست لیکن آری بگو که اگر بنور
 قیصر حضرت آدم ع را سجده کند خواهیم بخشید چون حضرت موسی علیه السلام نزد
 آمدند گفتند ای ابلیس خدا بی تعالی میفرماید که اگر تو هر حضرت آدم ع را سجده کنی

بچشم گفت اسی سببی چون دم را در حالت حیات سجده نکردم اگر الحال سجده کنم
 پیش مخلوق شرمسار شوم و گویند که در حالت حیات سجده نکرد و الحال خاک را سجده کرد
 بعد از آن فرمود اکثر مردمان بنسب خود منحصر در شوند و از بهول قیامت هیچ
 غم نمی یازند و نمی دانند که بجز اعمال صالح را فی نیست چنانچه در حدیث مسطور است
 مَنْ بَلَغَ عَمَلَهُ كَمِيسَةٍ رَاحِلَةٍ أَوَّلَ يَوْمٍ يُبْعَثُ سَأَلَ عَنْهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَقَالَ
 كَرَّمَ وَجْهَهُ فَقَالَ لَا تَعْلَمُ إِنَّهُ يَوْمَئِذٍ يَكُونُ كَمِيسَةٍ رَاحِلَةٍ أَوَّلَ يَوْمٍ يُبْعَثُ
 به نسبت اوقات منسوب کنند حکم حیثیت فواجبه شمس العارفین فرمود حضرت رسول
 علیه السلام در حق ایشان فرمود لعنت کند خدا بر آن کس که با وجود قوم غیر خود
 بقوم سادات نسبت کند و بر آن کس که با وجود اوقات بقوم خانان منسوب سازد و این
 حدیث بزرگان مبارک را ندانند لعنت الله علی الذّاخنین و النّار جین الحدیث
 بعد از آن لحنی سخن در ذکر رفع هستی هووم افنا و فواجبه شمس العارفین فرمود و موسی
 بند ما کرده فرمود و سبک است اما بدید که اکثر اوقات این ابیات مولانا را دم را مطالع
 نماید که برای رفع هستی هووم نهایت نافع اند و آن اینست ابیات

چون شنیدی شرح بحر نیستی چه بیکه اصل گناه انبیا نیست جمله استادان پئے اظہار کار لاجرم شهادت اوستادان صحر هر کجا این نیستی افزون است نیستی چون هست بلائے طبع خاصه در ویشان که شد جسم مال سائل آن باشد که مال خود گدا	کچھش دانم تا برین سحر ایست کہ خلا کوئی نشان ست و سحر نیستی جویند جامی از سحر کار گاہش نیستی و لا بود کار حق و کار گاہش آن ست بر همه برود و در ویشان سبق کار فقر جسم دار و کسول قانع آن باشد کہ جسم خویش بختا
---	---

باز

در شرح موم

ابیات موم

بعد ازین محل مولوی نور احمد چنوی عرض داشت که برای نفع هستی چیزی فرمایید
 خواجہ شمس العارفین فرمود تا اگر ساکنان سوسی سد گذرانیدہ بحق مشغول نباشند
 قید هستی مہوم رہائی نمی یابید الگاہ این مصرع بر زبان مبارک اندازید مصرعہ
 کھیر امر و نجات چہ طیر احکام و نجات چہ طیر احکام یا لان استیگرے بعد از ان
 فرمود و افسوس بسیار عمر گذشت تا ہنوز زاد راہ مہیا نشد خوش آن مردان کہ
 ازین اردنیا توشہ اعمال صالح ہمراہ خود کردہ فرستند بعد از ان فرمود بحق
 سبحانہ صحبت شیخ کامل را دہ بود مگر ازین بند حق اطاعت شیخ گما نیخی سجا
 نیاید و اکثر مردمان برین اعتقاد کنند کہ خواجہ توسوی ایشانرا جمیع مراتب دیرین
 عنایت کردہ چہ عجب چون سگ بر دروازہ کریمی پروو و یک لقمہ پیش و انداز
 ہمدین محل ختم پر آب شدند و چند غریزان نیز درو جدا آمدند سجان اند مردان
 با وجود الحاح کامل و فنا نام میگویند ما عجب دانا کہ خواجہ دك و طاعتنا
 حق معصرتك بعد از ان بحق سخن در ذکر فنا استی مہوم فنا دہندہ عرض داشت
 کہ مقصود عبادت چیست خواجہ شمس العارفین فرمود مقصود عبادت فناست
 و فنا الفنا و بقا با اللہ است بعد از ان فرمود فنا بتفاوت است چنانچہ فنا
 رسول علیہ السلام از جمیع پیغمبران فوقیت میداد و در پیغمبران میان فنا اولیا
 کریم فرستہ ہدین محل ذکر فنا خواجہ قطب الدین و شعی رحمۃ اللہ علیہ زبان
 بسیار کہ رانند کہ قوالان مجلس سماع آہستہ کرد این بیت با واد خوش گفتند
 ہمیت کشگان خنجر سلیم را ہر زمان از غیب جان دیگریست چون
 مصرعہ اول گفت کہ جان بحق تسلیم کردی و چون مصرعہ ثانی شروع کردی با
 بہ حالت اول زندہ شد حتی کہ چند بار این حالت با حضرت وارد شد چون تمام
 سمر تمام شد آن مصرعہ ثانی از لوح دل قوالان و اموش خواجہ قطب الدین خان بحق

تسبیح که بعد از آن فرمود همچنین هر لی را سواقی استعداد او فنا حاصل است
 بعد از آن فرمود شخصی بخدمت خواجه توسی رحمة الله علیه عرض کرد که از قول
 شیخ سعدی شنیغی خوشی به طبیعتی که نشست نزد و جز بوقت مرگ از دست
 معلوم شود که غمی طبیعی بجز مرگ زائل نشود و اکثر مردمان از اوصاف مذکور
 باوصاف حمیده مشغول باشند باعث چیست فرمودند مرگ به دو قسم است
 و تمیز طریقی اختیاری نیست که با اختیار خود صحبت شیخ کامل حاصل کرده اند
 اوصاف رویه بگذرد و مرگ شیخ صاحب هین مرگ است و مرگ اضطراری
 مشهور است بعد از آن فرمود هر ماه نویش حضرت محبوب بجانانی شیخ عبدالقادر
 جیلانی را حاضر شد و گفتی این قدر سری و بارش و بیماری و غیره در نزد
 پیدا شود بنده عرض داشت که با بهار آنهم شکل و صورت باشد خواجه شمس العارفین
 فرمود که چون مردان خدا در مرتبه فنا کمال شوند همه اشیا بر ایشان بصورتی
 متعین ظهور میکند بچنانچه در روز قیامت اعمال نیک بد بصورتی معین ظهور
 کنند و پیش صاحب اعمال حاضر شوند باز فرمودند که این چنین ظهور بصورتی جمیع
 صاحب لائت حاصل نیست زیرا که مراتب اولیا هم فرق است بعضی آن هستند
 که همه عادات از خود بر آنها باوصاف حمیده مبدل شوند و بعضی از همه اقوال
 و افعال بشری گذر نموده باوصاف فناء الفنا می شوند بعد از آن از مولوی
 معظم دین صاحب ولوی احوال بیماری رویشان دوستان پرسیدند مولوی
 صاحب عرض کرد که باعث سری عارضه بیماری علیکم بیکر خواجه شمس العارفین
 فرمود که درین ایام قناب چنان رو پوشیده است که گاهی از ابره بیرون نیاید
 تا بیماری آدمیان دفع شود بعد از آن این بیت بر زبان مبارک رانده اند
 عین من میراث پدر یک لوت که نه یافتیم آن هم باز دو گنج شایسته که اینک میراث پدر

ف
 ذکر دفع غمی باد

از گاه فرمود که چشمه آفتاب عام است که چون طلوع کند از مشرق تا مغرب همه مخلوق از
فیضیاب شود بعد از آن این حدیث شریف بر زبان مبارک رانند **فَالشَّمْسُ حَبَّةٌ**
الْمَسَاكِينُ بعد از آن بنده عرض داشت که ایصال **سَکَرٌ** که سمر تا هنوز غالب است
خواجہ شمس العارفین فرمود که غلبه سردی سمر تا سده چهل و یک است چهل و اول از دهم ماه که
تا انتهای ماه مگر تمام شود و چهل و دوم از خمره ماه پن تا دهم ماه و چهل و سوم از ستم
ماه که تا بیستم ماه به پایان تمام گردد و **سَکَرٌ** و چهل و وسط غالب است این دهم
ظهور حق است که گاهی به سردی ظهور میکنند و گاهی بگرمی رودی نماید چنانچه خوشه
محین الدین میفرماید بیت **ایک در هر نظیری بخاطر ظهور کرده در لباس جام عین نجانی کسیتی**
مرآت بهیست و ششم در ذکر مکار شیطان **مُرَاتٌ حَبَّتْ حَبَّ نَانٍ**
روشنه دولت پای بوسه حاصل شد مولوی معظم دین مر دلوئی مولوی سلطان
محمود و مادر وی و سید محمد درویش و یاران دیگر نیز حاضر و در بهارین محل حافظه
سوار سکنه کلاچی عرض داشت که آیا مردان اهل قمار الغرض شیطان باشد
خواجہ شمس العارفین فرمود قصه آدم علیه السلام وی بی حوا رضی الله تعالی عنهما بی و
که ابلیس آن باچه کرد چنانچه در بهشت حضرت آدم و حوا اندر اوان گندم بنجر را نید و از
شامت او از بهشت بیرون شدند و بعد از آن میان حضرت ابیل و قابیل سخنان
نزاع انداخت تا که حضرت ابیل را قابیل شمشیر کرد و بعد از آن در میان همام و سام و
یاقت پسران نوح علیه السلام مخالفت انداخت که چون کشتی نوح علیه السلام بکانه
که وجودی قرار گرفت و یاقت در زیر چین ماچین برفت و از اینجا بکوه انباله رسیده
سنگی بر سنگ بزد و شعله آتش بیرون آمد باغواشی شیطان گفت این خداے
منست و همه متعاقبان خود را در پرستش آتش امر کرد تا احوال طریقه آتش پرست
جاریست ۱۲ بعد از آن قصه حضرت آدم علیه السلام وی بی حوا و نوز زبان مبارک

در کمال

مرآت بهیست و ششم در ذکر مکار شیطان

قصه آدم و حوا

راند که چون آدم و حوا علیهم السلام بر زمین نزول فرموده قامت کردند و بی
 ابلیس علیه العنة نزدیکی حی صاحب آمد و بچه خود را نزد آن بگذاشت و رفت
 چون آدم علیه السلام آمد فرمود این بچه که ام کس است گفت ابلیس بچه خود را نزد
 من بگذاشت آدم خشمناک شد و آنرا هلاک کرده در خاک مدفون کرد چون
 ابلیس آمد گفت بچه من کجاست بی بی صاحب گفت آدم علیه السلام آنرا هلاک کرده مدفون
 ساخت ابلیس گفت ای خناس حاضر شو فی الحال حاضر شد باز سجده پیش بی صاحب
 سپرد و رفت چون باز آدم علیه السلام آمد گفت این اچرا نزد خود داشته
 گفت درین مرضای من نیست جبراً نزد من بگذاشت پس آدم علیه السلام آنرا
 بگذاشت و ذره ذره ساخته بر کوه های خدایت چون ابلیس آمد و آواز کرد ای
 خناس حاضر شو پس این مان حاضر شد باز نزد بی بی بگذاشت و رفت چون
 آدم علیه السلام آمد آنرا بدید خشمناک شده آنرا خاکستر کرده در دریا بینداخت با
 ابلیس آمد و آواز کرد ای خناس حاضر شو فی الحال آمد و نزد بی بی صاحب سپرد
 کرده رفت چون آدم علیه السلام آمد گفت ای حوا برای رفع این بچه بسیار وجوه
 ساختم اما هیچ کسی فایده نگردید و در دل من چنین می آید که این را در گنج پختانند
 بخوریم پس همچنان کردند چون ابلیس آمد گفت ای خناس حاضر شو خناس از
 اندرون آنها آواز داد حاضر ام ابلیس گفت درین جا باش مقصود من همین بود
 بعد درین محل فرمود یک شتمه ملغم نام دیکشاس بدل همه انسان رخت
 اند فرشته بنیکیرها ولایت کند و خناس به بدی با امر کند چنانچه در قرآن مسطور
 است قوله تعالى انا انزلناه من السماء بعد از ان فرمود و
 بلعوا عورته و ولایت حاصل کرده بود و عاقبت بمنزله شیطان ازین جهان
 بایمان رفت بعد از ان بر شیمی قصه بر صیفا بر زبان مبارک راند که

و کلامی که
 در این کتاب

در این کتاب

بر صیصالی کمال بود و هفت صلیب داشته بود و هر حال که از لوح محفوظ
 دریافتی میشد کاتبان چهارمیکه و آدمی نوشته و نه سال خدای عبادت کرد
 و دیوان در کار او عاجز شدند روزی شیطان بصورت آدمی در صومعه او بر پا
 مشغول شد و بر صیصال شدت ریاضت او تعجب مانده و مرید او گشت شیطان
 عزیمت رفتن کرد و چون کله جهت شفا امراض و عافیت اهل ملک او نمود
 و بشخص آن شخص را آسیب کرد و باز بصورت طبیعی ظاهر گشته اهل او گفت عیال
 او جز بد عار صیصال نیست پس آن کس را بد صومعه بر صیصال آوردند و او چیزی
 خوانده و روید شیطان از او بگذشت و شفا یافت آن قصه شیطان مردمان را
 بدام مبتلا ساخته جانب صیصال میفرستاد و میبرد و میدان و مریض بگذشت
 تا آنکه روزی دختر ملک استعرض شد و آنحضرت بزرگوار موصوف سپردند او چند
 کلمات خوانده پدید و عای کرد شیطان فی الحال در آنجا داشت پس دختر ملک
 صحت یافت باز با خواست شیطان با وی زنای کرد و از خوف ملامت او را بکشت
 و در حجره خود دفن کرد و باز شیطان بر او انش را بران سطح ساخت تا آنکه زن او
 را گرفته بر او کرد و شیطان بجهان صورت اول خود را بر او ظاهر کرد و گفت
 مرا سجا به کن تا از خلاص کنم زن او با سجده کرد و همه عبادت او ضائع گردید و بوط
 شقاوت ابدی گرفتار شد بعد از آن این بیت بر زبان مبارک رانید قوله
 تَعَالَى إِذْ قَالَ لِلنَّاسِ اكْفُرُوا فَكَفَرُوا قَالَ إِنِّي مِنِّي مُنْكَ بَعْدَ الزَّانِ
 و فرمود زنان و امهائی شیطان اند که هرگز گمراه شد با هم زنان گرفتار گردید چنانچه
 در حدیث آمده النساء حباء الشیطان بعد از آن فرمود نظر انسان
 نیست زهر دار از تیرهای شیطان چنانچه در حدیث مسطور است الکفر
 سبب من سببهم من سهام ابلیس بعد از آن فرمود سالک باید که از

زمان احترام کند که آن اصل تعلقات است و هم بحسب آنها زمان نشود که بعد از چند
 روز پریشانی حاصل شود چنانچه حضرت علی کرم الله وجهه فرموده آنکس که کسب
 شهر و غنم و دهر و کسب شهر و دهر و کسب شهر و دهر و کسب شهر و دهر و کسب شهر و دهر
 مجروحان گمان میکنند که در میان دوران زمان شهید چمپید هست و چون تشریح
 شود گویند که زنهار که خانه زنده است پس است حسرت بالند بعد از آن روی
 سوسمی و عاگو کرده فرمود مولوی نورالدین سکند الهی سجدت مایان تحمید و ده سال
 سکونت کرد آخر چون بدم زن گرفتار شد ازین باعث از او و افتاد و هم باعث
 دوری و فحشوری خدا تعالی است چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمت و بود و بیت
 غم فرزند و مان و جاسد و قوت بیز بازت آرد ز سیر ملکوت بعد از آن
 فرمود مولوی معظم دین مرگویی مرد و عالی سمیت است که حافظ قرآن و تحصیل علوم
 تمام نموده حج حرمین شریفین بجا آورده بیا و الهی مشغول است و هم جنتان مایه نور
 و دل او نیاید بعد از آن سهرین معنی حکایت درویشی گوهر نام بر زبان مبارک
 راند که مردی گوهر نام بحضور حضرت خواجه توسوی میباید و صفائی غله لنگر و تیر
 مقرر بود و با زنی محبت داشت و قدیمی غله لنگر و دیده و زمره آن زن را
 وادی و گفتی که باسن نکاح کن و گفتی با نکاح چه کار مطلب خود بکن و گفتی زنا کنم تا
 چند سال بهین طریق غله مسرقه با وادی آخر الامر آن زن بی وفا باشخص دیگر نکاح
 کرد و درویشی از کور بحضور حاکم عرض داشت که فلان آن اجساب مبلغ یکصد و چهل و پنج
 غله بوجده نکاح داده بودم احوال باشخص دیگر نکاح کرد و مبلغ من نمی دهد حاکم آن
 زن را بحضور طلبید و مبلغات گرفته بجدت حضرت خواجه توسوی ارسال نمود و
 حضرت سو صدف آنرا طلبید و فرمود این مبلغات که فلان آن داده بود که
 بگویند چون زرا را ظاهر شد بسیار شرمسار شد و عذر کرد و حضرت صاحب روستا

حکایت درویشی

او کرده فرمود نه عاشق شکر و نه فاسق گرد می تا چند سال محبین اند از خطبا
 فرمودی و هر کس ازین سخن حیران بماند می که درین مریضیت گفتم مراد از فاسق
 آنست هر کس که بحسب امش نفس کار کند آن نزد اهل اند مذموم است خواه نکاح
 باشد یا نه تا بعد از آن فرمود درین زمان صحبت با زنان منکوحه بمنزله زناست
 زیرا که در طریقت نکاح آنست که حب مقتضای سنت باشد و خواستش نفس را
 در ویدل نباشد و هر فعلیکه حب خواستش باشد نزد اهل اند حرام است و مراد غایب
 آنست که در جمیع تعینات چه نیک بد انسان و حیوان و طیور و وحش مشاهده شود
 نخواهد بعد از آن فرمود ساکت باشید که تواند مجرمانند و اگر نتواند حسب سنت نکاح
 کند و نبست کند که این نکاح برای ولاد صالح و ادای سنت رسول علیه السلام
 کردم که اصل در همه افعال و اقوال خلاص است چنانچه در حدیث مسطور است
 الاعمال بالنیات بعد درین محل در ویشی محمد بنی نام عرض داشت که چون سنت
 نکاح اختیار کرده بودم هر یک از مردان و زنان مرا نیک انستی چون با حال سنت
 نکاح او کردم هر کس مرا مذمت کند و طعن زند که با وجود چنین بد و ریاضت آخر و در
 زن گرفتار شدم بعد از آن فرمود نکاح این مان مانند زناست زیرا که اکثر
 اهل او از مرتبه توکل و صبر و رضا و شکر و قناعت محروم میباشند و پاک صلت و
 صوم و دیگر امور شریعیه نمیباشند و در کار و اشتغال سستی کنند و روزی عیال و
 طفل از مال حرام کنند بعد از آن فرمود و وجه حضرت محمد علی شاه صاحب
 خلیفه خواهد تو سوی فوت گردید باز اراده نکاح ثانی کردی چون این خبر حضرت
 صاحب بشنید فرمود و آنهم خواهد فرود چون بتقدیر الهی این بهم فوت شد باز اراده
 تزویج کرد و آنحضرت فرمود این بهم خواهد مرد و بهم فرمود به منم که کدام کس غالب و
 کدام کس مغلوب می باشد چون این سخن شاه موصوف استماع یافت شرک تزویج کرد

نکاح این زمان

بعد از آن فرمود نکاح برای ولاد صالح باشند تا بعد از مردن بخیر یاد کنند و سلسله
 نسبی او باقی ماند اگر چه نکاح کثیر الفوائد است اما سالک است آباد که بوقت جوانی خود شود
 حاجت تیار سازد که در آن روز جز اعمال صالح دیگر که بکار نیاید انگاه این بیت
 بر زبان مبارک راندند بمیت تو با خود بر تو شسته خوشترین که شفقت نیاید ز فرزند زن
 بعد از آن فرمود اکثر اوقات خواجه توسوی از زبان درفشان فرمود می که فیما بین
 میان روزان غالی و معلومی است گاهی آن غالب شد و درویشان بار ببرند و گاهی
 ما غالب شد و شوهران او شان بگیریم بعد از آن فرمود بمیان خواجه گان چشمتی
 بیش از یک تن یا دو زیاده نگردند بعد از آن فرمود بر ششم است پسر و سیم
 و کثیر پسر است که در احوال و افعال با والد برابر باشد و سیم پسر است که از والد زیاده
 و کثیر است که از والد کمتر باشد بعد از آن خواجه شمس العارفین فرمود نکاح سنت است
 که خواهش زنی درو نباشد و این طعن سنت را نمی کنند بکه تعجب کنند که با وجود
 مجرب بودن آذربایزن نکاح کرد زیرا که مردان خدا بسوی الله رغبت نکنند
 هم درین محل بسوی درویشی کرده فرمود بایزن نکاح کرده گفت کرده ام و خود
 سال است فرمود زهر مار اندک و بسیار برابر است بعد از آن فرمود ای درویش پیدار
 بی بی خواجه از پہلو آدم علیه السلام شده است پس ازین بیت رستگ شود و ایراد
 میت بر زبان مبارک راند بمیت زن از پہلوی چپ شد آفریده به کس چپ
 راستی هرگز ندیده انگاه فرمود زنان اصل همه گنا هستند و باعث بیفرمانی
 خدا و رسول اند و مردی که مجرب باشد با کس حاجت نمی دارد و در همه حال با حق مشغول
 باشد بعد از آن فرمود در تزویج و تدریس و قضاء هر سه موانع عرفان اند زیرا که تا در
 از اسلوی الله فارغ نباشد اصل گردد چنانچه شیخ سعدی فرموده بمیت
 نقول حجاب است بی حاصلی به چو پیوند با تجلی واصلی بعد از آن

سخن در ذکر مردان مکار افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود بسیار مردان بزرگ تخییر تعویذ جب
و عدد می آریسند و اوقات خود را ضائع کنند و آریشیه ساختن خلق را میفریبند هم
درین محل شخصی عرض شست که چون کسی بیاید شود مردان مکار میگویند که این کسی
تعویذ و سحر کرده است پس بخانه او رفته چند تعویذ از گوشه خانه او کندیده بنمایند گیاره است
یا بی خواجہ شمس العارفین فرمود تا شیر جادو و تعویذ اگر کسی اثر کند تعجب نیست مگر آنچه
بعض مردمان مکار تعویذ از زمین کندیده سبب محض کذب و دروغ است
زیرا که طریقہ ایشان آنست که چند قطعه تعویذ نوشته در پارچه پوسیده بسته و رقبه
دارند و بعد از قیل قال دروغ گویند که بفلان گوشه خانه چند تعویذ دفن کرده اند چون
از آنجا چیزی بیرون می آید باز گویند گوشه دیگر کندید چون بگفتند آن تعویذ که در قفسه
خود گرفته بود بفریب در آن خاک مستر کنند و گویند این بد بیند که این تعویذ را در اینجا
گرفته بودند بعد از آن فرمود اکثر مردمان مکار میگویند که اگر کسی را چیزی
دریده شود سارق را معلوم میکنم و از اهل خانه پرسند که بکدام کس شبیه بود
میگوید چون از احوال آن جلعاب یا بنده نام آن شخصی باشیر و نهوک بر کف خود آویسند
سیاهی بر آن جوف بالیده بنمایند و گویند اینک نام دزد نوشته شد پس از آن
دزد می مشهور کند بعد از آن فرمود که بعض مردمان مکار سیلاب بر فلان کالند
و بوقت شب بخانه زمان جرد زانیه رفته بزمند و زنا کنند چون از طلوع
آفتاب آن زمان بزمین دست حست بماند و درین اثناء دعا گویند است که همه امور دنیا
که از مردمان بخار پیدا نمایند ظهور کند ام هم است خواجہ شمس العارفین فرمود جمیع فعال
و سمیه ظهور هم مفصل است و این آیت شریف بر زبان مبارک را نذا قال الله تعا
والله خير مما تشرکون پس ساکت باید که جمیع اشیا جهان آئینه خود ساخته چهره
محبوب خود مشابه کند چنانچه خواجہ معین الدین سیفر نمایند بحیث

اگر بی پروه توانی که بینی بر تو دشتن بذرات جهان بنگر که هر روز هست در شش

مرات بیست و هفتم در ذکر فرق میان فرقه ملائیه میان سائیه و با حار

روز شنبه حادث قدم اوس می حاصل شد سولوی نورالدین بکنه بولی و مهر بخش سکنه لیه و
غلام محمد در پیش و غلام احمد چه هر گانی دیاران دیگر نیز حاضر بودند بنده عرض داشت که
میان او من فقیری ثابت شاه نام معروف و مشهور متصل کوٹ نکیوالر سکونت
سیدار و روزی در مقامش بایدم و حالت او دریافت نمودم که ظاهرش از حلیه شرف
شریف مظهر او سولای لب و راز میداشت لیکن لبا به لباس صوفیانه و کلام اند
میگفت خواجه شمس العارفین فرمود شخصی بود احمد یار نام روزی نزد من بیا گفت
که یک بڑی ترقی سنگلهان تصنیف کرده ام جمله بخواند لیکن از شعرش یک بیت
یا دست به بیت صد سی چهری سی تیر وین ناگه او آج باب هین مست فقیر
کھاوند سے چھڑے پیون پینگ شراب بعد از آن فرمود که ملاستی یک فرقه
ایست که از همه نامشروعیات ترک میداند که ظاهر آن مخالف شرعین نماید و باطن آنها بوی
عرفان منور باشد هم درین محل بر زبان مبارک راند که چون در باطن ایشان شمس
عشق روشن باشد طاعت و ندامت شرم نمی دارند و این بیت شریف بر
زبان مبارک راندند قوله تمام کایکھا فون کو متہ کارند بعد از آن
پہرین ہی حکایت خواجه حافظ دیوان گفتند که هر روز از بازار معه کنیز کے و صاحبی
شراب میگذشتند مردان برایشان بدظن شدند که این فقیر غیر مشروع است چون
صاحبان حق تسلیم کردند مفتیان این عالمان شرع متین از خواندن جواز حافظ
صاحب احترام نمودند آخر الامر از اهل خانه ایشان حالش استفسار نمودند گفت که شمس
روز با و را دو ادا کار میگذشتی بعد از آن بعض عالمان در باب جاذبه خواندن آن
از کتاب دیوان حافظ قال دیدند جوالبش بهین بیا بد بیت قدم درین بار از جازه حافظ

مرات بیست و هفتم در ذکر فرق میان سائیه و با حار

در روز شنبه

اگر چه غرق گناه است میسر و به بهشت میجوید دیدن این فال جنازه خواندند بعد
 از آن حکایت خواجہ حسن بصری رحمتہ اللہ علیہ بزبان راند کہ خاصہ ایشان آید و کہ
 در حق کسے بدگمان نشندی روزی رب دریا رفت بزرگے نشسته بود و عورتے
 حسین و صراحی شرب نزد خود میداشت آنحضرت بر آن بزرگ بدگمان شدند ہمدین رفت
 و شخص در بحر عمیق غرق میگشت آن بزرگ جانب خواجہ حسن حبیبی اشارہ نمود
 کہ ازین ہر دو یکی را تو بگیر و دیگری را من بگیرم پس آن بزرگ بیکبار بخواست خود گرفت
 بیرون آورد و دیگری غرق شد و بر خواجہ حسن بصری طعن کرد و گفت کہ زین بزرگے
 خود نادان شدہ بر من بدگمانی شکستہ این مرد بد نیست و در صراحی بانوشیدہ نے
 میخارم بعد از آن فرمود بعض قلندران کہ مخالف شرع شریف می باشند
 و عاودہ عا آنها در حق مردمان قبول افتد و خود را بکرامت مشہور کنند باعث اینست کہ
 چون ایستای می بیند کہ اذانہا یا نصبت بطہور آمدہ فرشتگان احکم میفرماید کہ این ہم
 سگان در نشین ما ہستند بعبوض عبادت آنها استخانی در اندازید یعنی شمر زہد ہند
 کہ عاودہ عا آنها قبول افتد بعد از آن رومی سوی دعا گو کردہ فرمود ثابت شاہ
 فقیر در راہ تومی آید گفتم آرمی فرمود نہ طریقہ او چو نہ بہت گفتم ظاہر الباس صوفیاء
 میدار و چنانچہ پیر این بردوش و دستار بر سر میدار و اما از امور شریعہ مثل نماز و زہد
 و غیرہ معر او و مومی لب ہم دراز میدار و افعال دیگر او ہم مخالف شریعت نیست
 باز عرض داشتہم در آن روزی کہ مکان او آمد شب بہان ایجا کہ شتم امان شیرین
 نزد من موجود نہ بہان کفایت کردم گفت اگر شب طعام بودی ایشان را
 داومی خواجہ شمس العارفین فرمود بسا خوب کردی کہ از نان او احتراز نمودی زیرا کہ
 طعام او شان ہم مشکوک می باشد ہمدین محل فرمود سالکے اباید کہ از
 صحبت قلندران پرہیز کنند تا از کشش و جذبہ او شان محفوظ ماند بعد از آن فرمود

قلندری در شهر دلی بسواری گاؤی میرفت و بر نه تن و باره جا به عضو مخصوص
 بسته بود و حضرت مولوی علی حیات خلیفه توسوی را دید و گشتش کردنی الحال محبت
 او حاضر آمد گفت ندیده حاجت داری گفت هیچ حاجت نیست مولوی صاحب گفت
 نام تو چیست گفت دای حسین باز گفتند نام مرشد تو چیست گفت محمد حنیف گفتم که
 این نام سالکان سنت و آن قلند بود فرمودند شاید در ابتدا ای حال سلاک باشد بعد از آن
 به سنت قلندری منسوب گردید هم برین معنی فرمود و بعلی قلندر در ابتدا ای حال
 مولوی شیرین لیدین معروف بودند چون شراب عشق نوشیدند به بعلی قلندر پیوست
 شدند و عاگو عرض داشت که آنحضرت نسبت سلوک از که حاصل کردند فرمود اگر
 قلندر آن خود را به حبیب عجمی منسوب کنند با این قول صحیح نیست که در کتب توارخ
 نوشته است که ایشان از حضرت امام مونس کاظم فیض باطنی حاصل کرده و نسبت
 بیت هم بادشان است بعد برین محل و عاگو عرض داشت که میان ساک مجذوب
 و مجذوب ساک فرق نیست فرمود ساک مجذوب آنست که در ابتدا احوال برای
 سلوک رفته آن مجذوب شود و مجذوب ساک آنست که در ابتدا بغلبه عشق مجذوب
 شود و بعد از آن سلوک مشغول شود باز و عاگو عرض داشت که روزی بیکان فقیر
 ثابت شاه شب گذشتم و هیچکس را بنیاز مشغول ندیدم در دل گفتم عجب فقیر است
 که زره نوی اسلام نمی آید پیشوای ایشان گفت در فقر برخلاف نفس نیست و
 خواندن نماز طاهری و تراشیدن موی لب آموختن علم طاهری فائده نماند
 دهد خواجه شمس العارفین فرمود خلاف نفس که مخالف سنت رسول علیه السلام
 باشد آن هم مرد دوست چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمت میفرماید بیت
 بزم به دروغ کوش و صدق و صفا به و لیکن بیفتد از مصطفی بعد از آن
 فرمود و ساک باید بر کاری که کند مطابق قرآن و حدیث کند تا بمنزل مقصود

بعد از آن فرمود اکثر مردمان جهان خردن ترک کنند و خسیبیدن بر یک پهلوی
 میکنند چنانچه پهلوانها به حسن شود و خود را بفرقه ملائیه منسوب کنند بی دانند که فرقه
 ملائیه صفت اهل اندست است که آموزگار آنها مخالف شریعت می نمایند و فی الاصل
 براه راست باشند و در حق آنها حق سبحانه و تعالی فرموده لا یخاون لوصته لانی
 بعد از آن فرمود در زمان سابق قلندرانی بحقیقت مطابق شریعت بودند و کمال
 مخالف آن شوند و گویند شریعت امر دیگریست و طریقت حکم دیگر و حالانکه ازین هر دو
 امر هیچ خبر ندارند دعا گو عرض داشت که از رندی شنیدم که این وضو و نماز ظاهری
 بیکار آید تا آنکه نماز حقیقی حاصل نشود که مراد وصال دوست است و شمس العالی
 فرمود بجان حصول نماز حقیقی از نماز ظاهری که مقدمه دست باز ماند و نمی دانند که
 خدا تعالی در باب صلوٰه امر ظاهر فرموده پس چون شخصی نماز ظاهری حسب الامر
 او کند یقین است که تهته به تبه بصلوٰه حقیقی مشرف شود باز دعا گو عرض
 داشت که رندی بفقیر ثابت شاه ملاقی شد مگر ذکره خواجه توسوی درین آگفتم
 آنحضرت در زمان خود شیخ کامل و مکمل بودند گفت خبر مردی بود که عالمان و
 فاضلان او ربیعیت خود آوردی گفتم آیا هر کس که عالمان را تلقین نماید مردی کامل
 نمی باشد گفت خیر فقر امر دیگریست خواجه شمس العارفین فرمود که عالمان دین
 شیرین دارند و زنجیر محبت در گلویشان انداختن کار مردانست پس دین
 محل فرمود که وقتی حافظ جمال اصحاب ملتانی بخدمت حضرت خواجه قلیچ السلام
 محاروی اند رسید و حضرت موصوف نزد و شرف خود بر کناره نخل نشسته بودند حضرت
 قبله عالم فرمود چه حاجت داری از کدام جا آمدی گفت درویشی ملتانی ام باک
 محبت دارم فرمود خیر اگر او غالب مدتر بر دو اگر برین میان غالب شدیم شمار از و را کنم
 برو در مسجد بانشین من هم در پی تو می آیم چون حضرت قبله عالم بجان خود آمدند و احوال

در قلندرانی سابق و حال

در حافظ جمال صمدی

پرسیدند و در ایشان آستان گفت آن شخص مردی فاضل کامل است پس آن
 طلبیده فرمود چه آنوقت خود را حاضر نکردی گفت تر می‌دیدم که بعضی فقره‌ای را حقیر
 میدانند لهذا بجنود ایشان رخ در آب پوشیده داشتم و فرمود آن کسان که علمایه بنظر
 حقارت ننگند ما را ایستاده ایم بلکه عالما را نائب رسول علیه السلام و صفایان فقره‌ای
 بعد از آن فرمود شخصی روند در اینجا آمد و ریش خود را بر شایسته شخصی گفت که
 چهار ریش ترا شکی گفت آیا خدا می شماریش دارد من گفتم پیغمبر را ریش میدارد
 گفت این همه منظر است باز گفتم ما قابل منظر پیغمبر نمی‌گردانیم که خود را در هر
 منظر منسوب کنیم و همه افعال غیر مشروط را استعمال کنیم باز گفتم آیت خاتمه عوینی
 را چه می‌گوئی پس لا جواب بعد از آن فرمود قلندری در شخص پاک پیر بنجد است
 حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر آمد و پهنک در تناری انداخته با جواب می‌سپید
 حضرت گنج شکر فرمود ای مالائک بدین منشیات مشغول شدی پس جانب
 حضرت بنظر که اینیت دید و قلندری را بر داشت گفت بگویم کس بر نعم فرمود باین
 دیوار بن چون بزد همه دیوار بسیار گردید نمود بانه من بده الماستدرج
 بعد از آن فرمود مردی جوگی بنجد است حضرت گنج شکر آمد و گفت اگر گرامی دار
 بمن نما آنحضرت بکر بیهوایر و از گرد و بگرد مکان خود گردیده باز بسجاده خود آمدند
 بعد از آن جوگی بیهوایر دیو خواجه صاحب فرمود گردش بکن گفت این مکان خدام
 پس شمسار شده عاجز ماند بعد از آن فرمود که این چنین تاثیر کرا و ایشان صادر
 شود مگر عبادت آنهاست که حق تعالی ابر عبادت کسی ضائع نمی‌کند بعد
 از آن فرمود افعال و اقوال قلندران ظاهر مشابه بافعال صوفیان می‌باشند اما
 در باطن مخالف چنانچه صوفیان در وقت قلب سعی مینمایند و قلندران جهت تساوت
 دل بیکوشتند صوفیان بسجاده ادبوست آهومی سازند تا وقت حاصل شود

و از در کعبه

و از افعال قلندران

زنی فلان محرم خردگوش نه خرد فرمود اگر بطریق تقوی می خورد بهتر است والا
 از فقر و افقش سمره شود الگانه هم برین معنی حکایت فرمود بزرگے بود که محرم
 خردگوش نمی خوردی شخصی او را گفت چرا نمی خوردی گفت چیزی که در حق او احدی از
 بزرگان این مکتب حرام گفته باشد از او پرسهز باید کرد و در باب حرمت خردگوش حضرت
 امام جعفر صادق فتوی داده است یا بران این احترام بنایم بدن عرض داشت که
 بعضی تو مسادات در حق حضرت امیر معاویه عقیقتا و درست نمی دارند و بنمره
 عداوتیان حضرت علی کرم الله وجهه می شمارند و آنچه شمس العارفین فرمود تا آنکه در حق
 جمیع اصحابان عقیقتا و درست ندارد و ایمان او کامل نباشد خدا تبارک و تعالی میفرماید که
 جنت بر تخت های مریز نیکینه ده مقابل شسته باشند قوله تعالی وَتَرَحُّنًا مَافِي
 صُدُورِهِمْ مِنْ خِلَافِ جُنَاحِئِهِمْ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَرِئَاسًا بَيْنَ مَفْضِلِ نَفْسِهِمْ هِست که
 حضرت علی کرم الله وجهه میفرماید که خلجه و زیر سهره من بر تخت های بهشت مقابل
 نشسته باشند پس ازین جهت معلوم شود که فیما بین حضرات مذکوره هیچ وجه عداوت
 نیست زیرا که اگر مخالف بودی باین مرتبه شریک خود ساختی بعد از آن فرمود
 چون غزاینا بین هر دو فرقه اهل اسلام شروع گشت خلجه و زیر سهره ثانی
 مقابل حضرت علی بود و شخصی از لشکریان او سر مبارک حضرت زید پرید پیش حضرت
 علی حاضر کرد آنحضرت فرمود صد افسوس که چه پدر دمی من این دشمن خود است
 بعد از آن فرمود وقتی از امام محمد باقر پرسیدند که در حق حضرت ابابکر صدیق
 حضرت عمر رضی الله تعالی عنهما چه گوئید گفت من او شان را دوست می دارم و
 خلیفه وقت میدانستم گفتند این قول سبب تقیه میگویی فرمود اگر تقیه گفتی سلطان
 وقت را که مخالف دین است یک گفته بعد از آن سخن در ذکر احمد خان بلوچ
 سکنه دژ و رتبه مقرر مکان افتاد فرمود ابتدا ای حال بد مذہب نقصی نظیر بود و از محال

خواجہ توسی سنگیہ پور و گنجدست آنحضرت آید بجز صحبت آن حضرت محقق و
 باطل از باطن و بیرون نیست و یقین خالص و ارادت صادق بجناب حضرت
 خواجہ توسی عرض داشت که مرا به بیت خود مشرف کنند حضرت صاحب خاشاک
 ماند باز روز دوم عرض کرد خواجہ صاحب بزبان سبک راند قلت باز روز سوم بجز
 کمال عرض حال بیان کرد چون دست نهد از عقیدہ فاسد باز آمد بہت بدبخت خود
 مشرف گردانیدند و او را وادکار موافق حال او ارشاد فرمود و بعد از آن در مسجد
 خواجہ توسی بخدمت مولوی صاحب مکہ دوی آمد و مولوی صاحب حال در پرستش
 پیش ازین در مذہب شیعہ بودم و با صدوی ہم مذہب تیر بیت کردہ بودم لہذا بجز
 حضرت صاحب مذہب باطل موبہ کردہ بایشان بیعت کردم مولوی صاحب فرمود کہ
 مرد ہوشیار باش و او را وادشغال کہ از تو تعلیم یابد بگذارد و او را دانا مشغول
 باش این سخن در دل او گران آمد و بخدمت حضرت صاحب عرض داشت کہ خد سہ
 قرآن مجید و او را دیگر از بزرگی ارشاد یافتہ ام اگر فرمان باشد بخوانم فرمود بخوان گفت
 مولوی صاحب مکہ دوی میگونی کہ او را ویشکی را بگذارد و بفرمان شیخ خود ثابت قدم
 باش خواجہ صاحب فرمود حق یگویند کہ نزد مشایخان طریقت ہمین حکم است پس
 حسب الارشاد او را و سابقہ گذشتہ بظاہر آنحضرت استقامت نمود و بعد
 از آن خواجہ شمس العارفین فرمود درین ایام من نیز در توسہ شریف مقیم بودم از
 خان مذکور احوال مذہب نقض پرسیدم و گفتم عجب حیرانم کہ قوم افغان مذہب
 رفض دہل شوند گفت قول ایشان حق است کہ صورت نیست کہ جد بزرگوار
 من از قوم افغان بود و بآزنی از قوم بلوچ نکاح کرد و او شیعہ مذہب بود بعلیہ
 محبت او ہم مذہب دشد چون بوسطہ میان مذہب شیعہ بگذشت لہذا این بنیاد
 مذہب با و اجداد صراط مستقیم دانستہ بچند مد کہ بوسیلہ خواجہ صاحب از میان جہل شد

بعد از آن فرمود فرقه روافض و غیر متقلد افعال و اقوال خود را مطابق نص و حدیث شمارند اما اقوال آنها باطل است زیرا که این هر دو فرقه منکر اجماع و مذہب اند
بعد از آن فرمود که اهل رض میگویند که حضرت علی کرم الله وجهه و جبرئیل علیهما السلام در دل پوشیده و شهنشاه را با سبب اوست و دشمنان ظالمی که در دین موجب گمان ایشان در شجاعت حضرت علی نقضان لازم می آید و دیگر آنکه میگویند معاذ جبار که فی الجمله حضرت علی کرم الله وجهه و امیر معاویه واقع بود محض بر طلب خلافت سبحان الله آن کو چشمان نمیدانند که اولیا الله که خاکبوسان ایشانند دنیا را چون مردار و دمه اند و پیر سر نیز کنند و ایشان با وجود آنکه مقتدا می رین و پیشوای اهل یقین بودند چگونه در طلب این مردار جنگ جدال و خون ریزی اختیار کنند بعد از آن فرمود عجب حیر نیست از فرقه شیعه که در حق چنین شیر مرد و بهادر لفظ امانت میگویند که خلافت حق علی کرم الله وجهه بود یا ران دیگر نزد خود گرفت و خواجه شمس الغارفین فرمود لعنت باد بر پدر و ذریه گویان سید بنی هاشم که در گفت که بر پدر و ذریه گویان چنان لعنت میگویند فرمود پدر و ذریه گویان هم دروغ گماشد و حق او عوض داشت که این قاعده بمیان حضرت نوح علیه السلام و ابراهیم علیه السلام نمی شود فرمود این امر در آنکه گوید که این قاعده کلیست که اولاد به مذہب الدین خود باشد بعد از آن نیز بیت زبان مبارک را بدینیت زمانه نیاز چوب زنا کاره :

بعد از آن فرمود در شهر کلنو نواب شیعه مذہب بود روزی شخصی بحضور او عرض داشت که در خواب دیدم که لشکر عظیم الشان می آید از شخصی حال ایشان در میان نمودم گفت این لشکر حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه است و پس آن لشکر قلیل می گویند گفت آن لشکر کدام است گفت حضرت علی کرم الله وجهه است و پس آن شخصی با چندین نفر می آید گفت این کدام است گفت این حضرت رسالت پناه صلی الله

ف
اقوال اهل
روافض

ف
ذکر نواب
شیعه مذہب

علیه وسلم است و بعد از آن شخصی خست به حال و سببی مانع و پراکنده در دست گرفته
 می آید گفتیم این کدام شخص است گفت این حق سبحانه و تعالی است چون نواب
 کیفیت خواب او بشنید غضبناک شد و گفت ای نادان پروردگار عالمیان را نه خیر
 و خیر است گفتی این نادانی و حقارت در عقاید ایشان است نه در عظم قاصدین که
 در میان رسول علی السلام و خلفای اربعه و غیره صحابه اولا و تفریط میکنند پس نواب
 صاحب سار شد بعد از آن فرمود آنچه در میان حضرت علی و امیر معاویه و غیره
 و خصوصت واقع بود از روی اجتهاد بودند از روی عناد و اگر چه از جانب امیر معاویه
 خطا بود لیکن در کتاب اصول و فقه نوشته است که فعل مجتهد اگر خطا افتد تا هم
 از یک نواب خالی نباشد بعد از آن سخن در لعنت یزید افتاد و حاجه شمس العارفین
 فرمود لعنت بر یزید نزد آئمه دین ختلاف است امام شافعی رحمه الله میفرماید هر کس که
 رسول علیه السلام را دال در ایداز رساند و بی تعظیمی کند ملعون است و امام عظیم رحمه
 الله میفرماید اگر چه افعال و اقوال یزید در شان حضرت امین از حد بیرون افتد
 مگر این همه از باب کبیره اند و مرتکب کبیره ملعون نمی گردد و دیگر اگر کسی
 کاذب باشد از اهل لعنت جایز نیست چرا که احتمال است که شاید خاندان او با یان باشد

مرآت نیست و نهم در ذکر علم حضور و مذمت منجمان عالمیان با نقص و حقه
 روز و شب سعادات صحبت حاصل شد سید جمال رشوی و سید فضل شاه
 یا زان دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر نجوم انما و حاجه شمس العارفین فرمود بر عمل نجوم
 عباد نباید کرد بعد از آن اهدرین معنی حکایت فرمودند که چون حضرت امیر المؤمنین
 عمر بن خطاب بهشت شام مع کاروان وان شدند منجمی گفت که در میان سنازل
 ایشان از مصائب راجع شوند چون چند سنازل طی نمودند بهمان مصائب گرفتار
 شدند چون با بنجامه آمدند منجمان بطعن گفت اگر سخنی نزد خود مقرر نموده ای چرا چند

در کتاب سار شد
 در کتاب سار شد

مرآت نیست و نهم در ذکر علم حضور و مذمت منجمان عالمیان

در کتاب سار شد

ضرر کشیدی ای سیر المونین عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت اگر حضرت پناه صلی الله
 علیه و سلم منجم مقرر نمودی من غیر دشتی بعد از ان این حدیث بر زبان مبارک
 راند لَوْ كُنَّا لِحَمْدِكَ لَمُنْجِمٌ كَأَنْتَ لَمُنْجِمٌ بعد از ان
 بهرین معنی حکایت فرمودند که چون شاه هند جهت فتح طوران غربیت کرد و بخاک
 گفت از علم نجوم معلوم شود که بادشاه هند در ملک طوران خواهد مرد و شاه زاده او
 صاحب آن لشکر و پس در اندک مدت شاهزاده او بر دوشاه هند ملک طوران تسلط
 کرده و در دار السلطنت خود آمد بعد از ان فرمود در قال به تاویل نیک باید
 کرد بهرین معنی فرمود که نواب سعد الله خان رام پوری در خواب دید که با ننگ
 کشتی کردم و در اوقات دم چون از خواب بیدار شد و زیران خود را فرمود که خوابی
 دیدم و خود را بیدار کردم و آن اینست چون زیر آن ننگی افتاد و گویان ملک زمین
 شد من یقین است که فتح تمام من خواهد شد بعد از ان لشکر خود را آهسته کرده و جنگی
 جنگ نمود و خدا تعالی حسب عقدا و او بران فیروز می و او بعد از ان بختی سخن
 و ذکر علم جفر افتاد و خواجہ شمس الدارین فرمود کیفیت نقش چند در صد نیست که
 بادشاهی بود و خجاک نام دو چهره شبیه خجاک نبود که دندان او مادر زاد بود و در
 اندک مدت بر احکام شاهی قادر شد و تخت شاهی جلوس نمود و دو بار دشت
 ناک بر دوش او پیدا شد و در همیشه او را در پنج و الیمید شدند و غذای آنها
 یک نفر و زمره مقرر بود حتی که بسیار مردمان جهت غذا آنجا او کشند و اکثر مردمان
 از ناک و بیرون رفتند مردی کا و انام قوم حداد و در علم جفر نهایت کمال بود چند
 نفر همراه خود کرده در غسار بنشست شاه فریدون را گفت اگر جنگ
 خجاک میخواهی باشی به و بدیم الغرض فریدون تیاری جنگ نمود و چون نیامین
 مقابله شد کا و حداد و نقش ناکان بر آن محافلت بر زبان خود اندازند نوشتند

بر نشان جنگی ستاده گردید که ضحاک قوت داشت جنگ نمود مگر بران غالب
 نشد و شاهزاد و برکت آن نقش فتح یافت بعد از شاهزاده آن نشان است
 بدشت سلطان سکندر رسید و همچنین از سکندر بنو شیروان رسیده
 بدشت نیز دوزخ آمد و هر یک از این فرزند گردانید تا آنکه گران قیمت شد و در وقت
 جنگ حضرت عمر رضی الله عنه آن نشان پیش ستاده جنگ شروع کردند و حضرت
 علی که ماسد وجه نیز در آن جنگ آمده بودند و چون فیما بین متقابل شد شروع گشت
 حضرت علی نقش صد در صد را یک خانه این را نمود و بر نشان خود بسته متقابل کردند
 برکت آن بران فتح یافتند و آن نشان اعارت کردند به بدرین محل
 و عاگو عرض داشت که جمیع اسباب سلسله چو پشته نظامیه و حضرت رسالت پناه صلوات
 علیه وسلم تا اسم مبارک ایشان مع اسم ذات که است دست بحساب با بجمع نموده
 بنقش مخمس پور نمودم و خواجہ شمس العازمین فرمود قاعده جفر سیدانی گفتیم نوشتن
 نقس مربعه و سلسل تا صد در صد از والد بزرگ و از تعلیم یافته اسم پس آن نقش را
 مطالع کرده بعضی شخاص را بنوشتن آن اجازت دادند و آن نقش مخمس اینست
 برای جمیع حاجات نوشته استعمال کنند محراب

۲۴۶۰	۲۴۶۳	۲۴۵۶	۲۴۶۹	۲۴۶۲
۲۴۶۱	۲۴۶۹	۲۴۶۲	۲۴۶۰	۲۴۶۱
۲۴۶۴	۲۴۶۵	۲۴۶۱	۲۴۶۱	۲۴۵۹
۲۴۵۱	۲۴۶۶	۲۴۶۴	۲۴۶۴	۲۴۶۵
۲۴۶۴	۲۴۵۴	۲۴۶۰	۲۴۶۳	۲۴۶۶

بعد از آن بهرین محل و عاگو عرض داشت که اکثر مردمان بر کاجا خورتنه

حباب گفتند چیزی ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود در باب نوشتن تعویذات
 در جبهه شتر است اکل حلال و صدق مقال چون زمین هر روز صفت عامل باشد
 هر چه خواهدی بنویس بعد از آن کتاب مرقعه و کنگول عنایت فرموده اجازت دادند
 بعد از آن برین معنی حکایت فرمود که روزی حضرت خواجه گنج شکر جانب
 پهنه وستان میفرستند شب در خانه مردی دهنقانی آمد آن شخص عرض داشت که بلیه
 من بدر دزد لاجارست چیست ارشاد فرمایند خواجه گنج شکر این بیت نوشته و
 بلیه مرا جاشد خرم را نیز جاشد به زین دهقان اید یا نه زاید بهر و بر آید فلج
 زاید زین او خلاص شد باز فرمود مردی شیر شاه نام حوالی ملتان سکونت میداد
 اگر کسی حاجت مند آید بی این عبارت نوشته وادی کان پهلوی سوان آئی
 مقصود او بر آید بعد از آن فرمود عالمی بخدمت آنحضرت عرض داشت که برای
 رفع حاجت چیزی فرمایند فرمود یا حاجی یا حاجی یکاچه بخوان آن عالمی صحیح کرده یا حاجی
 یا قیوم بخواند بعد از چند مدت پیش آن بزرگ شکایت کرد که کار من بیرون نیامد
 فرمودند شما صحیح میخوانید یا غلط میخوانیم اگر همان طریق بخوانی کار تو خواهد شد چون
 باز حسب الامر آن بخواند مقصود او حاصل شد بعد از آن فرمود تا شیر دزدان ست
 نه در کاغذ تعویذ فقط بسم الله کافیست بهر کاری که خواهی بنویس بعد از آن
 بخشی سخن در ذکر عملیات افتاد خواجه شمس العارفین فرمود خلفای حضرت خواجه
 معاروی بسیار اوزانها هر می مثل خرب البحر و زریانی میخواندند اما حضرت ما
 بجز در دو مستغاث و دلائل الخیرات و منزل قرآن شریف دیگر اوزانها هر می کمتر
 میخواندند و اکثر اوقات بمراقبه میگذاشتند انگاه فرمود اگر عالمی بحدود آنحضرت
 آید می پاره ویشان هستان گفت که این شیطان بیرون کنید از شماست او
 محفوظ باشیم بعد از آن فرمود عالمی سوره یس شریف بخدمت حضرت مولانا آید و

گفت بر بخت عمل سوره نیس و زور میگیرم در آن ایام شخصی را مال و زودیده بود
 بنیست آن حامل عرض داشت پس آن حامل خدای خود استعمال کرد و هیچ اثر آن نماند
 نشد و وقتی در قریه بکشد شریفی بان حامل ملاقی شدیم و گفتم شمره عمل خود را گفت از
 آن روز به بخت خواجه توسوی هیچ اثر عمل من باقی نماند و توبه کردم بعد از آن
 فرمود وقتی خواجه توسوی ذکر حضرت شاه محمد غوث گوا میری میکرد و او را بلفظ تحسیر می
 فرمودی ازین تحسین تعجب بماندم که پیش ازین عالما از بهر تضرع و التماس امر روزی باب پیشو
 عالمان آفرین میگوند این را زرد دل بیدار شستم روزی کتاب خواجه غوث شریف شاه
 غوث مطالع میکردم که علی جهت عهد نوشته دیدم و طریقه ذکر و تعویذ او بیان کرد که چنان
 حجره و فلان وقت فلان بخوابد و علی بن القیاس آن سخنان شرائط بیان کرد
 بود که مفید و هر کس پنج و که بر آن عمل باشد هرگاه که برای حصول برین چنین امر حقیر
 مشقت ضرورت پس بر حصول قربت به الارباب چه قدر سخت و مشقت باشد که در
 پس و هشتم که شاید این سخن شاه محمد غوث پسند خاطر خواجه صاحب مدد باشد بعد از آن
 حکایت شاه محمد غوث بر زبان مبارک راند که روزی سلطان قیامت با وزیر خود گفت
 او شاه محمد غوث میرسم چنان تدبیر شود که از او ایمن باشیم گفت مصلحت نیست که
 از او بگویم تا ازین جا برود و اگر فقیرست برود و اگر عامل باشد نزدین از احکام و او ند
 که ازینجا برود و بجز و شنیدن حکم مع و بستن که چه نمودند چون آن واسطه با مشعل
 او را دیدند گفت همنوز از او اندیشه ناک ام که شاید با من مخالف شده و ضرر رساند در آن
 حال حکم داد که با او متحاله کنید چند افواج برای جنگ بفرستید تا آنکه فیما بین متحاله
 شروع گشت و چون هر شخصی از جانب شاه محمد غوث قتل شدی خامی گفتم که فلان را
 و فلان برادر زاده و فلان خواهر زاده و فلان درویش خادم ایشان کشته شده هیچ
 سختی حتی که غلبه افواج با دشاهی شد و در پی مستورات ایشان شدند و در گوشت و گوشت

شاه محمد غوث

و معتبر ایشان، ابره قیسی منسک بود شخصی لشکر سے حملہ کرده ہر گوش برید و آن دختر
را پیش شاہ صاحب دخت بجز و دیدن حال و بر جہیمہ آنحضرت آثار غضب ظاہر شد
چیز سے خوابندہ دعوت مہر کزد و جانب لشکر شاہی روی آوردہ از زبان بکا فرمود
اقتیل یا سرخیچ ہر لشکر یان یک فاع قتل شدند بعد از ان بغوض این گناہ در غار
دوازده سال با ستغفار مشغول شدند بعد از ان فرمود بنام آن حضرت برآ
گذا لیری چندین جاگیر انعام کردہ بود و وقتی راجہ مذکور غلامے بیش قیمت بر قبر دے
انداخت شخصی از مجاوران آن غلامے بزنے فاحشہ برای از ساختن او داد
چون این خبر راجہ شنید خشمناک شد و آن جاگیر را ضبط کرد بعد از ان فرمود
بسبب کثرت مردمان قتل متعل حاصل نشود و اکثر آدمیان طالب عملیات
میباشند ہمدین محل مولوی معظم دین عرضداشت کہ بسیار مردم از امور شہر
اعراض نموده و گرداب دنیا غرق شوند و این بیشیخ عطار بزر زبان و راند
بیت اسی از دمی در کشیدہ مبارز آمدہ مدد خلقی با این طلسم گرفتار آمد
و باز گفت مولوی جامی این بیت را شرح نموده است بعد از ان خواجہ شمس الدین
بزر زبان مبارک راند کہ شیخ بہا والدین اللہ در شہر بلخ سکونت می داشت وقتی
روانہ شدہ بنیشاپور رسیدند و سپہر و جلال الدین انجند مت شیخ فرید الدین عطار
حاضر کردند و آنحضرت در حق او دعا کرد و اسرار نامہ تصنیف خود نیر و اند چون پند
رسیدہ شیخ بہا والدین نقش بند را خبر رسید ایشان از در خانہ خود پرورند و پاسے
مبارک بہا والدین ولد یزاتہ شویانیدند بعد از ان فرمود مولانا دم نیر و صف
شیخ عطار فرمودہ بیت عقل ہر عطار کا گھہ شد از دہ لجلہ ہار بخت اند را آب جو
بعد از ان دعا کو عرضداشت کہ عالمی قصیدہ بخوشیہ مر از شاد نمود و چگونه کنم خواجہ
شمس العارین فرمود حضرت مولانا خواجہ توسوی بخواندن عملیات منع فرمودی اگر

بطریق شوق قصیده بخواند بآن نیست بعد از آن فرمود ساکت باید که در عملیات
 اوقات خود را ضائع نکند که مانع وصول حق اند مقصود اصلی آنست که از یاد خدا
 تعالی هیچ وقتی خالی نباشد که سعادت دارین رین مندرج است چنانچه بزرگ
 فرموده بیت پس از سیالین معنی محقق شد بچاقانی که یکدم با بنده بودن بزرگ
 ملک سلیمانی بعد از آن فرمود در وی عامل عبد الحکیم نام بخدمت خواهد تو سوسو
 آمد و عرض داشت که اگر فرمایید چیزی از عملیات خود بنمایم فرمود هر چه دانی بکن پس
 آن عامل نقشی نوشته زیر را انگشت بای خود و نهاده و فی الحال شخصی جانم لنگی بدو
 نهاده حاضر شد و گفت اگر ایشان را حاجت نماند غیره باشد تیار کنم گفت بروم حاجت
 نیست هنوز بخانه زبیده باشد که باز همان نقش زیر را انگشت نهاد و فوراً حاضر شد
 گفت اگر حاجتی مناسب این بنده باشد فرمایند گفت هیچ حاجت نیست پس آن شخص
 خانه رفت باز رسوم بار نقش مذکور زیر پای نهاد و باز حاضر شد در وی ترش کرده لنگی خود
 پیش آن بنده داشت و رفت پس عامل مذکور بخدمت آنحضرت عرض داشت که این
 تاثیر عمل من است فرمود ای عامل اگر کتاب عملیات میداری بیا عاملان بسیار شنود
 شده کتاب خود بخدمت آنحضرت نهاد و خواه صاحب روست گرفته اول و آخر او در دست
 نموده پاره پاره کرده در ویشی را دو و فرمود که این او دریا بیند از تماشای او باقی نماند
 باز بسوی عامل متوجه شده فرمود اسی عجب حکیم از این عملیات تو به کن و در عبادت
 حق سبحانه و تعالی مشغول باش این بزرگی چند روز را در پئے و بهات فاسد و
 عملیات باطله ضائع کن پس حسب الارشاد آنحضرت تو به کرد و به بیت ایشان شرف
 شده باید حق مشغول گشت بعد از آن مختصر سخن در ذکر مذمت حق تعالی و شخص
 عرض داشت که نوشتید آن حق چه حکم دارد و خواه شمس المعارفین فرمود بعضی علما
 در باب او کرامت نوشته و بعضی صاحب و اکثر صلحا متقدمین متاخرین نیز از این

فرمود

فرمود

احتراز کرده اند بعد از آن فرمود اندرون حقه کش سیاه میکرد و این بیت
 زبان مبارک را نذر بیت حقه بین الیاء اندر سیاه بود کونی نه منتهی تان گنگه گواه
 باز فرمود مصلحی را از حقه کشیدن بسیار احتراز باید کرد زیرا که بسبب عفونت لایق
 عبادت او ذراتش شود و ملائکان نیز از او بیزار شوند چنانچه حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و سلم اصحاب کرام را میفرمودی سیر و پیاز خورده در سجد نمایند زیرا که
 مایه جیه این علم گاهی گاهی معالیه شود پس ای درویش بوسی حقه از بوس
 سیر و پیاز کمتر نیست بلکه زیاده ترست بعد از آن فرمود کشیدن حقه بعض اهل
 علم به بدعت منسوب کنند و بعضی به کار و تحریر یا نادانان حاصل همه بدیهاتست زیرا که
 آنقدر که کسی حقه نوشد همان از یاد حق باز بماند و هم در دین او بوسی قرار گیرد و لذت
 او را و او کار منقص شود بنابراین مردان تقیاسم از آن نفرت کنند و دیگرانکه یاره
 حاجی آمد بر گرد و دنی بسته بر دهن حقه بهینند و آب آن تر شوند چون حقه کشان
 با نهار و بزمه دست مالیده با من خود بزنند و بهمان جامه نماز بگذارند که دست
 کرد و همچنین جایی که حقه باشد اکثر مردمان چها ل جمع شوند و بسیار اقوال غیر مشهور
 میگویند بعد از آن فرمود مولوی غلام رسول گروئی جایی که حقه دیدند
 بسیار بار آثر اسلام داندی و گفتی ای خبیث برای خدا از من دور شود و روزی
 با دشان ملاقی شدیم و گفتیم باعث چیست که از او بسیار پرهیز کنی گفتند امام نمم
 گناه نیست هر جایی که حقه باشد احتمال است که پوست هم باشد و چون هر دو جمع
 شوند احتمال پنج و هیون هم باشد و چون هر سه جمع آیند گمان شراب کما و هم
 باشد علی نه القیاس در گرد و آب گناهان گرفتار کند و دل حقه کش سیاه گردد
 و سیاهی گناهان بر دل غلبه کند و نور ایمان از او بر طرف شود و چنانچه بزرگی فرمود
 بیت غیر گناه و نکلیست بر مرآت دل دل شود زین زنگها غوار و خیل

اگر با نذر داری که گناه است
 حقه کشیدن را سیر و پیاز خوردن

بعد از آن فرمود مروی عالم در شهر جنیوت سکنت میباشند و آن هم حکایت
 و با کثر اهل علم و باب حقه بحث میکردی و غالب آدمی اتفاقاً در موضع شیخ جلیل
 آمده بکمان شیخ محمد غوث آقامت نمود آن مروی صاحب کرامت بود و حق
 کشی را کرده میداشت آن عالم غلام خود را گفت حقه تازه کرده بیا حساب الحکم تیار کرده
 پیش قاضی نهاد و چون هم در کشید آواز نیاگفت این ابا در دست کن باز بخونی
 اندرون فی خفا کرده بیا و تو ما هم آواز او بیرون نیاگفت برای بحث حلالیت
 حقه آمده بودم اما بچشم که ایشان بکرامت آواز او نپند کرد اگر آواز عالم سخن گفتند بحث
 کردمی چون خانچه طعام پیش قاضی صاحبان و ندر برای دست نمیداد آب جلابی
 آنحضرت فرمود بهین آب حقه کافیست قاضی صاحبان این امر شرمسار شدند
 و توبه کردند و گفتند که خداوند ابا را در حقه نخواهم رفت بعد از آن فرمود که در شهر
 چشنگ دواچی آن همه مردمان چه سیال و چه سید شیعه مذاهب هستند و قاضی آنها
 سیال سنت جماعت بود عجب کار خانه الهیست که قاضی بذهبت بگرفت
 بذهبت بگرفت بعد از آن این چند ابیات بر زبان مبارک اندر ایستاد

مرویی سائین مرشد کولون طالبا کنند رنگ	و بهان یونونی فوندا دوری بکند سر بکند رنگ
چو پوچک تا کو بکند اجلاس نال رنگ	و کی کنجری لولی گشتی زرقا حاش زدی رنگ
صاف تراشی تر سر و دهری اگدا و باغ رنگ	بند تراگی هتبه کلابه بک لومی دی رنگ
مرا نشانی چکی کمر اکھین بعل رنگ	نا پیون تا بنگین با بون جان پیون رنگ

باقی ابیات بسبب طوالت کتاب گذاشته شد
 بدست صحبت بخیار و ملازمت و شامت اعمال مجربند آن
 شب یکشنبه سعادت صحبت حاصل شد مولوی سلیمان محمود و از نوئی و سید
 اسیلوی و صاحبان و شجاع الدین صاحب احمد دین ویش و یاران دیگر نیز حاضر بودند

سخن در باب مخالفان شریعت افتاد شخصی عرض داشت که مردی بپندهند مرا
گفت اگر در حلقه با نشینی عرفان خدایتعالی بر تو کشف گردد احوال هر چه فرماید
بجا آید خواه شمس العارفین فرموده این چنین شخصی هرگز نباید رفت بلکه مسلمانان
اگر در نوشیدن پنج دوپست و غیر مشروبات مشغول بنیاد آنها نیز احقر آید
کرد بعد از این شخصی عرض داشت مردی که بمحل اهل دنیا بنشیند بزمه دانش شناس
شمرده شود و دیگر فوائد نیز میاید خواه شمس العارفین در جوابش فرمود خواه تو سوی
میفرمودی شخصی که بمحل اهل دنیا می نشیند از یاد حق تعالی غافل میاشد و در روز

قیامت نیز همراه او حشر کند چنانچه در حدیث آمده میحشر الماعلی دین خلیل
بعد از آن سخن در نسبت مخالف مذہب فاضلات با نوحاضر بود عرض داشت
که سید حبشه جمال پوری نسبت پیغمبر و بطلان طریف میخوانند و حال آنکه آن مردی
لائی نسبت نیست خواه شمس العارفین فرمود اگر منافست چه نسبت کند باید که از
پیغمبر بگریزد که پیوندی با مخالفان دین میان میدارد و بعد از آن این مقوله بر زبان
مبارک راند مقوله چندی آن تھے ماسی بکشد ایری تے جاسی بعد از آن
فرمود ملازمت مردان غیر سلام نقصان دین میدارد بلکه از ملازمت اهل سلام
نیز پرهیز باید کرد زیرا که این هم من وجه نقصان دارد که اختیار خود در قبضه دیگر باشد
بسیار زمین باعث دلالت حق تعالی ثابت قدمی تواند شد بعد از آن
برین معنی حکایت فرمود حاکم دیر اسمعیل خان عادل اهل انصاف بود علی غلام قادر
نام را پسر ملک خود حاکم کرد و فرمود که جمیع احکام حکومت مطابق شریعت باید کرد و
خراج زمین حسب ریعت باید گرفت چون که عالمی تند خو و سخت مزاج بود بر ریعت
آیین ظلم نهاد چون اسمیر بگور ازین مر واقف شد از اعزول کرده شخصی دیگر نیکو و صبا
وین مقرر نمود چون آن شخصی نیکو فرجام را وقت مرگ نزدیک رسید گفت نام من را

بگویند

ف

حکایت

دیر

دفتر ملازمت او قطع کنید از نگاه فرمود با وجود حاکم عادل و اهل اسلام از ملازمت
 تو به کرد و نام خود را در دفتر آن موقوف گردانید بعد از آن فرمود اکثر مردمان شهر
 نوکری برای حفظ نفس نه گذاشتند و گویند اگر نوکری نداشتیم از کجا خوریم و برحق تعالی
 که رزاق جمیع مخلوقات است توکل و اعتماد نمی دارند بعد از آن فرمود مرد
 سرشته دار بزیارت حرمین شریفین مشرف گشت و چون مراجعت کرد باز بکلمات
 سابق بجال شد روزی بمالقاتی شد گفتیم عجب یک ریست که بزیارت حرمین شریفین
 فائز شده باز نوکری کفار میبگفت اگر کنم چه خورم گفتم مردان دیگر از کجا میخورند
 بعد از آن حکایت نواب ظفر خان ملتانی بزرگوار مبارک ماند که چون بنیامین سر
 کمر یک سنگه و نواب صاحب مصر که در ملتانی نهاد و اکثر مردان جانبین کشته شدند صرف
 چهل تن غازی همراه نواب صاحب قتی ماندند بعضی امیران بحضور نواب صاحب در حوت
 نمود که سر دار کمر یک سنگه برد و زاده نامی شصت تاده است اگر ایشان استقبال
 کنند تا مایان در من باشیم نواب صاحب پیش خود در دهن گرفته فرمود فوس بناتقص
 فخم ایشان که باین شین روضه مبارک سرور عالم صلی الله علیه و سلم جار و گشتی کرده
 ام اگر پیش کاغذ بهرام سنگون کنم بر ذی قیامت بحضور حضرت صلی الله علیه و سلم چه جواب
 گویم بعد از آن فرمود آن خان قنطران و حاجی الحرمین شریفین بود و در دل اراده
 شهادت نیز میداشت آن هم حاصل شد بعد از آن قاضی فیض احمد حیاچی
 عرض داشت که این بنیامین اکثر حلازمت میدارد و بارها منع کردم اما باز نمی آید و چه
 شمس العارفین فرمود در مسلمانان باید که از ملازمت پرهیز نمایند و اگر حاجت باشد ملازمت
 اهل اسلام کند بعد از آن بنیامین عرض داشت که نصیحتی فرمایند تا بکار آید فرمود که باید که صحبت
 صانعین حاصل نماید و صحبت همسایه چه در چه که صحبت نیک است آنیک که صحبت بدتر است
 چه آنچه مولا ما را فرموده است صحبت صالح تا صالح کند صحبت خالک تا خالک کند

صفت عاشق ترا عاشق کند و صحبت فاسق ترا فاسق کند همچو پند در حدیث آمده
 است که صحبت ثواب آید اگر صحبت صالحین میسر نشود در مطالع کتب سادک و فواید
 مثل ایاء العیون و کیمیا سعادت و مشنوی معنوی مشغول باشد و در نه تنهائے
 اختیار کند و از صحبت جاہل نهایت احتراز کند که زهر قاتل است چنانچه مولانا فرمود
عبیت دوستی جاہل شیرین سخن و کم شنو کان بہت چون سم کھن بعد از آن
 یعنی سخن دیگر شامت گناه انداخته و خواجه شمس العارفین فرمود و بال عیب گناہکاران بر
 نیکوکاران ہم واقع شود ہمہ برین یعنی حکایت فرمودند کہ بادشاہی بود و زوجه او برہی
 حج بیت اللہ اجازت خواست بادشاہ بخدمت شیخ نجم الدین کبریٰ عرض داشت کہ البتہ سن
 ارادہ حج میدارد اگر در ولایتی معتبر خود را ہمراہ آن روانہ کنند بہتر است پس شیخ مرید
 صادق الاعتقاد را ہمراہ آن روانہ کرد چون شاہزادی بسوی دنگاہ کرد و صحبت او
 در دل شاہزادی اثر کرد و بی اختیار گردید چون این خبر بہ بادشاہی رسید در پیش
 قتل کرد بعد از آن شاہ موصوف یک شمشیر و طشت از دماغ بریندودہ پیش شیخ نجم الدین
 نہاد و گفت کہ از کرم خود خون آن در ولایت معاف نمایند و اگر نہ این طشت دماغی بوض
 خون قبول کنند باین شمشیر سرنیازند بعوض قصاص آن گرفتہ آنحضرت فرمود کہ
 بعوض خون آن در ولایت چند کس از مردمان کامل شحمیدہ بپند شد بعد از آن بادشاہ
 ہلاکو از ترکستان مع لشکر بسیار رسید و چند مردمان از دوستان خداداد بادشاہ
 از دست او قتل رسیدند بعد از آن ہلاکو در شہر نیشاپور رسید و شیخ فرید الدین عطار
 را گفت اگر از من خواہی از شہر بیرون شو شیخ گفت این مردی نیست کہ دوستگان
 خود را بگذارد و جان خود را بہ سلامت ببرم پس جنگ شروع گشت و شیخ عطار در آن
 شہر شہید شد بعد از آن بسوی ہندوستان روانہ گشت و مردی کامل در جاک
 سکوخت میبہشت چون آمدن بادشاہ با شماع یافت زمین را گفت اگر مرا جامی در

از قتل آن در امن با شتمین بیکگفت و آن مرد در آن شبست چون لشکریان در بخار
رسیدند مردل آن مرد خیال آمد که آیا به بنیم که از این وطن کدام کس متولی این لشکر است
چون آن بزرگ رومی او بیرون کرده دید که خواجه خضر علیه السلام علم پرودش کرد پیش
لشکر می آیند عرض داشت که سالار لشکر ایشانند خواجه خضر فرمود ایشانند که از تقدیر الهی گریخته
از زمین پناه جویند چون این سخن بشنید از زمین بیرون آمد و لشکریان او را شهید کردند و بعد
از آن فرمود سلطان و مژده لاد شاه ملاکوست پیش از گرفتن شمع قبول حجاب بعض
سینه شست چون بر آن شهر در سینه تسبیح یافت عبادت خاندانها را اسبجای مع ختم
حکام اسلام جاری کردند و باقی قصه شاه کمالاکو در کتب تواریخ مسطور است بعد از آن
سخن در تنگی باریدن باران هزار مولوی معظم دین صاحب عرضید داشت که دعا خیز فرمایند
تا خدا تعالی باران رحمت غایت فرمایند فرمود شب روز حجاب حق تعالی دعا
سیل طبع ما بسبب شومی گناهان جمیع مخلوق تنگی گرفتار اند از نگاه این بیت
زبان بسیار دارند بعد از آن مولوی معظم دین صاحب از فرمود محمد بخش که سکه
اقرار است خود یک مولوی سیطبد وی را قطع خود به بهید و این بیت بزرگان بارگ
را ند بیت تو نگر خود آن لقمه چون میخورد به چو بنید که در ویش خون میخور و به
بعد از آن فرمود تنگی و فتنه جهان موجب اعمال بندگانشست که چون در وقت
فراخی طعام را حقیر دلی قدر دارند بسبب آن تخط و بلانازل شود و چون باده حق تهی
مشغول شده تضرع و زاری کنند خدا تعالی دعا آنها قبول فرماید و فراخی کند
بعد از آن بهرین معنی فرمود خاصه بعض بافندگان است که چون فزانه دست
شوند و بسیار لفظ حقارت در باب غلامی گویند چنانچه شخصی بافنده از کسی بابت
اجوت غلام گندم آورد چون آن را و غلام را به یک یک از جو در دست گرفته گفت و در گرفته ام
شوهراو گفت این اسیر باید که در بازار بسیار بسته او بختند و شهرو گردید که در بازار شهر داده

شبهه که در این دو مرد و در آن شب و تنگی

ایم چون این خبر بجا که کشتک سنگه رسید از اهلبلید گفت با وجود حکومت من در و را
بچه قانون سر داده آخر الامر لا جواب باشند و چند مبلغان از آنها بابت جزایه گرفته را کرد

مکتب دکنم در ذکر مذمت دنیا و اهل آن

روزی شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نور احمد چنیوٹی و مولوی نور الله مینوٹی
یاران گیر نیز حاضر بودند سخن در مذمت دنیا افتاد شخصی هند و محمد بخت خواجہ شمس العائز
سوال کرد حضرت صاحب چنیزی عطا نمود بعد از آن بزبان سارک را اند که شخصی زبور نام
بخدمت خواجہ توسوی عرض داشت که مبلغ صدر و پیر بر سر انجامی چاه عنایت فرماید
خواجہ صاحب کجک صدر و پیر عطا کرد و بعد برین وقت قاضی مختصر عرض داشت که نه را
غلامان صوفیان مفلس و مستقیان عاجز بحضور ایشان حاضر اند اگر ایشان از این مبلغات
عطا فرمودی چه بهتر بودی فرمود این مال دنیا اگر تو در من غنیر بودی و غریزان را دادی
بعد از آن بر بمعنی حکایت فرمود روزی شیخ شبلی علیه الرحمت چهار هزار دینار
دریافت شخصی گفت اگر این دینا کسی محتاج را وادی بهتر بودی آنحضرت فرمود
من آن دینا نیم که رحمت خود و دیگران را به هم بعد از آن سخن در حقارت اهل دنیا
افتاد خواجہ شمس العائزین فرمود حضرت خواجہ توسوی فرمودی که دنیا مبعوض خداست
و انبیا علیهم السلام و اولیا که امست فرمود یک مولانا رومی در تحف الشیخ گفته است است
اهل دنیا چون سگ دیوانه اند و در شودیشا که بس میکانه اند اهل دنیا چه کبیرین چه پند
لغنه آتیه علیهم اجمعین به چیت دنیا سرشیر شدن درین آن گلخن چون نرشد
و هم خواجہ توسوی فرمودی اگر خدا تعالی ما را قوت علم بیشتر دادی در حق اهل دنیا
زیاده تر ازین گفتی بعد از پنجهل دعا گو عرض داشت که اهل دنیا که ام کس از فرمود آن
کسانند که محبت دنیا در دل آنها غالب باشد و جدا و قات خود را در پی جمع کردن آن
صرف کنند چنانچه مولانا روم میفرماید بهیبت چیت دنیا از خدا غافل شدن

مکتب دکنم در ذکر مذمت دنیا و اهل آن

کتاب

کتاب

فی قماش و نقره و فرزند زن پنجمین خدایعالی میفرمود قوله تعالی یا ایها الذین امنوا
 لاتلهکم اموالکم و اولادکم عن ذکر الله بعد از آن فرمود و هست
 حضرت گنج شکر خواجه نظام الدین را فرمود و شب بیکر تو در باب ترقی دنیا بجناب
 الارباب جات کرده ام خواجه نظام الدین این امر متفکر شده عرض داشت که این دنیا
 مردار مردان خدایانه خواسته اند و من از شر او بچه طور رهایی یابم فرمود دنیا با تو
 هیچ سخاوت ندارد اما از ارباب خود را محکم داری گفت خبر فرمان ایشان بر حوران بپشتی هم
 سخاوت هم کثرت بعد از آن فرمود دنیا فی نفس الامر زیون نیست بلکه حکم حدیث مزید
 آخر نیست اما تصرفات او مختلف اند اگر آنرا موافق خواهش نفسانی صرف کند باز
 گردد و اگر موافق فرمان خدا و رسول او خرج کند سعادت و این باید بعد از آن فرمود
 بعد از دعا گنج شکر ترقی اموال چنان شد که از حساب بیرون رفت و آن مال مفتوحات
 در هیچ مسلکی و فضلا صرف شدی و متیمان حضور آنحضرت تحمینا چهار هزار علما آمد
 و پانصد قوال و دیگر سقیان ایشان نیز از دون تر بودند بعد از آن فرمود حضرت امیر خسرو
 و علاء الدین را بعد از هر هفته جانب درویشان آستان ارسال نمودی و گفستی در ویشته که
 لائق اجازات باشد نه من بیارید و حسب الظرفان تجویب کردند و هر دویشی که در قیاس خود
 لائق زیستنند می نام از نوشته بحضور آنحضرت حاضر کردند و حضرت بعضی را مسلم دانستند
 و بعضی را کدنه شسته در ویشی دیگر سجایای و قبول فرمودی تا آنجا که عمر برین منوال بگذشت
 بعد از آن سخن در ذکر فرید الدین عطار افتاد و خواجه شمس العارفين فرمود شیخ فرید الدین
 عطار در ابتدای عمر در مکان عطار میگردید و روزی مروی خرقه پوش آمد و گفت بیک
 خرقه عطر در کار است شیخ فرید الدین بخندید و گفت عطر برای لباس بیک صاف باشد
 نه برای خرقه که خرقه پوش گفت با وجود چندین علایق و حرص نیامردن تو چگونه باشد
 شیخ عطار گفت مردن تو محال میباشد آن بزرگ گفت که مردن من نه سبب است

در شیخ فرید الدین عطار

و بسیار گفتگو فیما بین جنارت این سرکرده اند آفران بزرگ خفته بر خود کشیده پیش روی کان
 آنحضرت غلطی چون شیخ عطار خرقه بر داشته دید که جان حق تسلیم کردنی الحال در
 دل شیخ حسرت آمد و شیشه های عطر در آب جواز خفته بحق متوجه شدند بعد از آن این
 بیت بزرگان مبارک راند بیت عقل بر عطار که که شد از بود طبله دار رخت اندر آب جوی
 بعد از آن سخن در ذکر سلطان ابراهیم افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود روزی حضرت
 ابراهیم بر تخت نشست بودند از بالای سقف آواز آمد سلطان ابراهیم بالا و سقف
 رفت شخصی را بدید گفت تو کیستی و اینجا چه کار داری گفت شکسته گم شده حاجت جو
 میکنم گفت که بخت که بر ابراهیم شاهی شتر می طلبی گفت این هم محال است که با وجود تعلق
 سلطنت مرتبه فقر حاصل کنی بعد از آن روزی شخصی از رجال الغیب بحضورش
 ابراهیم آمد و محفل سلطانی آراست بود بی تحاشا با وجود پاسبانان و قیامان ایشان گذر
 نموده پیش تخت سلطانی ایستاد و گفت اسی سلطان را بر تخت خود جای بده تا بنحیم
 گفت در کس سلطانی و اینجا چه باب مهیا اند گفت تخت کدام کس است شاه گفت
 ملکی و مورد کس است باز گفت قبل ازین در ملکیت کدام کس بود شاه گفت در ملک اهل
 من بهین لوترا چند گز مسه پر شمس نموده گفت این هم مثل سحر است چنانکه مهانان
 سحر شب گذشته کوچ کنند و باز دیگران بیایند و این هم هر کس دوست خود گذارشته
 به گیری سپرد کند چنانچه شیخ سعدی فرموده بیت هر که آمد عمارت نو ساخت به
 رفت منزل بد گیری پر دخت پس آن مرد غایب شد و سخنان او در دل ابراهیم
 تا شیر کردنی الحال تخت شاهی گذارشته بر کناره دریا گوشه در زید ند بعد از آن خواجه
 شمس العارفین فرمود وقتی که بسوی بیت ابد شریف روانه شدند و در هر قدم دو گام
 نفل میکردند تا آنکه بدت چهارده سال بر بیت ابد رسیدند و چون از مناسک حج
 فارغ شدند در کوفه بنجدرت امام عظم رحمة الله علیه آمدند امام صاحب سپید که از علوم ظاهر

چیزی میدانی گفت بیچم ندانم مگر یک حدیث که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
 فرمود حَبَّ الدُّنْيَا دَأْسٌ كُلُّ خُلَيْفَةٍ وَتَرَكَ الدُّنْيَا دَأْسٌ كُلِّ عِبَادَةٍ
 امام صاحب مودبهین حدیث کافیت و چند دست بخندت امام صاحب سکونت کرده
 علم ضروریات خواندند بعد از آن خواجه شمس العارفین فرمود که شاگردان امام صاحب
 بسیار بودند مگر دو شاگرد در علم بالحنی حضرت ابراهیم ادهم و داؤد طائی کامل بودند و
 دو در علم ظاهر که امام محمد و امام ابو یوسف و بعد از آن فرمود قتی حنیفه منصور
 حضرت امام صاحب جلیبده گفت منصب قضا را چیست یا رکن امام صاحب گفت
 ای امیر من مرد عجمی ام به عربی و سادات غریب نیز بقضا من ااضی نخواهند شد
 خلیفه گفت قضا به نسب تعلق ندارد این را علم باید باز امام صاحب گفت من آن کار را
 نشایم و دین که گفتم که نشایم اگر رستگاری گویم خود نشایم و اگر دروغ بگویم دروغ گویم
 مسلمانان را نشاید و تو خلیفه خدای را و امدار که دروغ گویرا خلیفه خود کنی این بگفت و
 نجات یافت پس بعد وفات امام صاحب سف علیہ الرحمۃ قضا را اختیار کردند
 که فیما بین صاحبین در کدام مسئله اختلاف واقع شد و بخندست حضرت داؤد طائی
 رفت کند و اختلاف خود را بیان کردند ای اگر قول ابو یوسف رست بودی فرمود ویکم
 این مسئله صحیح است و اگر قول امام محمد صحیح شد فرمودندی که قول محمد صحیح است یعنی
 بسبب که بهیبت قضا امام ابو یوسف بر زبان نیاوردندی بعد از آن فرمود طریقہ
 حضرت ابراهیم آن بود که در بادیه رفته بهنرم کشی میکردی و در بازار مکہ معظمہ فروخته
 و نصف قیمت آن در تصرف خود آوردی و نصف دیگر درویشان را دادندی
 روزی در تبارسی طعام دنگ شد و درویشان نهایت مضطرب شدند چون امام
 تیار شد آن همه ایشان را داد و غذر نمودند بعد از آن فرمود خواجه حمید الدین ناگویی
 رحمہ اللہ علیہ تارک دنیا بحد کمال بودند چنانچه در خانه آنحضرت بجز یک رو اجابہ دیگر

ذکر امام صاحب

ذکر خواجه حمید الدین

نبود چون وقت نماز شدی جانب سجده می رفتی و اهل خانه ایشان در غله دان بستند
 و ایشان آنجا در بریدن چپیده می رفتند و بعد از جماعت انتظار دعا هم می کردند و چون
 حضرت از نماز فارغ شده بخانه آمدی باز اهل خانه ایشان بجهان چادر نماز ادا نمودی و
 حضرت صاحب بران غله دان نشستند بی روز سلطان شمس الدین غوری حال آن
 حضرت از مردمان پرسید که این بزرگی شماع دنیا و جا به پوشیدنی و طعام خوردنی نمی
 دارند چگونه کنند مردمان کیفیت حال بیان کردند سلطان عرض داشت اگر مرضی مبارک
 ایشان باشد چیزی روزینه از بیت المال مقرر نمایم و اگر از بیت المال قبول نکنند
 از دکان بقال موافق حاجت خود گرفتند و حاجه صاحب بخانه آمده از اهل بیت خود بصلحت
 پرسیدند زوجه ایشان گفت در خانه پر بنیم اگر چیزی می موهو دنیا باشد آنچه مرخص
 مبارک ایشان باشد بکنند چون توجو کرد قدیمی رسیان یافت و گفت این را فرو
 می خوریم بعد از آن هر چه باشد باز زوجه ایشان گفت اگر روزینه سلطان
 اختیار خواهد کرد نام ایشان از دفتر متوکلین می کنند پس این سخن در دل حضرت رسید
 آمد و انعام سلطان قبول فرمود و بدانگاه که ملان حق چنین نماند که با وجود مکان نزل کرد
 بعد از آن سخن در ذکر دیانت سلطان شمس الدین افتاد و حاجه شمس العارفین فرمود
 حاجه شمس العارفین یا و ششی کاکی رحمه الله علیه بوقت نزاع وصیت کرده بود و مر غسل کرد
 کس ندانست حضرت نکرده باشد چون این خبر سلطان رسید گفت الحمد لله که خدا
 تعالی این مسکین را باین سعادت مشرف ساخت که گاهی سنت حضرت نکرده بود بعد
 از آن سخن در ذکر شیخ شهاب الدین افتاد و حاجه شمس العارفین فرمود و چون شیخ شهاب
 تولد شدند والد بزرگوار ایشان بخدمت حضرت محبوب بجانانی شیخ عبدالقادر جیلانی
 آورد و حضرت غوث الاعظم بران خود بنشانند و بروی نظر شفقت کرده فرمود و آنست
 انحرالکله و کبرین فظالعراق حسب الفرائض آن حضرت بدرجه کمال رسیدند و در آن

تاریخ شهاب الدین

فتوحات بر شمع شهاب الدین چنان مفتوح شد که هشتاد هزار فقره را از صبح تا شام
جمع شد و همین قدر تصرف کردی تا وقت مغرب چه در هم باقی نماندی بعد
از آن فرمود اکثر اهل دنیا تا نصف عمر خود در حصول دنیا بسیار کوشش کنند چون
آن عمر از آن بایوس بماند باز اولاد خود را بآن مشغول امر کنند یعنی بهر صورت مقصود
آنرا ماسوی الله باشد و مردان طایفه هر دو جهان و گردانیده بیا و حق تعالی مشغول
باشند و صحبت زن و فرزند از دل خود دور کنند و در دنیا نمانند اولاد و حیان و دنیا
اگر باشد آنرا نیز راه مستقیم امر کنند بعد از آن فرمود طایفه اصحاب و اقارب را که در ترک
دنیا بسیار کوشش کنند زیرا که اصل همه بدیهات رباعی ای طالب دنیا تو بسے
مغروری و وی مائل عجب تو کی میزوری و وی آنکه زمیل هر دو عالم دوری و تو
طالب رب بلکه عین النوری بعد از آن سخن در ذکر شیخ بهاء الدین ملتانی افتاد و
شمس الدین بر زبان باریک رانده که روزی خواجه حمید الدین ناگوری بخدمت خواجه
بهاء الدین عرضیه نوشت که سبب چیست که بعضی اهل سلوک با وجود مال دنیا صاحب
تصرفی شوند خواجه بهاء الدین جواب آن ننوشت بعد از چند مدت خواجه حمید الدین گفت
جواب سؤل من بویله الهام اظهار گردید که ای حمید الدین بد و تقوی چیزی دیگرست
عشق چیزی دیگر یعنی نظر عاشق بجز دیدار دوست نمی افتد همه جا نور ظهور او بیند
اگر چه پال دنیا نزد آنحضرت بیشتر بود اما محبت او در دل ایشان هیچ نبود بعد از آن
فرمود خواجه بهاء الدین این صحبت پسریک دختر بود چون وقت نزاع آنحضرت نزدیک
رسید پسرن خود را وصیت فرمود که تقسیم تر که موجب شرمیت و حشمت برای دل دیگر
حشمت برای بنت مقصودست مگر شمارا وصیت کنم که حصه همیشره خود را بر حصه خود بخواب
داد پس بعد از وفات آنحضرت مال فون غیره هشت حصه بر تقسیم کردند هشتاد و شصت
هزار مهر بر یکت احاصل شد خواجه حمید الدین که پسر گلان بودند هم مال و مهر خود را

مکر بهاء الدین ملتانی

ایشان کردند و دیگر صاحب اداگان در قبضه خود نگاه داشت و چون این خبر به
وقت رسید هیچ آنال از ان صاحبان غصب کرده بر تصرف خود آورد
بعد از ان فرمود چون خواجه توسوی این قصه را شنید بر زبان مبارک را زد که این
غصبیدن مال مرضی آن حضرت گردید که ایشان را بنور باطن معلوم بود که این مال دنیا
چون بهیست و ملتر آن نزد آنها نیست پس نزد آنها نباید بفرمان آن هم
درین محل سیدان بخش غزل شیخ بها والدین بر خواند **عن**

عقبه شکارگاه و سگان سگان ما	دنیا چراگاه و کیسه خران ما
جمله بشر کوکب افلاک انجمن	جبریل بالماکب از چاکران ما
عرش کرسی زیرین زمین	سلام و کفر سوزم این استهبان ما
ما خود خودی شدیم خودی در دنیا	بیزار بدخت که بے ما خدا می
بشنو تو از بهای سخا س اسی نری	والله مکان حدت در شان ما

بعد از ان فرمودند شاه رکن عالم سپهر محمد صمد الدین در مراتب فقر نهایت
کمال بود و چون از دار دنیا رحلت فرمود توسوی پای مبارک خواجه بها والدین
دفن کردند و زمی خواجه بها والدین بر میگذاشتند و فرمود که شاه رکن عالم را از طرف
پای من بیرون کنی یا مرا بیکان دیگر دفن کنی زیرا که بیکان اولیست روز دیگر شاه
رکن عالم شخصی را در خواب فرمود که قصد بیرون کردن من هرگز نکنند خود بخود از اینجا
نقل خواهم کرد شاه رکن عالم از ان جابلق کرده در روضه شاه تعلق که برای خود تیار کرده
بود قرار نمودند و جهت تصدیق این امر دست خود را بمیان آه زیر زمین بیرون کردند
که بعض مردمان آنرا معاینه کردند تا هنوز زیارت گاه آدمیان است بعد از ان
کسی سخن در مذمت کیمیا انا و خواجه شمس العارفین فرمود روی از زبان مبارک
خواجه توسوی شنیدم که کیمیا ساختن نزد اهل تصوف جائز نیست هر گاه غیر و فقر

ج

در شاه رکن عالم

که در دست

زبان مبارک اند بیست دل کتبا پاکست بن یاک ز بلبل و تری من نه تیان که نه
 که یک دزد کبک دلداده هرگز چنه نه اشیا سولی رخ چشمان سگونی سلکانه بیان
 مال گهر هر دو فاضل یک یک کجک لاله بعد از ان فرمود ساکت اباید که در زکریف
 سعی بیخ نماید و خود را از هر کس بختزداند و حبسوی الله از دل پیرن ساخته در
 و عبادت حق بجان و تعالی مشغول باشد تا از گوشه هستی متوهم مصفا گردد و در
 حیویتی و انوار سبحانی و روی جلوه نماید بعد ازین سال حافظ امیر عرض داشت که سید
 جلال قریشی التماس میدارد که این بنده را یکی از سگان خود داشته گاهی گاهی یاد فرود
 باشند چونکه خیال و اقوال او نزد حضرت صاحب باقی نبودند و بخواهش فرمود ساکت
 اباید که خود را بسک تشبیه ده بلکه در ان سعی کند که انسانیت حاصل شود بعد از ان
 سخن در ذکر خیالات فاسده آمد و خواجہ شمس العارفین فرمود خود اش نفس برتر قسمت
 اگر آرزو کند خوردن نرم پوشیدن حسین بدین و جماع کردن با بنای این همه
 آرزوهای نفس است و چون آرزو کرد و پرستی و جد و بعضی دشل آن پیدا شود
 این همه آرزو شیطانیست و چون رغبت عبادت و ریاضت و در قی اعمال حسنه
 مانند این آرزوهای شود این خطر ملکیت پس ساکت اباید که از خواستش نفسانی و
 شیطانی پرهیز نموده باوصاف حمیده صوف شود بعد از ان حاضرین مجلس عرض
 داشت که بخشند زهی طالع ماست که بخدمت ایشان شرف شده باوصاف حمیده
 و از کار اطمینان مشغول شدیم خواجہ شمس العارفین فرمود این همه باوصاف که بنوعی بعضی
 عطای بخشش خواجہ توسیست در نه درین پنج نیست بجان الله که با وجود چنین کمالات
 بکفری سبک کردند و فرمودند هر که راه یافت از کسر نفسی یافت چنانچه شیخ عطار میفرماید
 بعد از ان مولوی فخر الدین لاهوری عرض داشت که بابت خیالات فاسده در
 و اندک حضور ولذت نمی آید خواجہ شمس العارفین فرمود ساکت اباید که در و قبول و

در خیالات فاسده

در نه درین پنج نیست
 بکفری سبک کردند

نبیند اگر چه کار سلوک بجد بود و قوت ابا باید بهر وجهی که باشد ترک و طیفه کند
 زیرا که عاشق را در او مشتوق جان قرار کردن است بعد از آن این ایات بر زبان
 مبارک راند ایات اصل خود جذبت یکای سی خواجه تاش به کار کن و تو
 این جذبه باش. و از آنکه ترک کار چون ناز بود و نازکی در خورد جان باز بود
 با قبول رویدیش ای غلام. امر را و خفی را بین السلام بعد از آن حاج
 غلام سرور ملتانی عرض داشت که اکثر اوقات خیالات فاسده بوقت طیفه خود
 می آید چگونه خواجه شمس العارفین فرمود اگر خیالات فاسده نیامد و هر کجاست
 ولایت بودی چنانچه شیخ سعدی فرموده **ملیت اگر یاله هر قطره در شک**
 چون خمره بازار بار شدی بعد از آن فرمود سالک باید که بعد از خواندن
 و ثنائف خصوصاً سبعات عشره جناب بحیال دعوات درسته بر دستم بگوید که ای
 خداوند کهیم بگویم خویش از خیالات فاسده محفوظ گردان آمین ششم آمین بعد از آن
 شاه خدایت سحری عرض داشت چنانچه از علایق ظاهری خلاص کرده باید بچنان
 باطن من نیز از خطرات نفسانی و دوساوس شیطانی نگه دارید خواجه شمس العارفین
 فرمود که مرتبت باید محبت و برای رفع خطرات هم بافعال صفات و بار باید خواند و استغفار
 هم درین باب اثر عظیم دارد و هم تصور کند که خداست و اناست هر فعل که ازین
 صادر شود حق تعالی او را پند و اندیشین باین مطلع خود را از افعال ناشایسته و خطرات
 فاسده شبر سار گرداند و دائم بحضور باشد علی هذا القیاس بهر فعل خواه نیک باشد خواه
 بد تصور ذات کند تا از خطرات محفوظ باشد بعد از آن مولوی معظم دین پاره
 پنج ششمان پیش حضرت صاحبها و خواجه شمس العارفین فرمود این صحبت گفت
 کنم هر چند محاطت ملازمان گشت کاری بکنم اما از دزدیدن باز نمی آید این بار
 نان شخصی فلان دزدید و فرمود این پاره را آند بدهید و بپند کنید تا ازین امر بگریزید

انگاه فرمود و عجب حیرانی است که با وجود این قدر فراخی طعام و پوشاک از دزدی
 باز نمانند بعد از آن بر جمعی فرمود اکثر مردمان بشامت نفس و رضایات
 گمراهی می افتادند چنانچه ولی بلغم با عور و شیخ صنعان بر صیصا به درین مجلس
 غلام محمد سیال غرض داشت که خاتمه شیخ صنعان چگونه شده است فرمود بدعا هر یک
 خاتمه آنحضرت بایمان گردید بعد از آن فرمود در مجلس و عطر بلغم با عور بهفتاد و نه
 سوره و یکصد و ده کاتب بر هر یک دو ات از زبان وی حقائق و معارف الهی
 می نوشتند می بود این عرفان بشامت نفس گمراه شد انگاه فرمود این سهر
 مردمان بیاحتیاطا سخت زنان بزمه گمراهان منسوبند حق سبحانه و تعالی آن
 شریفشان محفوظ گرداند بعد از آن سخن در ذکر خواطر اربعه افتاد و خواجہ شمس الدین
 فرمود بر زانوی چپ بکان خطر شیطانی است و بر زانوی راست مقرر خطر نفسانی
 است و بر کتف راست جای خطر ملکیت و بر فضای ل خطر روحانی است لکن
 باید که هر تنه اول را نفی کند و بر خطر روحانی اثبات ذات کند و داند که چون خیال
 غضب فریب در دل آید این خطر شیطانی است این ابلان نفی کند و چون خواهش
 و حرص و شهوت خوردن پوشیدن مانند آن آید داند که این خطر نفسانی است
 این را هم نفی کند و چون طالب حنات و خیرات باشد داند که این خطر ملکیت است این
 را هم نفی کند و خطر روحانی که زیر پستان چپ است این اثبات کند تا خدا
 تعالی این شمر محفوظ گرداند بعد از آن فرمود رسیدن بحضرت محبوب حقیقی بسیار
 شکست تا آنکه از حرص و بغل غلامی نیایی محبوب زسی چنانچه بزرگی فرموده است
 کل ترجید زویند بر زمین که در دودخار شرک و حسد و کبر و ریاد و کین است به درین مجلس
 بنده عرض داشت که میان روح و نفس فرق چیست فرمود حقیقت نفس روح ملکیت
 اما باعتبار ارجحانف عیب آنرا روح گویند و باعتبار امور ناشایسته آنرا نفس گویند و

ذکر خواطر اربعه

زینبایان روح و نفس

فی الحقیقت این همه کیفیت چنانچه بزرگی فرموده مصرع نفس روح و عقل دل
 جمله کیفیت بود بر مبنای بزرگی فرموده طبیعت روح و دل و جسم و تن و یکسان چیز
 عقل کی نسبت به او این تمیز بعد از آن فرمود عقل ظاهری حجاب است پیش از
 حق تعالی چون عقل ظاهری زایل شود عقل باطنی مکشوف گردد چنانچه مجذوبان را
 عقل ظاهری نباشد مگر باطن آنها روشن باشد بعد از آن فرمود نفس روح فی
 الحقیقت یک است اندامگاه ای آنرا نفس باره نفس کوامه و نفس ضلیم میگویند که
 روح و دل نمایند و این اختلاف سما با اعتبار اختلاف اوصاف و صفات هر صفتی که
 غالب باشد بآن موصوف گردد از گاه فرمود دل بین کل صفتی است که گویند که
 آن چیزی دیگر است که مردان خدا آنرا بخوبی میدانند چنانچه بزرگ فرموده آدمی
 است که دینی در دست دارد همچو گمان کرده یقین در دست دارد که بود این بیک
 کل آدمی بود و دیوار ندارد و کمی بعد از آن طبعیت نام علی قریشی عرض داشت
 که کیفیت مرگ انسان چگونه است خواجہ شمس العارفین فرمود روح انسانی را مرگ نیست
 بلکه آن از عالم امرت چنانچه خدایتعالی فرموده قل الروح من امر ربي و چون از
 فانی حکم کل نفس ذالقة الموت نقل کند آنرا مرده میگویند و حال آنکه از دار بد
 دیگر نقل می کند چنانچه در حدیث آمده ان اولیاء الله لا یموتون بل یتقلون
 من دار الی دار بعد از آن فرمود بعض اهل مدینه بناب حق سبحانه دعا خواندند
 که خداوند بوقت نقل روح منجی هوشی بجای تا از شر شیطان زمین با شتم زبیر که بخون
 انصاف و اقوال مشروط بعقل است و هر چه در حاکمیت هوشی صادر شود بران
 نیست بعد از آن سخن در ذکر عقائد مبنی بر خواجہ شمس العارفین بزرگ
 مبارک را ند عقائد مبنی بر آنست که چون کسی بمیرد باز بقالب دیگر ظهور کند و این
 اولین خود میدانند طبیعت سه صد و هفتاد و نهم و چنانچه بزرگ فرمودند

بعد از آن فرمود از ابیات مولانا روم معلوم می شود که مرگ در میان طاهری
یکبارست و صوفیان چند هزار بار بعد از آن باین ابیات اشاره فرموده است

آن که بوی گز فقری سپه بر نه	صد هجرت زن مردگان فانی ترند
صوفیان از صد هجرت فانی شدند	مردی از یک استقامت فانی در گذرند
مرگ یکم قتل است وین یکصد هزار	هر یک که خون بحسائی به شمار
که چو کشت این قوم را حق بار داد	رحمت بخت و غم این بها آن بار داد
هم چو چرخ میس اند هر یک در سدا	کشته شده زنده گشته شصت پایه
کشته از ذوق سنان دادگر	می بسوزد که بزین جسم دگر
داده از شوق وجود جان پرست	کشته بر قتل دوم عاشق پرست

بعد از آن فرمود مولوی جامی نیز در مینا بایسفر مایه بیت از غار غار عشق تو
در سینه دارم خازن پیچار میرد هر کس پیچاره جامی بار داد بعد از آن فرمود
اکثر مردان بر موت جامی رحمه الله علیه اعتراض میکردند و طعن میبردند و شیخ
عبد الغفور که شاگرد ایشان بود مسجد بطریق درویشی سکونت پیدا داشت روزی
بوقت سحر بر روی آلتی پدید آمد که اعضا می ایشان جدا جدا در صحن مسجد افتاده بودند چون
علی الصباخ نمازیان مسجد درآمدند احوال شیخ عبد الغفور دید و متعجب شدند پس آن
زمان بپضای آن جمع شده بصورت صلی عود نمودند پس اعتراض مردمان بر روی
جامی دفع شد بعد از آن سخن در حیاتی و ماتی اهل اعدا افتاد و اوجه شمس الحار فین
نقل اولیا الله چون نقل شخصی باشد که از دار بدر دیگر نقل کند لهذا هر کس که باو نشان
عادت کند حسب نیت خود در رنج و بلا گرفتار شود و هر کس که معتقد آنها باشد سعاد
دارین نیاید پس چون ندگان فیض و نشان باقی ست بعد ازین محل طیب علم علی
قریشی عرض داشت که چون وح اولیا الله نقل کند وجود در الحاق و قدرت باقی ماند فرمود

نور کرم فرزان عالم و خاص

نور حیات و عاتق اهل الد

چون که نقل ایشان مثل نقل عام نیست پس اینها چه کار ایشان باشد زندگان باشند
 هر آتش و سووم در ذکر زیارتش بود و اما درخواستن از اهل آن
 شب دوشنبه معاودت قدم بوسی حاصل شد مولوی سلیمان محمود نازومی اسکو
 غلام محمد گجراتی توسوی یاران دیگر نیز حاضر و بدین سخن در ذکر فیوض اهل قبور افتاد و چون
 شمس المعارفین بر زبان مبارک راند که اگر برای حصول حاجات دینی و دنیوی متشرب
 اهل الله بگو جائزست که بسیار مردمان از قبور اولیا الله فیض میابند چنانچه اکثر
 مردمان خاص و عام بخوار قبر فیض اثر خواجہ حسن الدین حضرت غوث الاعظم بنشینند
 یاب شوند بعد از آن فرمود رفتن بر قبور بر روز خمیس و جمعه و دوشنبه سنت است
 چون فاتحه خواند پشت جانب قبله کرده بنشینند و بگوید اللهم علیکم یا اهل القبور تا نوزد
 بعد آن فاتحه بطریق مسنون بخواند و اگر حاجت دنیاوی بخواهد جانب پایی آن بنشیند
 و بگوید ای خداوند کریم البقیل این بزرگک درین گران بعد از آن دست برد
 شهیدان بمیان دیگر بزرگان اهل قبور فاضل تراند اگر شخصی بحضور ایشان مد و طلب
 برودی قبول اند بعد از آن فرمود چون صاحب اوده گل محمد نیر حضرت خواجہ توسو
 فوت شدند بهاول خان برای تیاری وضه صاحب اوده صاحب نایضه فقره و در حلال
 فقره معارف خدمت خواجہ توسوی فرستاد پس آن مردمان بخدمت حضرت عرض داشت
 که نمایان بها و الحان حجت تعمیر وضه صاحب اوده فرستاده است فرمودند حاجت رفته
 نیست زیرا که بعد از چند مدت این روضه مسما شوند و بیچهر نام و نشان آنها باقی نماند
 بجز اعمال او پس آن معماران جانب بها و الحان عریضه نوشت که ساختن روضه حضرت
 صاحب بول نه فرایند هر چه حکم باشد کنیم بها و الحان نوشت اگر ساختن روضه منظور
 نیست بنا سببی شروع کنید پس حسب الحکم در چند مدت بنای مسجد تمام کردند بعد از آن
 فرمود ساکت آباد که در اعمال صالح سعی کند قبر بهرح وجهی که باشد باشد آنگاه این مصرع

عریضه توسوی
 در ذکر زیارتش بود و اما درخواستن از اهل آن

بزرگان ساختن روضه بنشینند

بر زبان مبارک راند مبرحه سیان لکهر بهر یو فاضل ز سبب کیا مگسل و ابعد
 از ان سولوی معظم دین صاحب عرض داشت با بحث چیست که بعد از انتقال مردان
 خدا فیوض آنها بدرجه کمال میاشد و آنچه شمس العارفین فرمود چون اولیا الله از در پنا
 نقل کنند از اوصاف بشری مجرود و منزله باشند و بکن سبحانه و اصل شوند لهذا هر کس
 و سکانت باو شبیهان برجه کمال بظهور می آید آنگاه فرمود اثره فیض اولیا اتا مدت در آن
 باقی ماند و من بعض مجاهدان عالمان را چنین می آید و نشان باشد که تسخیر مردان حصول
 مرادات آنها تا وقت حیات ایشان تمام گردد و بعد از ان فرمود رندی گل نام در
 موضع او چه سکونت می داشت و بسیار مردمان از لاهور و پشاور و ملتان پس خیر
 حاضر کرده بود و چون فوت پیشیچ انو تسخیر او باقی نماند آنگاه فرمود تا یخ وفات
 او بلفظ هر فاضل کوچ نمود مشهورست بعد از ان سخن در فیض رندی
 اهل قبور افتاد و آنچه شمس العارفین فرمود چون حضرت خواجه انکبش سجاد نشین فرمود
 تو سومی بری یارت روضه مبارک خواجه معین الدین تشریف ارزانی فرمودی
 را دیدم که رس در گلبو انداخته سگویی ای خواجه خواجه چکان یکصد و پیر و یکجوت بر
 و دوازده ساله میخوانم و رزمه میرم بعد از چند روز شخصی در ویش صورت آید و مست
 بچند و پیر و دوازده رفت باز رزمی بپندوبیاد و گفت ای مرد با سن نکاح کن گفت
 عمر تو چند سال است گفت هفت و نه سال گفت ترا منی خواهم که سوال من دوازده سال
 است باز بعد از چند روز رزمی دیگر حاضر آمد و گفت با سن نکاح کن گفت عمر تو چند
 گفت میزده سال گفت را با تو چکار رسول من شن دوازده سال است انحضرت
 سجاد نشین صاحب مراجعت نمود و همراه او نشان دادند انحضرت فرمود و عجب
 عشق میبایدی که با بار و نه شش گفت زرم اما کاری در پیش است که تمام
 کرده باز خواهیم آمد و همان سن خواهیم دخیست آنگاه فرمود سبحان الله مردان خدا

در تسخیر
 رندی

شخصی

فیض سانی کمال میباشند هر کس که بخواهد ایشان برود خالی نماند بعد از آن
فرمود مرگ بر دو قسم است اختیاری و ضطرری اختیاری آنست که با اختیار خود
بشیرت بگذرد و این بجز صحبت شیخ کاظمی نشود و مرگ ضطرری شصورت
بعد از آن جمع آدمیان خورد و کمان باشندگان موضع سیال شریف بحضور
شمس العارفین حاضر شده عرض کردند که بسبب تنگی معاش نهایت لاجار شدیم و
خیر و یابند تا ازین مجلسی رهایی یابیم خواه شمس العارفین بزرگان مبارک را بفرمود
ست که مردمان اطراف در اینجا آمده فائز می حاصل کنند و به نماز و روزه و خاندان
اوراد مشغول شوند اما بمیان شما میان تا به توبه هیچ اثر ظاهر نشد که گاهی حاجت
توجه باشد و در ادای صلواتی چنگان و روزه و غیر عبادات ثابت قدم باشید اگر
خدا تعالی بسبب گناهان روزی کسی کند نمی کند اما بسبب است اعمال نیک و قنوت
بران نازل کند شمار را باینکه خدا را حاضر و ناظر دانسته بر صلبه چنگان قائم باشید و
حق غیر اگر چه اندک باشد حذر کنید و در ادای حقوق خالق و مخلوق حجت و محالاک
باشید تقنین است که بر یکت جنات از جمیع بلیات رهایی یابید بعد از آن
بسوی محمد نعیم که هدوی متوجه شده احوال باشندگان که هد شریف یک یک پرسید
گفت از هم صحبت شما میان هیچ کس نماند و مراد برادره این مصرع بزرگان
مبارک را ندیدم مزارع پیر پیر و پیرانگای لوکان ملک الموت صفائی بعد از آن
فرمود سده عالم همیشه در سفر باشند اول عالم ارواح که در کرنا حضرت اسرار فیض عالم
اسلام سکونت کرده اند و از آن هزار و در هزار بسوی جسم های زمان سفر
کنند و دوم اهل رحم که از نجای عالم شهادت نقل کنند و سوم اهل جان که بسوی عالم نوح سفر
کنند و چهارم در ذکر معیت و فضیلت آن خواستن فیض از بزرگان
سبب دیگر روز جمعه صحبت آنحضرت حاصل شد سید شاه و مولوی احمد یار و

یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر بیعت افتاد مولوی احمد یار عرض داشت که
بیعت برخیز قسم است خواجہ شمس العارفین فرمود بیعت بر دو نوع است بیعت
جہاد و بیعت توبہ بیعت جہاد آنست که چون حضرت سالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم عرض جہاد کند کہ اگر دمسلمان از زیر رخت مغیل بیعت کردند و انہا عہد بستند کہ با
تو تمیز کریش حربا کنیم و تا وقت مرگ پائیز ویم این بیعت کنندگان را خدا تعالی

تتمیم یافت ارشاد فرمود قوله تعالی لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبَايعُونَكَ
تَحْتَ الشَّجَرَةِ و این را بیعت رضوان نیز گویند و بیعت توبہ آنست کہ
جمیع اصحابا بیعت کردند و بر استقامت امر و نفی بآنها عہد کردند چنانچہ در ش
آمد کہ روزی رسول علیہ السلام جلوس فرمودہ بودند چند از اصحابان کبار برگردان
سید مقارنت سے بودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہا را فرمود یا یَعُوذُ عَلَیْ

أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا و تا آخر و همچنین در قرآن مجیدی آید قوله تعالی يَابَايَعُوا
الْبَيْتَ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايَعُكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا و آخر
ہمدارین محل بندہ عرض داشت کہ مفہوم بیعت چیست خواجہ شمس العارفین
فرمود حکم پیش نکاح سنت یعنی چنانچہ نکاح باز نکاحا با کفار فاسد نشود مگر بکفر و طلاق
بیعت ہم با نکاح کفار فاسد نہ کرد و الا بکفر و فسخ عتقاد و مرید بعد از ان سخن
فضیلت بیعت افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود کہ بیعت کردن با پیران طریقت
و مشایخان حقیقت با بحث حصول حسانت و وسیلہ نجات چنانچہ خدا تعالی

در حق انہا فرموده قوله تعالی وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيَهُ
أَجْرًا عَظِيمًا ہمدارین محل حکایت خواجہ معین الدین بر زبان مبارک راند کہ
در قوائد الفوائد می نویسد کہ حضرت معین الدین اعادت بود کہ بر ہر خزانہ ہمسایہ
رسید و اکثر اوقات تا قبر بیت نیز رفتی و بعد از رفتن مردمان ساعتی باین قبر

در بیعت توبہ

در بیعت جہاد

حکایت خواجہ معین الدین

براقبه بنشستی روزی شخصی از مردمان حضرت خواجه عثمان هرونی فوت شد خواهر
 معین الدین بعد از ای جنازه تا قبر او رفتند عبادت معبود در آن مراقبه بنشستند
 و حضرت خواجه قطب الدین بختیار را دوشی کاکی نیز همراه ایشان بودند ناگاه خواجه معین الدین
 از جای خود دو هشت خورده برخاست و گونه مبارک ایشان تنغیر شد و بعد از استراحت
 پیر به مبارکش بحال خود آمد و گفت که بعیت عجب چیز است حضرت قطب الدین عرض
 داشت که عجب حال شاه که دم که اول بار رنگ مبارک ایشان تغییر کرده بعد از
 زمانی بحال خود آمد و جواب این معلوم نگردید آنحضرت فرمود ای قطب الدین چون
 مردمان این میت را دفن کرده باز گردیدند و فرشته بر ای عذاب این میت آمدند
 خواستند که او را عذاب کنند ناگاه صورت حضرت خواجه عثمان هرونی عصاره دست
 گرفته آمدند و گفتند ای فرشتگان این یکی از مردمان ماست عذاب نکنید گفتند
 این مرد خلاف اه ایشان بوده فرمود اگر چه خلاف اه مابود لیکن دست خود در دامن
 این فقیر زده است حکم آذای فرشتگان این را بگذارید بطیفین پیر او گناهان آن بخشید
 پس ای عزیز بعیت طریقت چنین بگازاید اغلب کار شناخت ربوبیت از حلال
 شود بعد از آن صاحبزاده محمد بن صاحب عرض داشت شخصی که از پیر خود مراد
 نباشد آن بعیت کردن جائز نیست یا نه فرمود جائز نیست اما اگر مردی ناپا بدو عاشق
 باشد اگر فیض او جاری گردد و تعجب نیست چنانچه حضرت احمد جام در ابتدای عمر با
 فردشی سیکردی و آخر الامر از آن پیشه توبه کرده بحق مشغول شدند تا آنکه ششتر
 اولیا نامدار توجو ایشان شدند و همین جا گفته اند بلیت احمد تو عاشقی مشیت ترا
 چکاره دیوانه باش سلسله شد شد شد همدرین محل شخصی ضعیف العمر عرض
 داشت که بسبب مفلسی نهایت لاجا شدم مراد ربوبیت خود و خل کفایت از یحیات
 یابم خواهم پس احوال فرمود بعیت عهد بنشستن است بحد اتمی عالی در امر و غنی نه برادر

دنیا بعد از آن سخن در ذکر بیعت منصور رحمه الله علیه افتاد و حاجه شمسه العارفين
فرمود که حضرت منصور را اول بحضورت بنید بغدادی حقه المذمبه بیعت کرده بودند بعد از آن
بر بزرگی دیگر بیعت کردند و شیخ علی بن جویری گنج بخش رحمه الله علیه در کتاب کشف المحجوب
مینویسد که شیخ منصور عاق پر خود دست دعا گو خضد شست که شیخ منصور مردی عارف
بودند اما گناه عاق شدن پیر آنحضرت را لاحق شد فرمودند مردان اهل الله مانند دریا
بی کنار انتهائند از پس این قدر پیدای گناه در دریا عقیق هیچ قدر ندارد و چنانچه شیخ
سعدی فرمود مصرعه دریای فراوان نشو و تیره بشکست بعد از آن فرمود در کتاب
بی عتقاد را باید که بکدام بزرگی بیعت نکند و اگر کند باز با عوامی نفس و شیطان شکار گردد
پس چنین شخصی را ترک بهتر است اگر چه ازین طریق بی بهره ماند اما از شاست ایضا بزرگان
محفوظ باشند چنانچه بزرگ فرموده بیعت کردن از روی صدق خلاص و یقین در راه
مرواجای نشین بعد از آن سخن در ذکر بیعت شدن حاجه توسوی افتاد و سید محمد
غرض داشت که اکثر مذکوره فواید چهاروی رحمه الله علیه آن بود که گاه گاهی بسوی
قریه حاجی پور آمد و رفت بیاد شتی حاجه شمسه العارفين فرمود درین امر بختی بود که در
حضرت حاجه نور محمد چهاروی بنحو اب آرام کرده بودند چه بیند که از جانب کوهستان
شاه باز پرواز کنان در دام من گرفتار آمد و الهام شد که بیاعت آن عزت و حرمت تو
زیاده تر گردد پس آنحضرت بامید حصول آن شاه باز بسوی کوک مهنن آمد و رفت میداشت
و در جستجوی آن شاه باز سه نمودی تا آنکه روزی در قریه ایچه سید جلال حضرت حاجه چهاروی
آمده بودند و حضرت حاجه توسوی بخدمت قاضی محمد عاقل طالب علی بیکر وند همه آید
صاحب بحضور حضرت حاجه چهاروی شرف شدند چون آنحضرت بسوی حاجه توسوی
نظر کرد و دانست که آن شخص از کوه خواب یدم همین است پس آنرا دست گرفته در دوش
آنحضرت نهاد و بخاری بنیست بیعت کردند باز بسوی حاجی پور رفتند بعد از آن

حکایت

برین سنی حکایت فرمود که روزی ملک خواب دید که آفتاب از چاه کتمان خلوع نمود
بصند و قیاسن دیشل شد و او هر وارید از جانب مغرب بیرون آمد بازیدن گرفت چنانچه
شد و معترتیر رسید گفت تعبیر خواب تو بسیار خوب است اما بدولت اجرت نیکویم مالک شش
دینار پیش آن نهاده عرض مطلب و خواست و گفت غلامی پیش قیمت بدست تر
آید و لطفیل او بسیار مال بایی و تعبیر او مردارید آنست که زنی از جانب مغرب آمده غلام
را از تو بعوض مردارید هم وزن آن غلام بخرد پس مالک برای حصول آن پیشیه سوداگر
اختیار کرده بسیار سفر کشید روزی بر چاه کنعان کاروانان می آمدند و حضرت یوسف
علیه السلام را بدست مالکست و اگر فروختند پس بعد از آن پیشیه سوداگری بگذاشت مال
بسیار بعوض آن یافت بعد از آن فرمود روزی مردی فغان بخد مت سولانا
نفرالدین آمد و گفت بشما بیعت کنم باین شرائط که نماز نمی خوانم و روزه نمی دارم و شراب
می نوشم و زمان می کنم اگر قبول فرمایند بیعت کنم سولانا فرمود باین همه قبول کردم
مگر یک کار را تو هم قبول کن که همیشه با وضو باشی گفت قبول کردم بعد از آن از بیعت
کرد چون چند روز بگذشت نزد شرابخانه میرفت اهل شراب خانه گفتند خوش آمدید شراب
سرخ و مصفا برای شما تیار است فغان صاحب گفت اگر شراب نوشم وضو فاسد شود بعد از آن
نزد لولیان رفت او شان نیز تعلیم کرد و گفتند بیا سید برین چهار پایی بنشینید خا خا
و نیست اگر در اینجا بنشینم آب بندی خواهد آمد و وضو فاسد شود پس از اینجا نزد مسجد آمد و عیادت
می شد و دلش آمد اگر جماعت نماز بگذارم سعادت نماز بکنم لکف حاصل شود پس بهما قیامت
نماز با جماعت بگذاشت و از افعال مذمومه باز ماند و سعادت دارین بیاعت بیعت آن
حضرت حاصل کرد بعد از آن فرمود و خواجه قطب الدین اوشی میفرماید که مرابا را تا قف
خبر داده است که جمیع مردان حضرت گنج شکره تا قیامت داخل بهشت شوند و را شمار
و عا که عرض داشت که در سیرالاولیا نوشته دیدم که روزی شخصی بخد مت خواجه گنج شکره

در سیرالاولیا

در زیارت برای مریدان

آمد و گفت که روزی شیخ بهاء الدین منادی کرد هر آنکس که روی من بر بندد بپوشته
 خواهد شد چون این سخن خواجہ فرید الدین بشنید فوراً در حالت شذند و گفتند هر آنکس که
 باین روش بیعت کرد یا با ولاد و مریدان من دست ارادت داد و بپوشتی باشد
 بعد از آن بنده عرض داشت که با اهل قبور بیعت جائز نیست یا نی خواجہ شمس العارفین
 فرمود با اهل قبور بیعت جائز نیست اگر با اهل قبور بیعت جائز بودی با قبر فیض اثر حضرت
 بهالت پناه صلی الله علیه وسلم بهتر است که سر در همه مخلوق اند بعد از آن فرمود که
 برای حصول مرادات دینی و دنیوی بر قبور اهل لند برو و جائز است زیرا که بسیار حاجات
 از طفیل آن حاصل شوند بعد از آن غلام احمد جوهر کانی عرض داشت که بیعت کردن
 با چند بزرگان جائز است یا نی خواجہ شمس العارفین فرمود با بیعت کردن نزد اهل فقر
 محسن تا جائز است مگر وظیفه گرفتن و فیض حاصل کردن مستحسن بهتر است بعد از آن
 کو عرض داشت که رفتن بخد مت بزرگی بسلطه دیگر چگونه است فرمود طالب صادق را باید
 تصور شیخ خود کرده پرورد و نسبت او را نسبت به خود داد و آنچه از او حاصل شود و آن
 که بر برکت و عظمت پیر من است و اگر کسی را حاصل نشود در حق او حرم بدگمان نشود
 بهر آنکه اکثر مردمان بخشور بزرگان می آیند و فیض حاصل کنند و بعض محروم می مانند
 چنانچه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه بخشور حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه وسلم مشرف شده صدق در دو مرتبه اعلی رسید و او چنان بود و شاه معجز
 کند با در و از سعادت ایمان محروم مانده بختم رسید بعد از آن سید گلشن
 اورنگا هادی عرض داشت که ترتیب بیعت با مرید چگونه است خواجہ شمس العارفین فرمود
 را پیش خود بنشانند حال و دریافت کند و دست خود بر دست راست او نهاده و سر
 فاتحه پنج بیت اول از سوره بقره و آیت شحد الله تا حکیم و آیت میبایعت ما علیما و در
 شریف یکبار خواند بر دست او دم کند تا بر کوه سینه خود ببالد و بعد از آن طیفه موافق

در بیعت اهل قبور

در بیعت بزرگان سلطه دیگر

در ترتیب بیعت کردن

او را شاد و در محبت خاصه بعد از دست گرفتن بگوید که بیعت کردی تو باین عاجز و بی خبر
 این عاجز و بجزرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم که دو خود را بر تره بیت مصطفوی را
 روح خود را محبت الهی مستقیم داری **مرآت** پنجم در ذکر تعریف فضیلت
پیر و محبت طاعت و آداب تصورات از دو جنبه مساوت قدم
 بوسی حاصل شد سید احمد پوئو هاری و امام بخش نذر بر دار و یاران دیگر نیز حاضر بودند
 سخن در تعریف پیر افتاد بنده عرض داشت که اکثر مردمان میگویند پیر کامل آنست که
 مرید خود را بمال دنیا مستغنی کند و هیچ حاجت او باقی نماند و خواجه شمس العارفین فرمودند
 آنست که مرید خود را غنا قلبی بخشد و از حب دنیا باز داشته محبت الهی مشغول گرداند
 نه آنکه بمال دنیا مستغنی کند زیرا که تعجب میآید که دنیا را آنحضرت صلی الله علیه و سلم جیفه
 فرموده و دوستان خدا نیز ازین حراز نموده پس ای اهل دنیا مخالف رای اهل استقامت
 بعد از آن فرمود پیر در لغت آنرا گویند که مومی و سفید باشد و در صراط صوفیه پیران
 است که قلب و ازا و صاف مذموم پاک شده باوصاف حمیده و برافند بعد از آن
 سخن در ذکر الحاحات پیر افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود ساکن آبادی که در متابعت پیر
 بهر حال ثابت قدم باشد چه در رفتن و شستن چه در خوردن و آشامیدن بعد از آن
 شش نفر از مجاوران و خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکلی نه آمدند و مسگر
 ایشان پنج یا شش خرابه پیش آنحضرت نهادند و دستار می نیز بر سر حضرت صاحب
 پیچیده و بر کمر می نشست غلام محمد درویش گفت عالمان میگویند رعایت آداب
 حضرت صاحب زمین می شستند و ایشان بالاتر نشسته اند ازین سخن خشناک شده
 میگفت که این همه خواجگان از خانه میان فیض یافته اند ما را چه ترک است بعد از آن
 فرمود دیدان هر چند متواضع شوند اما بوی کبر از نشان اهل نمی شود و همین طور عالمان
 تا علم خود را نمیکنند قرار نگیرند بعد از آن فرمود و مرید را باید که متابعت شیخ نمود

خود بخود بهوایریده بر سر ایشان آمد بعد از آن فرمود که این فکر موجب باقائه الضو
 درست نیست زیرا که در آن می نویسد که روزی خواجه معین الدین رضی الله تعالی عنه
 در مطالع کتاب مشغول بودند و در آنوقت کلاه چاربرگی بر سر آنحضرت داشتند و بر
 پس ازین واقع معلوم میشود که شاید حضرت غوث الاعظم بوقت ملاقات خواجه معین
 را عطا کرده باشد بعد از آن فرمود وقتی که خواجه نظام الدین بدانوفی رضی الله تعالی عنه
 برکناره حوض نماز میخاند شخصی آمد و گفت که شاید این بزرگوار مدبران بهاد الدین باشند بعد از
 نماز فرمودند من از فرید مینی ام تو کدام علامت مراد بهاد الدین می شناسی گفت مریدان
 بهاد الدین بهین طور دستار می بندند پس جان ساعت خواجه محبوب الهی دستار خود را
 فرو کرده بطریق خواجه فرید الدیر گنج شکر برگرداگر دسر گردانیده بندند که آنرا فیل گوشه
 میگویند و این اثنا مولوی معظم دین عرض داشت که در ملفوظ خواجه حسن محمد نوشته
 دیدم که بر در جمعه حضرت نظام الدین از غسل فارغ شده لباس پوشید خادمی کلاه
 بلاسجاف بخدمت آنحضرت حاضر کرد و خواجه صاحب زادیده واپس کرد و گفت که این
 کلاه مخالف کلاه پیر من است زیرا که کلاه پیر من کلاه پیر من مغزی دارد و
 انگاه فرمودند عجب تابعت است که بقدر رموی از اتباع شیخ تجاوز نکرده و با جد
 از آن نیکو خدابخش دنیا زد و ریش بر سیده مولوی معظم دین صاحب رض شد
 که حال پایان بسیار خراب است تا آنکه رضامندی ایشان نشود و ما بهیچ حال نسبت خواجه
 شمس العارفین فرمود رضی خا هم شد مولوی صاحب از عرض داشت که چون بصیغه
 مستقبل رضامندی را قرار داد این معلوم شد که در رضامندی ایشان ویرست
 فرمودند اگر ایشان برگشته من عمل کنند ما هم رضی باشیم بعد از آن صاحب زادده
 محمد دین صاحب عرض داشت که حضرت جد بزرگوار من بوقت وصال درود بشریف باین
 طریق میخواند اللهم صل علی محمد وعلی شیخنا محمد سلیمان خواجه شمس العارفین فرمودند

مولانا دستاورد نامودی محمد علی مکه‌دوی رحمة الله علیه نیز بجا گفتند علی آرد علی شینا
 اینخواند روزی عرض شدم که علی شینا گفتن چه حاجت زیرا که در حدیث کل
 تقوی فی کل شیء متفق است و اخل اند حضرت استاذا فرمود اگر چه حاجت نیست مگر تخصیص بعد
 از تعلیم بهتر است بعد از آن درین اثنا بنده عرض داشت که فانی الشیخ حبیب خا
 شمس العارفین فرمود در صورت پیروی و چنان محو شود که هیچ حرکات و سکنات
 خود را نداند بلکه صورت پیرو میریگی گردد بعد از آن مناسب این حکایت فرمود که
 چون شیخ بهاء الدین بخدمت شیخ شهاب الدین مشرف شدند و در ریاضت و عبادت
 از همه مریدان آن شیخ سبقت بردند که روزی شیخ شهاب الدین بهاء الدین را بجا
 نشسته بود شخصی آمد و گفت معلوم نمی شود که شهاب الدین کدام است و بهاء الدین
 کدام است بجان من که در چه شما و پیرو مرید چنان بگال رسید که صورت هر دو یکی گردید
 بعد از آن فرمود روزی شیخ شهاب الدین چند مرید را جهت بریدن کاه وانه ساختن
 هر یک یک و سبزه بریدنا شیخ بهاء الدین را که خشک بریدن پیش شیخ حاضر کرد شیخ فرمود با بحث
 چیست که تو خشک بریدی و دیگران بر گفت که از کاه سبز آواز ذکر حق می شنیدم و نه بریدم
 دیگران پرسیدند که شما هم شنیدید گفتند بعد از آن بهاء الدین بل میر عرشا و عرض
 داشت که چون مرید را حاجت در پیش آید بخدمت پیرو و لها هرگز نیانی فرمود مرید صا و از
 رانها هرگز در حاجت نیست خود بخود مدد و پیرو بچه حال مرید را شامل باشد چنانچه در نشو و
 معنوی بنویسد طبیعت دست پیر از غائبان کوتاهی نیست و دست او جز قضیه الله نیست
 بعد از آن سخن در ذکر محبت پیر افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود مرید را باید که محبت
 پیرو بر غیر مقدم دارد اگرگاه بر بنوعی حکایت فرمود بجز حضرت خواجه تو سوی مخصیص
 و جبل تن از درویشان صاحب غل سکونت میداشتند و یکی از مریدان حاضر مح لوسه
 قادر بخش از آن حضرت حضرت یافتی برای حصول علم جانب هندوستان برفت و

در کتاب
 در کتاب

در کتاب
 در کتاب

شخص که آمد مروی تو اگر حال و پرسید هجانه خود بر دو و دو حکم خوب شکل زیور از پوشیده
 بر تخت مرصع قرآن مجید بخواند گفت این دختر را قبول فرمایند و مبلغ بیست و پنج هزار
 روپیه جاگیر میدارم آن هم ملک ایشان است مولوی قادر بخش گفت الحال در طلب علم هستیم
 بعد از تحصیل علوم هر چه مرضی ایشان باشد بجا آورم و چون بعد از تحصیل علوم مراد حاجت
 نموده بخدمت حضرت توسوی آمد بهر صحبت آنحضرت صحبت آن زن در ویش ماند
 و باقی عمر بشوق بپرگذاشت بعد از آن روزی سکو حاجی غلام سر ملتان را آورد و فرمود
 ای سعادتی که بشرف زیارت حرمین شریفین شرف شدی مایه بایده که در افکار و تامل
 سعی بلیغ نمائی تا بحرمین شریفین اهل آله نقوت گیر که شرف همه عبادت واجب
 و حب رسول است انگاه فرمود صحبت و الحاحت پیر عین محبت رسول باشد
 صلی الله علیه و سلم است و هم مرید را بایده که در فواید پیر پستی خود را محو کرده ظهور در
 حق و رسول علیه السلام را پند چنانچه بزرگ فرموده رباعی چون که ذات پیر اگر دشوار
 هم خدا در ذاتش آمد هم رسول اگر جدا بینی ز حق تو خواهی رایگم کنی هم متن هم دیباچه
 بعد از آن خواجه شمس العارفین فرمود پیر پستی زواران باب طوهرت پستی است و
 نزد مردان حقیقت عین حق پستی است غلام حسین قریشی عرض داشت که پیر پستی
 چیست فرمود آن مرتبه فنا فی الله است و فنا نیست که جمیع خلاق را و صفای مرید
 باوصاف شایع خود بسند شوند بلکه کمال فنا آن است که صورت و سیرت او عین صورت و سیرت
 پیر گردد بعد از آن سخن در ذکر تصویر شایع افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود طالع صابو
 را بایده که تصور صورت شایع کند تا صفت حقیقی از آن جلوه نماید چنانچه بی بی زینب در عشق
 یوسف علیه السلام بقرار شد و در خواب سوم الهام شد مصراع عزیز میهم و مصرع مستقام
 پس بی صاحب افسوس که حاصل شد بعد از عزیز مصر را عزیز حقیقی دانسته اختیار
 کرد آخر الامر بگمان آن صاحب محبوب حقیقی که یوسف علیه السلام بود و اصل گر و پیر

رباعی در الحاحت پیر

در تصویر شایع

همین شال برای سالکان راه خدا کافیست بعد از آن صاحب دهم محمد دین صاحب
 عرض داشت که شخصی حاجت تو شریف تصدیر میگرداند اگر خط خیریت حال خود نوشتن باشد
 نویسد و آنچه محسن العارفین فرمود محض برای رضایندگی صاحب دوازدهم بخش سجاده نشین
 نوشتن امر ضروریست و نه حاجت نیست و این بیت بر زبان مبارک راند بدین معنی
 ما یومئ پیوستن را در جهان خیره داریم شاید ز مضر نایلد و ز کار روانی یعنی تصدیر
 صورت تو بجهت تو صوبی در دل من قرار گرفته است بجز محبت او چیزی در دلم نمی گنجد
 چنانچه بزرگی فرموده است دلم خانه صحرای است بس از آن می گنجد در و کین گشت
 پس ای رویش اگر طالب خدا باشی عاشق صورت پیروز باش تا ذات حق ترا جلوه
 نماید چنانچه بزرگی فرموده است اگر بجویی ذات حق صورت هر چند به بین عاشق
 شود ذات حق را اندر آن روشن بین بگذرانان مولوی محمد احسن صاحب سکنه
 میکی دهبوک و مولوی عالم دین از توبه مقدسه مراجعت نموده سعادت صحبت خواجہ شمس
 العارفین حاصل کردند حضرت صاحب کیفیت منازل سفر از آنها پرسید گفتند این قدر
 ساقط محض توبه جایشان بدست شش و در رسیدیم خواجہ شمس العارفین فرمود آفرین
 باد که با وجود ضعف پیری چنین منازل سخت قطع نمودید بعد رین محل مولوی غلام محمد
 سکنه کدکیتی این بیت خواند است دست پیر از غایبان کوتا نیست دست او
 جز قبضه الله نیست بعد از آن حضرت صاحب این بیت بر زبان مبارک راند
 چون مدو پیر مرا گشت یار نیست مرا حاجت آمرزگار انگاه فرمود شخصی بخدمت
 حضرت خواجہ توسی عرض داشت و برین بیت اعتراض نمود که بجای لفظ آمرزگار
 آمرزگار باید خواند تا در توحید خلل واقع نشود خواجہ موصوف در جوابش فرمود ای پیغمبر
 چون انسان کامل ذات خود را در ذات حق فنا کند عین مطلق گردد پس بمیان آمرزگار و
 آموزگار هیچ فرق نماند و هر حال هر خدا تعالی بنده چنانچه خواجہ عین الدین فرموده است

صفات و ذات چنانچه جانی بنیم به بصر چه می نگرم بجز خدای بنیم بعد از آن
 دعا گو عرض داشت که تصور شیخ چگونه کرده شود و حاجه شمس العارفین فرمود باید که صورت شیخ
 پیش خود را در دیار دل تصور کند و یا بر نه مانند برقع پوشد الغرض بجز طوریکه تفسیر شود صورت
 شیخ را نگه دارد و در حالت خوردن و خفتن و رفتن و نشستن هیچ وقتی از تصور شیخ بی نیاید
 بعد از آن دعا گو عرض داشت که چون تصور نفسی ماسوائی اندک کرد پس اثبات ذات
 حق تعالی کند یا ذات شیخ و حاجه شمس العارفین فرمود همه مخلوق را نفسی کند شیخ را مظهر ذات
 و هسته اثبات کند بعد از این محل فرمود جهت رفع خطرات تصور شیخ نیز نبات نافع است
 بعد از آن مولوی محمد عظیم سکنه گنگال عرض داشت که تصور شیخ اگر در نماز پیش آید
 حکم چیست فرمود جائز است که پیش امام تصور نموده سجده کند بعد از آن بنده عرض
 داشت که تصور شیخ بوقت وظیفه ضرورت یا در همه اوقات و حاجه شمس العارفین
 فرمود تصور در همه حال باید کرد تا از خطرات نفسانی و دسواش شیطنانی رهایی یابد بعد
 از آن فرمود تصور نعمتی است عظمی و سپهریست از گناه یعنی چون صوفی را تصور پیر
 حاصل شود بر هیچ گناهی قادر نشود بعد از آن فرمودند مردی بزرگ عاقل بود آن
 نیز بسوی او التفات کرد تا آنکه همیشه به با او گفتگو میشد و بعد از چند مدت با او ملاقی شد چه
 بیند که شیخ او میان ایشان آسوده است چون صورت پیر را دید فوراً از آنکه داشت برگشت
 درین اثنا بنده عرض داشت که دو چیز در فکر من فاضل تر اند یکی ذکر حق و دوم تصور پیر و حاجه
 شمس العارفین فرمود آنچه فهمیدی حق است چون برین و امر کسی استقامت کند نزد
 مقصود برسد بعد از آن صاحبزاده محمد بن صاحب عرض داشت و آن سالی که من
 شهادت دادم به شریف رفتم چون ایشان پستان و حاجه تو سوی رسید شخصه نیز رفتار
 بیقرار بر شما نظر بسته میاد چون ایشان از آستان گذر کرد از کسی پرسید که ایشان کدام
 کس را گفت حضرت صاحب یال شریف اله اند گفت من صورت حضرت و حاجه تو سوی

این
 است

این
 است

دانسته پی ایشان ز دیده ام و جمیع غلط ایشان بشما آنحضرت دیدم همه درین محل
 فرمود آن ذات همیشه بود و هر چه با سلیمان چه نسبت دارد و عیت هر گدای مرد سلیمان
 که شود به پیشه آخر سلیمان که شود و همه درین محل مروی امیر کبیر مرید خواجه توسوی
 بخدمت خواجه شمس العارفین آمد چون نظر بر وجود مبارک آنحضرت کرد زار زار بر گریست و
 شمس العارفین هم مروی برادر گریه مکن گفت ای غریب نواز صورت شما بشما به صورت خواجه
 توسوی می بینم لهذا بی حسرت ما گریه میکنم پس ای عزیز از بسیار مردمان تصدیق نمود
 که میان صورت خواجه سیالوس و خواجه توسوی فرق نمانده بود بعد از آن فرمود که
 از قریب سیال بخدمت خواجه توسوی رفت و آنحضرت بر صلی غلطیده بودند چون نظر کرد
 و چو می بیند که گویا توده زر بر صلی افتاده است صاحب او موصوف عرض داشت که
 بزرگان بعضی اوقات بصورت دیگران همی شوند خواجه شمس العارفین فرمود بلی وقتی
 خواجه توسوی در قریب بود و من بر عرس حضرت گنج شکر رفته بودم و محل وسیع بمجلس
 آراسته کردند و حضرت خواجه توسوی بسوی وضه متبرک شدند و نشستند و مولود
 علی محمد پیش امام و سر حائض بنو شسته بودیم و باعث کثرت آدمیان صورت آنحضرت
 نظر نمی آمد چون محفل سماع روشن گشت ضاحیه زاده نور محمد چهاروی را جذب شد و بخدمت
 لا اله الا الله برداشته بخدمت آنحضرت حاضر بود و حضرت ضاحیه از او چند سبحة
 گرفته دوست با لاکرده بقولان میدادند چون بسوی دوست مبارک آنحضرت نظر کردم گفتم
 مبارک آن بشکل نورانی دیدم چنانچه انوار تجلیات از او شعله می دند چون این پیش محمد علی
 امام اظهار کردم گفت این چو می بینی بیشتر از این تجلیات نورانی از ایشان روشن بود
 بعد از آن فرمود مروی بیت پرست در ولایت خراسان رفت و شخصی از قوم فغان
 با و تقابل کرد و جمیع کشته بریده او برزد و چنان آواز برآورد که گویا پرنگ سخت زده است
 چون سینه او بشکافتند بتی سنگین بیرون آمد آنگاه فرمود و صورت در دل خود چنان

بست که صورت معبود در سینه او پدید آید انگاه فرمود خیال را چنان تاثیرست
 که معبود و خود در سینه او پدید آید بعد از آن فرمود اگر مرد صادق تصور شیخ چنان میکند
 که ظاهر و باطن صورت شیخ جلوه نماید و مطلع ذات در صورت پیر کند مقصود حقیقی
 خواهد رسید انگاه این بیت بر زبان مبارک راند پیشت زلیخا از زلیخا می رسیده
 از آن صورت معنی آرسیده بعد از آن سخن در آداب پیر افتاده عاقر عرض داشت
 که آداب شیخ بیان فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود در کتب سلوک آداب شیخ بسیار
 نوشته اند اما معلوم آداب عشق است هر چند که عشق بیشتر باشد آداب محبوب بخود معلوم
 شوند همدردین محل عرض داشتم که جانب شیخ پشت کردن حکم چیست فرمود این هم
 ترک و نسبت انگاه فرمود مردی مرید خواهد بود کسی بفاه صدمه شش کرده از توبه شریف
 سکونت میداشت و همیشه صلوٰۃ جمعه در توبه مقدسه میگذاشت و در شب سینه به آغوش میزد
 باز تا موضع خود پس پانی میفست باز عرض داشتم که آداب پیر جعفر غایب چگونه اند
 فرمود آداب شیخ در حالت حضور و غیبت حیاتی و معنایی یکسان اند چنانچه سلوکی حسی و روحی
 غزل یار رفت از چشم لکین در و شب خاطر است و اگر بصورت غایت اما بمعنی ظاهر است
 عشق اندر ظاهر و باطن بیدار و دست به پیش اهل باطن این معنی که گفتم ظاهر
 در حضور و دست هر جانب نظر کردن خلط و یخ زمان حاضر نشین اید که جان حاضر است
 بعد از آن بنده عرض کرد که چون سعادت صحبت ایشان حاصل شود حالات مبارک
 و شوق بسیار ترقی و نفس خود می یابم و چون از حضور فیض بخورم مجبور شوم آن حالت نسبت
 حضور کمتر گردد و باعث چیست فرمودند تعجب نیست که حضور و غیبت یکسان نباشد بلکه
 ما اینچنین بودی که چون از حضرت مولانا خواهد توبه سوی خست شده چنانچه خود آید
 نسبت حال سابق لذت دلی کف می شد انگاه فرمود چون شدت تیران واقع شود
 در صحبت نیکان باید نشست و مطلع کتب سلوک در توحید بیکر زبان برکت ایشان حق انبیر گردد

در کتب
 سلوک

در کتب

فقبلا يديه ورجليه وقال اللهم اناك نبى النجى ورتبته الغافلين مسحورين قال النجى

اَذِنَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقْبَلَ رَأْسِي وَرَجُلِيكَ فَأَذِنَ لِي فَفَعَلْتُ

راسم ورجلیہ الحدیث ودر صحیح بخاری وشفاف قاضی مذکورست وراہی ابن عمر بن

اسامة بن زيد فقيله هو شهم بن اسامة فطالحاء ابن عمر راسه ونقر يدية

الأرض وقال لوراه رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تحب الدنيا الحديث بدان

مخزنیه درین باب حدیث دیگری نیز آمده اند بسبب طوالت کلام منوشته بعد از آن

ساکنان باید که در امور شریعت سعی بلیغ نمایند زیرا که شریعت زربان طریقت و حقیقت

ہر کس کہ بقصود رسید ازین راه رسید بعد از ان مولوی سلج الدین کہنے کھڑے عرصہ داشت

چند مدت ملازمت شخصی فلان اختیار کردم چون تعظیم او بر من گران آید همیشه ملازمتی آن

صلواتی است که این تقنیست ملت ایمان اضائع کند و صفویان محض را خشنودی

نهانکنند این عین ثوب است بعد از آن فرمود پس را باید که موافق استعداد و هریاد و

انخال فرماید و مرید را با چنگ از صحبت غیر خد کند و با صلحا و علما صحبت دارد و در آن

سخ ثابت قدم باشد تا بنزول مقصود برسد بعد از آن سخن در ذکر محال و صوفی است

اجتناب العزافین فرمود میان عامل و صوفی فرقت اگر عامل و از کسی آزادی میسر نیخیزد

مسدود و غرض آن عمل خود را جهت پاکت او میخوانند و صوفی بصدایشان عمل کند یعنی هر

ی دہلائی کہ برسد از خدا تعالیٰ میدانند و عوض آن نمی طلبند بکا و در قضا الحسن کہند چنانچه شہر

عبدی فرموده مصراع اگر فردی احسن الی منی اسکا بعد از ان فرمود علمای

بر صلاح عالم را تیر کشید و بر نشانه مقصود که وصال دست نرنگد و همه عمر خود را در آن فتنه علم

از مدخل آن نمی گزینند و صفویان در عمل سبک نشینند و بر ناپوتی گرفته برده میباشند

۱۰۱. حق شود بعد از آن غلام حسین قرشی عرض داشت که منم از آنجا که می‌آید

۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

چیست فرمود صوفی بباحث کمال محبت در متابعت محبوبیت غرق میماند و از رعایت
 مذاهبت فارغ باشد و دیگر آنکه صوفی مفید مذاهبت باشد و علمه مذاهبت نما هر دو داند و
 دیگر آنکه مذہب صوفی لایست یعنی لاموجودی الکنونین الا هو و دیگر آنکه چون صوفیه
 کرام بر مرتبه فنا و فناء الفنا برسند از قید مذاهبت بگذرند و بعد از این بیت بزرگان
 مبارک را این بیت مذہباند و دروازے او چو عاشق دایره موری به عشق هرگز
 بدشور میآید یا بجنس و طریقه جازورین بعد از آن فرمود چون شخصی علتی چیزی را
 اختیار کند علت گردد و اگر چه سنت باشد و همچنین مردی کامل بجز چیزی که عمل کند
 خواه کفر باشد علت گردد و این بیت بزرگان مبارک اند و بیت هر چه گیرد علتی
 شود به کفر گیرد کامل علت شود و بعد از این محل قریشی مذکور عرض داشت که فصل کامل
 را بکفر چه نسبت کردند فرمود کفر اتفاقی نیست بلکه کفر نسبتی است که نزد بعضی کفر باشد
 و نزد بعضی عین ایمان بعد از آن سخن در فضیلت فقر افتاد و خواجہ شمس العارین
 حکایت سلطان محمود غزنوی بزرگان مبارک را آنکه چون محمود غزنوی قصه
 هندوستان کرد و طفل خورشید سال همراه خود برد و پرسش و بپویش کرد و چون بپویش رسید
 بر تخت شاهی بنشاند و رومی بر تخت نشسته گریه میکرد و سلطان باعث گریه پرسید
 و فرمود سالی چون تو درین برکت نجاشی گفتی که خدایتعالی ترا بچوایه سلطان محمود و کند
 و والد از روی شفقت مادر را گفتی که چنین با عا در حق پسر نباید کرد و اکنون بحال خود
 می بینم آن سخن مادر مشفق یا دارم و بگویم اگر مادر من و بر و بگوید دانستی که خدایتعالی خلاف
 رای من و مراد دولت شاهی عنایت فرمود بعد از آن فرمود که مرا از مادر طبیعت است که
 بی وقت انسان از فقر باز دارد و بگوید که در معامله فقر بسیار آفت هایست عقل بشر
 بدست این هم از آن فقر باز داشته با مور و دنیا فانی مشغول سازد و محسوس و مراد
 مرتبه فقر نیست که چون میصادق در سلوک فقر قدم زند بخت سلفا که وصل حق بشود

صراط مستقیم و هشتم در ذکر سماع و جذبه و استغفار اهل الله

شبه پنجم در دولت پای هوس حاصل شد مولوی نور احمد بناروی و سید فضل شاه بهیار
و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر سماع افتاد و حاجه شمس العارفین یزید بن مبارک را اندک
وقتی در کابل بخدمت مولوی محمد غوث صاحب حاضر بودم از مسکن شریف باب سماع
بجاستان دمنر نزد غوث طلبیده گفتم که بیلین چن شرح تسبیح عبدالحق را بر او وند و در اینجا
بود که امام غزالی رحمه الله علیه سماع را حلال گفته و تفصیلش در کتب سلوک موجود است
بعد از آن که کس مطربا دهند و خواستند که سرود با ساز کنیم حاجه شمس العارفین فرمود
ساز بر لبه خود را بپوشانید اگر سخنه گفتید بی ساز بگوئید پس آنها همچنان کردند بعد از آن
فرمود در مدارج النبوت نوشته دیدم که هفت کس از اصحاب کرامند جعفر طیار و امیر معاین
و مقداد و طحطاوس و غیره آواز بر لبه شنیده اند مولوی نور احمد بناروی عرض داشت که بعض
مردمان آیت ابو الحدیث در حق سماع دلیل آیت سماع نیست بلکه سبب نزولش آنست که
یهودی بدین منوره بجانب ملک عجم آمدند و قصائص رستم و هفند یار یاد کرده باز بدین
آمدند چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و غطف قرآن مجید بیان فرمودی آن
یهودان علانده حلقه زده قصائص رستم و هفند یار میکردند پس در حق آن یهودان خدا
تعالی آیت ابو الحدیث نزول فرمود بعد از آن مولوی نور احمد صاحب التماس کرد
که رحمت سماع علیه الاطلاق از حدیث شریف ثابت نیست چنانچه در مشکوٰۃ شریف
سطور جاریتاً فی بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم تا آخر و هم در متن این باب
آمده بر دایت معوذتہ بر بیع دخل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هندی

مراست و هشتم در ذکر سماع و جذبه و استغفار اهل الله

نزد آیت ابو الحدیث

نزد آیت ابو الحدیث

حدیث در احوال سماع

نشدن سماع فی بی سماع

جاریتاً تغلیان الحدیث حاجه شمس العارفین فرمود امام غزالی در احیاء العلوم نوشته
است که روزی نجیان در مسجد سرود میکردند و حضرت بلال بن عاتشه صدیق رضی الله عنهما
ذوق خود بر دوش رسول الله صلی الله علیه و سلم نهاده می شنیدند بعد از آن دعا گوئی

عرض داشت که حضرت خواجه توسی سماع با ساد می شنیدند یا بی ساز خواجه شمس العارفین
فرمود از سازها و آلات سماع نهایت احتراز میکردند و چون قوالان مجلس سماع آراسته
می کردند آنحضرت در حجره مبارک نشسته می شنیدید و در ابودین و غیره حضرت گنج شکر
روضه مبارک آنحضرت بخراب مسجد نظامی جلوس فرمودی چون وقت ختم نزدیک شد
قدوس ساعت یکم بنشسته و با زنی الحان به برج نظامی آمدی اگر کسی توان با ساز نزد ایشان
سماع میکرد آنرا بیرون کردی گفتی که در اینجا عالمان می آیند و ترابزندی بعد از آن
مولوی معظم دین عرض داشت که چون نازل و مقامات خواجه نصیر الدین می شنویم عجب حیرت
می آید شمس العارفین فرمود آنحضرت بر شریعت چنان ثابت قدم بودند که گاهی
بسوی سماع متوجه نشدی و عاقلانکه حضرت سلطان المشایخ پیر ایشان می شنوند بسیار
عرض داشت که چرا از سماع احتراز کردند و برای اتباع سنت رسول علیه السلام باز
عرض کرد که اتباع شیخ خود چرا نکردند خواجه شمس العارفین فرمود احتراز از سماع منافی اتباع
نبیست زیرا که اتباع امر شیخ ضرورت و ایشان بشنیدن سماع مامور نبودند و این کار
عوضه آنحضرت است که با وجود امکان از شنیدن سماع باز ماندند بعد از آن فرمود
شخصه بخدمت خواجه نظام الدین عرض داشت که حضرت نصیر الدین بمجلس سماع شما حاضر
نمی شوند چو آنحضرت بحال ایشان واقف بود هیچ نگفتند باز سید آمدن بخش عرض
داشت که محفل سماع حضرت نظام الدین با ساز بود یا فرمود ساز و مرا میسر در مجلس ایشان
هرگز نبود بلکه دستکته دن را نیز منع فرمودی بعد از آن سخن در فضیلت سماع
افشا و خواجه شمس العارفین فرمود ای دوست من شیخ راهی که زاهد بهدت کثرت کند صوفی بجات
سماع بیکان قطع کند بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راند بیت جانی که
زاهدان بطراز بعین سنده دست شراب عشق بیک می ریزند و هم فرمودند برای
دفع خطرات نیز نافع تر است و کثرت سماع باعث تسکین دل است و پریشانی خالی

شنیدن سماع خواجه توسی

شنیدن سماع خواجه نصیر الدین

شنیدن سماع خواجه نظام الدین در فضیلت سماع

ذکر توفیق شریف و سماع

ذکر جذبہ اشراق

ذکر استغراق و خواجہ نور محمدی

پس سالک باید کہ گداسی گاہی بشنود و ماذوق در دل و مآذوہ گرد و بعد از این فرمودند
 سماع را فکر درست باید تا شنیدن و حلال باشد چنانچہ سالکی دعائی بگوید کہ گفتند کہ ساز و
 بوقت زدن چہ گویند عالم گفت طبلہ گوید قدیم را پیر تو او آواز دیگر در پیٹ پیٹ کیس
 میگویند لعنت لعنت و بر بل میگوید تونی تون کیئون آہنی این تونی تون کیئون آہنی
 و لولیان کہ بدست خود اشارت کنند گویند کہ اینون اینون و سالک گفت بجان
 اینست طبلہ گوید تو پین تون پین و آواز دیگر بر حق بر حق و کیسیان میگویند یا تو
 یا رب و بر بل میگوید تو پین تون این تو پین تون این و لولیان بدست اشارہ کنند
 اسوچہ اسوچہ بعد از ان سخن در جذبہ اشراق خواجہ شمس العارفین فرمود جذبہ بر دو قسم
 یکی انگہ بابوش می باشد و اختیار ماند کہ خود را باز دارد از جنبش و حرکت و دوم انگہ خستیا
 ماند و نہ ہوش از ہمہ امور بی خبر باشد پس خصوصاً صورت ادلی نمے شکند و در صورت ثانی
 بشکند بعد از ان بندہ عرض داشت کہ در خاندان نوشاہی مردمان چالی و ہا کچھ منسک
 شدہ حالت و جذبہ میکنند و بعد ان بحال سابق و عقیدہ فاسد بمانند آنرا حکم حبس
 خواجہ شمس العارفین فرمود اصل حالت و جذبہ در مرتبہ فنا باشد و آن مردمان کہ با این
 نہ سیدہ باشند حالت ایشان مجاز نیست بعد از ان فرمود در پاک پٹن شریف بسیار
 ہنودان در محفل صوفیان آمدہ حالت و جذبہ میکردند پس بعد از حالت بندہ سب کفر
 می ماند چہنیں حالت نزد صوفیہ کرام هیچ فائدہ ندارد و بعد از ان فرمود سماع و صلی
 الی الحق ست مراحل طریقت را و نقصان ست اہل شریعت را بعد از ان سخن
 در ذکر استغراق افتاد و مہر محمد بخش عرض کرد کہ مسمیان حسین قوم کنجال و غلام حسین قوم
 چالیٹ یا ساکنان بلدہ لپہہ بارادہ زیارت حضرت خواجہ توسوی میرفتند و در راہ حسین
 کنجال از رفیق پرسید کہ شمار حضرت صاحب شناسند و نام تو میداند غلام حسین گفت
 ما و یقین نیست کہ حضرت صاحب ولایت قومیت و اسمیت شکرت من واقف ہا

حسین گفت ما را بخوبی می شناسند الغرض چون بر دروازه حجره مبارک آنحضرت رسیدند
 اول حسین کجبال اندون قدمه قدم بوسیدند که تو گیتی گفت که من حسین ام فرمودند
 که ام حسین گفت حسین کجبال ام فرمودند حسین کنجر باز عرض کرد که حسین کجبال ام فرمود
 خیر نشین بعد از آن غلام حسین قدم بوس شد فرمودند ای غلام حسین خوش آمدی بی شایسته
 شما خیریت بعد از آن فرمود که روزی بی بی عاتشه صدیقه رضی الله تعالی عنهما بخت
 رسول علیه السلام رفت آنحضرت پرسید که ام سمت گفت عاتشه ام فرمودند که ام سمت
 گفت دختر ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرمودند که ام ابو بکر گفت یا رشام پس رسول علیه
 خاموش شدند بعد از آن فرمود که این وقت استغراق بر همه اولیایم آید بعد از آن
 سخن در ذکر استغراق شیخ عبده تحت رد و لوی فتا و خواجه شمس العارفین فرمود روزی بر
 سایه درختی نشسته بودند مرغی باواز خوش بران درخت تسبیح میخواند و لذت آواز او در
 دل ایشان غلبه کرده همه عمر در ذوق او مستغرق ماند بعد از آن فرمود وقتی در توبه
 شریف مجلس سماع آهسته توبه صاحبزاده عبدالغفور پسر غلام نبی چهاروی را حالتی پیدا شد
 و بجا در خود بر روضه مبارک خواجه قوسوی جار و کشی میکرد بجات استغراق مستغرق میبود
 و بسبب غلبه جذب جانب محض نشینان هرگز التفات نفرمودی در آن حال نزد آنحضرت
 رفته این شعر می گفتیم می گفت تیر نه پهن حسین پریان کو بی مهبی چایانهای
 سوسوی من دیده باز با استغراق مشغول شدند بعد از آن فرمود که اندو لوی احمد دین خلیفه
 خواجه تونیوی شنیدم که روزی حضرت محکم دین سیرانی رحمه الله علیه در راه میرفتند و دیدند که
 دو شخص خیزی بر دوش نهاده می آیند محکم الدین صاحب برفیق خود گفت که قاتلان من می آیند
 چون نزدیک شدند و آن دو کس قوالان بودند و بردوش شان سنان بودند و همانجا نشسته
 سرود میخواندند و بجز و شنیدند آواز تن مبارک آن حضرت همه خون شد چون قوالان این
 حال معانی کردند بگریختند و رفیق آن حضرت حیران نشست که اکنون چگونه پس حاکم آنحضرت

فکر استغراق حضرت رسلات یافت و صلوات الله علیه

در استغراق شیخ عبدالمقوت و رد و لوی

در استغراق صاحبزاده عبدالغفور و رد و لوی

در استغراق حضرت محکم دین خلیفه

پران فحن انداخته بنشست آهسته آهسته زیر آن چادر وجود مبارک آن حضرت پیکر
سابق درست شد و روانه شد در آن گاه فرمود که استغراق آنحضرت چنان بود که اکثر
اوقات بنیت نماز سبّادی تا سبّادی که وقت نماز فوت می شد می نیت نماز می نمود
تا نام نشدی و بعضی اوقات اگر بوقت نیت نماز کسی سرود کردی همان وقت نیت
ایشان کامل شد و آن گاه فرمود که در حق ایشان سرود نهایت مفید بود و در حق بعضی
مبتدیان زهر قاتل است بعد از آن مردی عرض کرد که شخصی در ملک حججه بود
بشیخ مشهور ساخت و اکثر مردمان دعات و اوصیایان بهجت کنند و در حق ایشان
الحسن کند و خواجه شمس العارفین فرمود چه طعن کند گفت گویند که خواجه گان حشمت سرود می شنوند
و این حرام است خواجه صاحب فرمود این عجب سلما نیت که غنا و تعصب حق مسلمانان
حلال دانند و سرود حرام که اکثر مردمان بوسیله سماع بحق و ضل شدند **مرآت**
و هفتم در ذکر محبت خدا و رسول و دوستی دوستان و ذکر تبرکات
سرور کائنات و اولیای نامدار

شب روز پنجشنبه سعادت قدم بهی حاصی شد معرّیان دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر
محبت خدایتعالی افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود اصل بر همه عبادات محبت الهی است
هر چند محبت زیاده تر باشد همان قدر در عبادات او تیر تر گردد و چهارمین محل بند عرض
داشت که ترقی محبت الهی بچلو حاصل شود و فرمود بواعث حصول محبت الهی بیشترند
اما برای ترقی محبت و سید ذکر بهتر است چند آنکه در ذکر مداومت کند محبت او بیشتر باشد
چنانچه در حدیث آمده من احب شیئی اکثر ذکره باز گفتم ذکر هر چه باشد یا خفی
فرمود بجهت ظهور یکد باشد کافی است زیرا که مراد ذکر یا دوست است بجهت وجهی که باشد بهتر
بعد از آن سخن در محبت خواجه قطب الدین افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود یکسره
خبر رسال میدادند اتفاقا سبّ در ایشان افتاد و پسر ایشان تنگ شده پیش کس تبرقه

مرآت می دانم و ذکر محبت خدا و رسول اصل از محبت است

اصل محبات محبت الهی است

ذکر محبت قطب الدین رضی

ظاهر کرد مردمان حاضر پیش آورده مدح و ستایش کردند که از بایان غفلت شده که احوال ایشان
 نیز پرسیدیم چون صاحب باین امر واقف شدند از زبان مبارک گفتند که اینها از
 برکنار که سرفرازان ظاهر کرد از امیران این مملکت و این قتل پس از آن حضرت همراه طفلان
 بازی میکردند و گردن و بشکست و جان شیرین سخن تسلیم کرد و بجان آمد دوستی حق
 درون آنحضرت چنان غالب تر بود که محبت پسر خود چیزی باقی نماند بعد از آن این
 سنی حکایت بر زبان مبارک را اند که چون حضرت ابراهیم و حمزه آمدند علیه السلام جانیکه
 رفت پسری خود نزد مادر او بگذشتند چون بزرگ شدند گفت پدر من کیاست مادرش
 گفت الحال در مکه نشان میدهند گفت من نیز بیکه روم و پدر خود را زیارت کنم و در
 مدتش باشم پس او را در نخست یافته و بلخ سناوی کرد هر کس که آذو حج میدارد باید از
 راه حله او بزم خود کنم بجز این خبر چهار هزار مرد باید بگذشتند و راه حله داده بیکه آورد
 باید آنگه زیارت پدر خود و مشرف شوم چون بیکه رسید در مسجد حرم جماعتی مرتبه پیش
 را دید پرسید که ابراهیم آدم را نشاید گفتند شیخ است بطلب میزم بصحرای مدینه
 ما بیار و بفرود شد و نان خود و پسر بصحرای رفت پسری را دید پشته میزم بر سر نهاده
 می آید گریه بر پیر افتاد و آقا خود را بگفت داشت و آهسته و پستی اومی رفت تا باز از بفرود
 و نان پیش اصحاب خود آورد و بنام مشغول شد و بعد از نماز با اصحاب خود گفت که خود را
 دیدن طفلان آمد و نگه دارید خاصه مرد که زنان و کودکان در اینجا بسیار آمده اند همه
 قبول کردند چون حاجیان بطواف مشغول شدند ابراهیم نیز در و نظر کرد و باران از دیدن
 او تعجب کردند چون از طواف فارغ شدند گفتند ما را فرمودید که هیچ امر و وزن نظر
 نکنید و شما بنامی صاحبان مگر است چه حکمت بود گفت پسری شیر خواره در بلخ گذشت
 چنین و نام که شاید او آن پسر هست روزی دیگر از یاران ابراهیم مد قافله بخینان رفت
 مان پسر در غیمه بر کشتی قرآن میخواند و میگفت پسندیدم و پدرش گفت بیانا

اینها از بایان غفلت شده که احوال ایشان

شمار پیش درم چون نزدیک رسیدند برآیم نشسته بودند از دور نگاه کرده فریاد برآورد
 گفت پدر من اینست چله یارایان بگریستند و پیر پیرانش بفتاد و چون بهوش آمد بدید سلام
 کرد ابراهیم جواب داد و در کنار گرفته احوالش پرسید پس ابراهیم خواست که برود پس برش
 نیکداشت ابراهیم روی آسمان کرد و گفت الهی از محبت پسر مرا محفوظ دار پس پسر در کنار
 او جان بحق تسلیم کرد و یاران گفتند یا ابراهیم این چه بود گفت چون او در کنارم گفتم محبت
 او در دلم چنیدند آنرا ای ابراهیم تذکره محبتنا و محبت معنا حکیمنا و عوی
 دوستی ما کنی و با دیگری دوست داری و بدیگری مشغول شوی چون این شنیدم دعا
 کردم که ای خداوند مرا فریاد رس اگر محبت او مرا از محبت تو باز گرداند یا جان او را
 و یا جان من عاقبت قبول افتاد اگر ازین حال کسی تعجب آید گویم از ابراهیم شنیدم که
 پسر خود را قربان کرد تعجب نیست بعد از آن تو بود عالمی به تمام حضرت خواجه توسی
 سکونت کرده بود و در جواب زیارت جناب سرور کائنات صلی الله علیه و سلم شرف
 شد و خدمت حضرت خواجه توسی عرض کرد که ای شب حضرت رسالت آید صلی الله
 علیه و سلم را جواب میدم خواجه صاحب مود و خیر و تعجب آن عالم خاطر غمگین گردید چون
 دیگر مردمان از حضور آنحضرت بیرون رفتند خواجه صاحب آن عالم زانو فرمود که این زیارت
 خیال توست باید که عینیت رسول علیه الصاوة و السلام حاصل کنی زیرا که ابو جبریل
 زیارت حضرت رسول علیه السلام مشرف شد و ایمان نیار و بعد از آن از فرمود
 دوستی و همان خدای و صحبت با آنها هم وسیله نجات است انگاه فرمود و رفع آنکار
 نوشته دیدم که شخصی را و تبر بول کنند که خدای تو کیست یا پیغمبر تو کدام و دین تو چه اگر مرد
 نیکو کار باشد که بد خدای من است و رسول من حضرت محمد صلی الله علیه
 و سلم و دین من اسلام است و پیغمبر من اگر شخصی فاجر باشد و در جانش گوید کسی اینها را
 پس آنرا احوال و دوزخ بنمایند و باز گویند که دیگر کسی را می دانم که فلان بزرگی را پیغمبر

حضرت خواجه توسی

در آن روز

و بخیر است فلان بزرگ رفته بودم و فلان بزرگی را دوست میدارم خدایتعالی ای حکم فرماید
 که انی در ششگان من این بگذازید بطیفیل دوست خود همه گمانان و بسیار مزید و بعد
 از آن من فرمود شخصی را پرسید که خدا و رسول و دین ترخیص بگوید فلان یعنی نام او کسی
 دوستمان خدا باشد پس حق سبحان ولی فرماید بجز مت نام دوست خود همه گمانان
 و بشیخیم پس ازین امر معلوم شد که حب و دشمنان خدایتعالی خبرایمان است سبب
 بخشش بعد از آن فرمود در ویش را باید که از فرمانبرداری خدا و رسول علیه السلام
 غافل نباشد و بحکم الطیعو الله و الطیعو الرسول کمر محبت بر بندد تا سعادت داورین پاید
 بعد از آن فرمود اکثر مردمان رین مان بی زهد و ریاضت خود را با پارسائی مشغول
 کنند و پیش مردمان عوامی محبت خدا و رسول علیه السلام میکنند و نمی اندک دولت دایره
 و اجتماع آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانچه خدایتعالی امر فرمود و قل انکم تنتم
 لتحبون الله فتعبدون بحب که الله همه درین محفل خضر محمد بخش سکند لیه کتاب
 شتایع الاعجاز شرح گلشن را از بخدمت فیض در جت بگذرانید و گفت کتابی که برای
 نویسنیدن در توبه شریف داده بودید با جرت چهارده و پیریه هشت آنه تیار است بهت
 چونکه بموجب اوراق آن احبت بیشتر بود و گفتیم احبت این کتاب بحسب اوراق بسیار است
 خود از شمس الباقین فرمود بزرگی کتاب بقیمت گران خرید شخصی گفت بسیار قیمت داد
 گفت هیچ قیمت نیست که قصه خریدن بنی لیلیا یوسف علیه السلام را یاد نمی داری گفت
 بلایت بما و چند دادم جان خریدم بنام ایزد و عجب از آن خریدم بعد از آن
 سید صالح شاه سلطان پوری عرض داشت که سده چیز در زمره صوفیه گرام تهر انم
 محبت و مذتیب پیغمبر و تعبدات اما کدام چیز فضیلت میدارد فرمود و نزد صوفیه دو
 چیز فاضل تر از دیگران است و دیگر جت به محبت خدایتعالی دارد و از ذکر و تخیال برامی
 ترقی محبت هستند اکثر سالکان ازین راه بقریب حق پیوستند بعد از آن جت و دایره

کتابی در نام از چند نام است

خبر در این صحنه است

بهیسی غلیوی عرض داشت و بجا فرمایند تا خدا تعالی محبت خود عنایت فرماید و از بهستی
 فرمودم که ای کزنده خواجه شمس العارفین فرمود این عطای اکتبیت هر که خواهد بدو باز
 داشت که شمارا بجهای محبوب بجان میدانم مرا جام وصال او بنوشانید این بیت در جوار
 خوانند بیت کلمه لوک میتهون مایی دی بچیدی هوک دیشان آب ماسه نون
 و نهو بیان بعد از این سید عرش و عرض داشت که سلسله قادریه از سلسله دیگر
 فرقیست دارد و بجز آنکه حضرت غوث الاعظم مقام محبوبیت رسیده اند خواجه شمس العارفین
 فرمود اگر چه در زرش همه سلسله است اما مقصود اوست و آن عرفان حق است
 اگرگاه فرمود و هیچ مشایخ حساب ندارد و مقام محبوبیت یافته اند و این بیت بزرگان یک
 مانده بیت ما تو گویند در جهان یک یزید بود پس هر که واصل شد بجانان یزید و یک
 بعد از این فرمود و مدار مقام محبوبیت بر توحید است و مدار توحید بر فناء و مدار فناء
 بجز در و پیر حاصل نیست پس این مرد در همه سلسله موجود است چه قادری چه شیشه
 بعد از این فرمود غوث الاعظم رضی الله عنه چهار روز در مقام محبوبیت مانده و
 حضرت خواجه نظام الدین بدو توفی و بهقده روز بعد از این فرمود ای درویش
 شب چهار رفته است اکنون بچهره ای خود آرام کنی بنده عرض داشت که چنین شب
 واصل شما باز که بدست آید غنیمت است که بصحبت ایشان بگذرد و انگاه این معراج
 بزرگان باک مصرع شب قدر اتی شب است پهلوی پر و صله و اتی انوکش می نویسد
 از این بنده عرض داشت که دیوان حضرت خواجه قطب الدین محمد انصاری چه گویند
 است فرمود عجب کتابیست عالمی مضمون که بفهم هر کس نیاید باز فهمی که کلمات
 خواجه قطب صاحب از حضرت گنج شکر به ظاهر اند که چون کمال مراد این قدر باشد پیر
 حال پیر از و عالی تر خواهد بود بعد از این پیر غلام محمد سیال عرض داشت که در مقام
 حضرت گنج شکر محمد النور علیه قرص جو مینه داشته است بعضی مردان گمان می کردند که

در مقام محبوبیت درویش

در مقام

حضرت بوقت گرنگی از ایسیکیه آیا این است یا نه خواجہ شمس العارفین فرمودند
 که سہ چوبین برای تعلیم نفس برداشته بود و چیسکے خوردنی در آن انداختہ بود
 و هر روز یک نان کاسہ برنگ فرودہی تا آنکہ اینقدر باقی ماند از نان تصور کردہ بر
 زیارت مردان داشتند بعد از آن فرمود حضرت گنج شکر اکثر مدت در بابہ گنبد
 میگردید میخای خود را بر گنبد میاراک و غیرہ ساختند میخای خواجہ نظام الدین علیہ
 الرحمۃ میفرمودند و شیکہ موسم گل و برگ درختان نو بہر دن آمدی و از و غذاست
 مارا عید بودی بعد از آن چند و ڈاشاہ عرضہ داشت کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 فرمود الْفَقْرُ فُتْرٌ وَالْكَفْرُ هِجْرٌ مراد این فقر چیست فرمود معنی این نزد صوفیہ
 کلام قائمہ است و این گرسنگی روشنی دل است بعد از آن دعا گو عرض داشت کہ
 چیزی برای تبرک عنایت فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود تبرکات بر دو قسم اند
 صورتی معنوی صورتی شل چاپد و پیراہن کلاه و تعلیم و غیرہ و معنوی باشد
 ذلالت و ذکر و فکر کہ مریدان ارشاد کنند پس مرید را باید کہ بر تبرکات معنوی مداومت
 نماید زیرا کہ داشتن تبرکات ظاہری مرتبہ مجاریست پس مجاز بقابلہ حقیقت کہ باشد
 بعد از آن سخن در ذکر تبرکات سرکائنات صلی اللہ علیہ وسلم افتاد خواجہ شمس
 العارفین بنویسند بحیث مبارک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و تحفہ سلام و علامات شخصی
 چند بہت حضرت خواجہ معین الدین اجمیری پشت پشت رسیدہ بودند کہ چو حسین
 شخصہ بزبان تو ظاہر شود تبرکات مذکور او را بدہی و دعا خیر در حق اہل سلسلہ خواہی
 الغرض تا آخر عمر خواجہ معین الدین شخصی موصوفہ بظہور نیادہ و وقت وصال خواجہ
 طلب الدین را وصیت کردند کہ تبرکات سرکائنات صلی اللہ علیہ وسلم بردی کہ با این
 اوصاف موصوفہ باشد یعنی دعا خیر بطبعی تا آخرت بزبان خواجہ قطب صاحب ہم پیشہ
 و ایشان نیز بطریق مذکور خواجہ فرید الدین گنج شکر را وصیت کرد و ایشان حضرت

کاسہ چوبین

ذکر کلاه

خواجہ نظام الدین را سپر نمود و چون خواجہ نصیر الدین سعادتمند قدم بوسی ایشان حاصل
 کرد و شرف بیعت یافت خواجہ نظام الدین دست که مستحق آن تبرکات این است
 در پی آن شدند که حسب موصفہ ایانت حالہ ایشان نموده دعا طلبی کنیم روز عید مردان
 خاص و عام برای شستن حایه و غسل برکنارہ حوض شمسی فتنہ بودند اتفاقاً حضرت خواجہ
 نظام الدین این حوض فتنہ دیدند کہ خواجہ نصیر الدین برکنارہ حوض پای در آب کاشیده
 بمراقبت نشسته بودند خواجہ نظام الدین از کنارہ دیگر غوطہ زده نزد خواجہ نصیر الدین رسید
 بوسه بر پای او دادند چون خواجہ نصیر الدین پای خود را بیرون کرد و زار زار گریست
 و گفت تعجب ام کہ ایشان بر پای من بوسه داده اند و خود تعجب نیست بلکه سبب ارشاد پیران
 کہ بوسه بر قدم تو بوسه دادم بعد از آن تحفه سلام و جبهه سول علیہ السلام بایشان دادند
 خواجہ نصیر الدین خصوصاً جبهه مبارک پوشیده و دو گانه شکرانه بگذشت و دست
 دعا بجناب محب الدعوات برداشته مناجات کرد کہ ای بار خدا یا جمیع اہل سلسلہ
 از جہل و فقر کتب محفوظ دار و خاتمہ ہر یک یا ایمان گردان آمین یا رب العالمین
 بعد از آن فرمود اجابت دعا اول و دوم ظاہرست کہ خلفای حقیقیہ نظامیہ
 بہر دو دعا بہرہ یافتہ اند و تفسیر است کہ خاتمہ ایشان بر ایمان باشد انشاء اللہ تعالیٰ

را قہر دست دراز کنی و فضیلت آن

۶

امراتہ سے ہشتم ذکر عشق و فضیلت آن

روز شنبہ سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نور احمد چنیوٹی و مولوی نور
 پنیوی و سید الہی بخش لاگری و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در باب عشق افتاد و خواجہ
 شمس الدارین فرمود اتفاقاً در پاک پٹن نجدت حضرت محمد علی شاہ صاحب فرامادی
 مشرف شدم پرسیدند کہ وطن شما کہ امست گفتم در علاقہ ملک جہنگ نزد قصبہ
 موضع سیال سکونت دارم فرمودند اگر حیرت از احوال ہمیر پہنچا سلام ہم باشد ہم
 گفتیم کہ در من صنیع ملک و وطن کہ صیاب برآوردند این علم فتنہ بود ہم ازین جہت غافل

نور احمد چنیوٹی

اقامت در وطن کم افتاد و گداز شخص ضعیف العمر احوال بهر بنجار رسیدیم آن شخص گفت
 که مردی سفید پیش از پذیرد خود نقل میکرد که من مادرین بابتخت افلاس نزد چو چیک
 سیاهال پدر بهر سگونت کردیم و مدکار گذاری چو چیک گذران میکردیم روزی والده
 بنشینان خشک و دودخ ترش مراد او گفت که بنجانام خندنگار مال مویشی مادر چراگاه
 بنگلان مکان باشد ویرا بدی چون آنجا رسیدیم دیدیم که سنگون کرده برنی خود پیشانی نهاد
 اشک خون میگریذد و زیر چشمان او نقش پاگاه و میش پر خون شده چون تان دودخ پیش او
 کردم گفت دودخ بنوش و تان یزدخت فلان بنه چون پس آمدیم این حال پیش
 والده بهر بیان نمودم خشمناک شده دوک از چرخه بهر کشیده در پیشانی او برزد و چو
 بیرون نیامد پس گفت حال این بخت سوخته نیست که ذره خون مبدن او نمانده و
 آن فریه پر خون که شمس نرشد ازین باعث خون میگردد بعد از آن فرمود
 محمد علی شاه روی سوی من آورد و قصه حضرت شیخ عبدالقدوس بیان فرمود که زو
 سبب شیخ موصوفت لایب بود که اکثر مهنودان آنجا غسل میکردند اتفاقا خادمی حضرت
 شیخ عبدالقدوس آنجا رفت و بر دختر ساهو کار عاشق شد ازین جهت آنجا آمد و رفت
 می داشت روزی آن درویش بآلاب رفت و گافری را معلوم بود که این درویش
 دختر ساهو کار عاشق است گفت مشوقه تو درین آلاب غرق شد پس مهر و شمعین
 احوال مشوقه در آلاب غوطه زده ببرد بعد از آن دختر ساهو کار بیاورد گفت
 که عاشق تو در آلاب غرق شده است گفت که ام جا گفت فلانجا بحال همان جا خود را
 بینداخت و غرق شد چون این کیفیت ساهو کار بدانشید چند خواصان بر آن آلاب
 بر دو چو آن هر روز بیرون گردشت هر دو چسبیده بودند هر چند در جداسی آن
 کوشش کردند هرگز جدا نشدند و اهل اسلام گفتند که این هر دو را دقن کنیم و بپزند
 گفتند که می بپزیم و یا بشیر جدا کرده علیحده علیحده سرانجام او بکنیم چون این بجز

شیخ عبد القدوس پسند نزد آن فرمود ای درویش در حق مجاز کمال شد
 مگر مجاز چای تبادوست بجز در میان شیخ صاحب پشت هر دو جدا شده اند پس آن درویش را
 در حجره دفن کردند بعد از چند روز شیخ عبد القدوس حجت نماز توحید مسجد آمد خادمی نام
 نبود که ابرق پر نموده پیش شیخ بیار و درین فکر استاده بودند که همان درویش را
 خود ویران آمد که کوزه آب و دست گرفته حاضر شد شیخ فرمود ای درویش از کجا آمدی
 گفت اگر تشنه از زانی فرمایند مقام خود شما را بنمایم خواهد همراه آن در حجره افتاده و چند روز
 تحت روضه در میان آن قبر نهاده است و آن دختر ساهو کار بر تخت نشسته بتلاش در آن
 مشغول است شیخ صاحب فرمود این منصبی بچه یافتی گفت بربکرت ایشان بعد از آن
 سید امیر شاه چاچی دیوان معین پیش حضرت صاحب نهاد گفت که این دیوان از خاص
 کتب خانه خواهد معین آمدین صاحب حاصل کرد و هم چنان شمس العارضین مطالع فرموده آن
 بیت بزرگان مبارک را ندانم بیت جای که زاهدان بهر ارباب معین سنده مستی شراب
 عشق بنیکه میرسد بعد از آن این غزل بزرگان مبارک را ندانم غزل مراد
 دل بغیر از دوست چیزی در نمی گنجد و بخت خانه سلطان کسی نگرفته گنجد تا آن
 و دیگر این غزل نیز خواندند غزل ملین عشقم کنون سوئی گلستان میروم بود
 از آن گل یافتم ادر پی آن میروم تا آخر بعد از آن فرمود حضرت خواجه توسی
 میفرمودی ای سالک طریقه عشق بیا موز و محبت حق تعالی حاصل کن که حاصل همه
 ماست بعد از آن فرمود خواجه توسی بیاعت کمال تغیر حق و عشق و در ایشان
 خود را بسحق عشق می آموختند گاهی بنشین اربعین متوجه نشدی در روزه نفلی نیز راغب
 نبود و این همه و امر بدان هم فرمودندی بعد از آن فرمود و غرض از روزه و این
 خلاف نفس است پس خواجه صاحب گوناگون خلاف نفس بر خود تیار کرده بودند و در این
 و غیره ریاضات را و معجب هم واقع شود و بخلاف عشق بعد از این بجا که عرض شد

که منی بهیت متاب عشق زودی اگر چه مجاز نیست که آن بهر حقیقت کار ساز نیست
 بهیست خواهر شمس العارفین فرمود مراد از عشق مجازی احکام شرعی و متابعت طریقت
 است چون برید صادق درین برود و متابعت قدم باشد یقین است که بهر تبه عشق حقیقی خواهد
 رسید بعد از آن که چند زمان بکشد و بیرون اجازت شوهران خود با شوق کمال بسیار
 توبه و تقوی و سواد می کشتی روانه شدند چنانچه زنان از کثرت عشق پیش از کشتی مرده
 در توبه شریف رسیدند بخدمت خواهر توبه می عرض داشتند که زیر دامن ایشان از جبر
 و تشنه شوهران خود پناه جویم و در سایه عطوفت شما سکونت نمایم انگاه فرمود بیا وجود
 چنین کمکیات سعادت صحبت حاصل کردن آنحضرت بجز رسیدن عشق حاصل نمیشود
 بعد از این محل چند مردان زنان معشوقان کسان موضع بل بیکماری باراده
 زیارت حرمین شریفین درین فقیر خانه آمدند و کیفیت زیارت حرمین اظهار ساختند و به
 غرضی ایشان شانه زده چوبینه آرد و دادیم و دوستیم که بر پشت این کمکیات عشق
 به طرف که خواهد بود بعد از این محل مولوی معظّم دین صاحب عرض شت که امروز
 جمیع خاکبوسان آستان بنبی عشق و محبت حالت کرده اند چنانچه مولوی فتح محمد سکنه
 سیاه بنبی محبت متاسفانه حالت میکردی و از مستی عشق ناله و زاری نمودندی خواهر
 شمس العارفین فرمود عشق بمنزله جنون است و جنون بر چند اقسام است لهذا است
 صوفیان بچند وجه بطحوری آید بعد از آن این قول بر زبان مبارک اندید که
 الفشوق جنون و الجنون فنون بعد از آن این شعر بر زبان مبارک رانده شد
 کسکه در دل پیاری تهارا نازکیا سببه جو گذر و صیقل او پیر و هی شهباز کیا سمحه
 بعد از آن فرمود مراد می خواهد توبه می برکناره دریا سپند رسیدند و کشتی موجود
 بود و مراد می آید و کسان بسیار باشند و عشق خود را از عشق زنان کمتر شمارند
 و توبه می بر شهباز یاد کرده فرمودند که عشق از عشق بیجا کمتر نیست پس آنحضرت کمر بسته و

ما اینک

فکریا

دریا قدم زدند اگر چه آب ریاض قلاب بود اما هر یک تازان و ناف رسیده و هر دو ایشان
 پس آنحضرت نیز بخیریت بگذشتند بعد از آن حکایت یوسف بن جیمین بزرگوار
 دادند که یوسف بن جیمین شریفین رفت منزل بمنزل راه دراز قطع نمود
 بهیت الله شریف رسید در روزی در بازار رفتند ناگه نظر دختر امیر بر ایشان افتاد
 بجز و دیدن وی ماه و شش آنحضرت از دل و جان متعجب شده عاشق گشت شبی بر آفتاب
 نشسته بودند ناگه آن دختر مذکور از غلبه محبت خود را در کنار ایشان بگذشت چون آن
 حضرت از این واقعه اطلاع یافت او را از کنار خود انداخته بسوی ویرانه رفت و گریه
 کنان بجناب حق تعالی مناجات کرد که ای خداوند کریم من بیک چه آدم و بچه بلا گرفتار
 شده ام بحالت گریه ایشان را خواب آورده بپند که خیمه زده است و بزرگے خوب روی بر
 تخت نشسته است و بگردان لشکر بایان خیمه بازده اند پرسیدند که صاحب این خیمه و
 این لشکر کیست گفتند یوسف علیه السلام است که در اینجا بی تشریف آورده اند این خیمه
 لشکر ایشان است گفت اگر اجازت باشد زیارت ایشان شرف شوم گفتند برو چون
 اندرون خیمه رفت زمین خدمت بوسیله گفت باعث تشریف آوری ایشان اینجا
 چه بود گفتند خدا تعالی مرا چنین فرموده که ای یوسف بر تو دختر امیر عاشق شده بود که
 ترا محفوظ داشتیم در ورطه مگر ای گرفتار میشد بدین که دوست من یوسف بن جیمین
 معاهده گرفتار شده اما چون اطلاع یافت فوراً از آن خود دور انداخت پس این عیث
 برای زیارت تو آدم یوسف بن حسین گفت چیزی ارشاد فرمایند گفتند نزد حضرت
 ذوالنون مصری برو حسب الامر بخدمت آنحضرت آمد ذوالنون گفت از کجای می آئی
 گفت از شهر رنجی همین قدر پرسید سال تمام شد گاهی با بوالنفات نفرود بعد از سال
 پرسید که نام تو چیست گفت یوسف بن جیمین باز بعد از سال پرسید طلبت چیست
 گفت اسم اعظم ارشاد فرمایند طلبی پوشیده میسر بدو داد و گفت بر لب دریا بزرگوار

میدارد آنرا این امامت من بده چون ظرف گرفته رفت از اندرون و آواز شنید
 متعجب که چه چیز است چون سرش را آن پرده پشت مویش ازو گنبد زده بیرون رفت حیران
 بماند که اکنون چگونه چه جواب هم آخر متفکر شده جانب آن بزرگی رفت و کیفیت حال
 بیان کرد آنحضرت فرمود غم نخور آن از مایش تو بود پس رخصت شده باز بنجد مت
 حضرت ذوالنون آمد و حقیقت بیان کرد ذوالنون فرمود چون طاقت نگه داشتی یک
 حیثان حقیر نه توانی اسم اعظم که نگه داری بعد از آن فرمود شاید بخان تقصدین
 چنین بوده اند که بعد از سه سال پرسید که مطلب تو چیست بعد از آن فرمود درو
 مردمان بنجد مت حضرت ذوالنون مصری عرض کردند که دعا فرمایند تا خدایتعالی
 باران رحمت عانت فرماید پس آن حضرت علی الصبح سمت مدین سفر کردند بعد
 از آن خدایتعالی بار رحمت نازل فرمود بعد از چند مدت باز آنحضرت آمدند مردمان
 پرسیدند که باعث رفتن ایشان چه بود فرمودند بشمار این اعمال مردمان اساک باران
 میشود دیدم که از همه بزرگوار تر منم لهذا سفر کردم انگاه این بیت خواندند بیت
 شنیدم که بر مرغ مور و ودان بشود تنگ روزی ز فضل بدان بعد از آن فرمود
 حضرت خواجه توسوی مهابر شریف بر عرس حضرت قبله عالم چهارومی میفرستند و
 چون برکناره دریاکه در اینجا پنج دریا جمع شوند رسیدند ملاحان گفت مبلغ بیست روپ
 که یک کشتی بدید تا سوار کنم خواجه صاحب فرمود اگر صدر و پیچ هتید هم میدادم
 پس آنحضرت جامع درویشان بر کشتی سوار کرده روانه کردند چون دریان دریا رسید
 بلرزد و آب دران میفتاد و همه کس از جان خود در شکیست و زو اب صاحب عرض
 داشت که جمیع اهل کشتی از خوف غرق شدن هراسان پریشان اند دعا فرمایند
 تا کشتی بخیریت برکناره برسد فرمود در خور و سالی نهایت مخلص بودم چنانچه
 جهت لبوس بدون خرقه شپشمن خیری دیگر نداشتم الحال از فضل این دست

بهر سبب نهایت چون آن ذات که میقدیر مصر با نیلها فرموده است بحال اگر ازین
 برانداز عیانت او در زیارت والا و عاشق او ام هر چه خواهد بکند بعد از آن فرمود
 آب از کشتی بیرون کنید و خود نیز بر سوار کتب بیرون انداختی تا آنکه کشتی بر کنار
 نجسیت رسید بعد از آن فرمود و محاکرم نام بزرگی بود بر نفس خود بار مجاهده نهاد
 بودند چنانچه هیچ گاه نماز سجای خود غسل کرده بگذاشتی و این باعث در موسم سهراب
 و پای اخضر شل میشدند و زری غسل کرده می آمدند بسبب غلبه سر و وضعی
 زمین بنیاد و زنی خندیده گفت عجب عشق است که با وجود پیری و سردی از
 غسل باز نمی آیند فرمود ای من نادان از حال من حیرت میداری ندانی که چون
 خاوند شما بیگند خوش باشید و اگر خاوند حقیقی ما را بیگند چه عجب است بعد از آن
 فرمود محبت کمال واقع خطرات و قاضی الحاجات است یعنی چون محبت محبوب
 بر عاشق غالب شود هر حاجت و نصبت که پیش آید تنگ نمی شود بلکه آنرا باعث یاد
 داشت و دست خود و داند بعد از آن فرمود چون در وجود صوفی عشق غلبه کند همه
 منازل سلوک طی شوند و بهر چه چیز تعلق نمایند بلکه حب مشیخت از دل او نیز بیرون
 آنگاه این بیت بر زبان مبارک رانند پیوست احمد تو عاشقی ترا بشیخت چه کار و دیار
 باش سلسله شد شد شد بعد از آن مولوی معظم دین التماس کرد که چو سالک
 طریقت در منزل عشق قدم زنند اتباع و تبع چون تواند کرد فرمود عشق آنش است
 همه شایستو محبوب بسوزد و راه جانب محبوب خود بختاید بعد از آن این بیت
 بر زبان مبارک رانند پیوست مذهباندی در وازی اوچی عاشق و راه موری و موری
 پس دوازده کردی عشق پیونی ز موری آنگاه فرمود راه تقید چه نه سبب راه رست
 بلند است اما عاشقان تجلیات مشوق را مشرب خود سازند و بلبه عشق داده تنگ
 مقید شمر نیست را کشاده ساخته بگذرند چنانچه بزرگی فرموده چه پیوست چه شوق

در نماز و محاکرم

در عشق و طریقت

در شریعت و طریقت

است و مایه فقیه ندیم و که بشیریت پرستان توان نماز کردن بعد از آن
 این بیت بر زبان مبارک راند چیت پیلے پٹ دینی لنگے چنگ دینی سیکے
 الگے پٹ سٹ دینی بی حیدر ایہ بجای تہین کوئی پوری وال کوٹ دینے
 بعد از آن فرمود لنگی مراد شریعت و چنگ و جو و مطلق دہر عاشق واک مراد عشق و
 بجای عبارت از دوگان ناقص و پوری وال حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ
 سلم است چون عاشق در منزل عشق قدم زد و آتش عشق حقیقی افزود و لنگی شریعت
 افزود و عشق کہ مراد مرتبہ بالاترین است باقی ماند بعد از آن فرمود عشق و شک
 بہ چند آئینہ بان کند آخر خود ظاہر گردد و حسن ہم ازین قبیل است ہر چند در حجاب
 باشد ظاہر گردد بعد از آن مولوی مظہر دین عرض داشت کہ چون وجود واحد است
 در احکام شریعیہ بطور نگہداشت گندہ بنامی شریعت ہمہ بر اثبات دومی خواہ
 نفس العارفین فرمود اگر چه حق بہین است کہ بذات واجب الوجود و چیزی دیگر نیست
 مامردان فاضل و عارفان کامل سر عشق و پریدہ شریعت پوشیدہ دارند بعد
 از آن این بیت بر زبان مبارک راند چیت از خیال لطفائی مشاطہ چالاک
 طبع و در ضمیر پرگ گل خوش میکند پنهان گلاب بعد از آن فرمود لطف صفا
 شریعت و طی عرفان باریعالے است و مشاطہ عارف و چالاک طبع صفت او است
 پرگ گل احکام شریعت است و از گلاب مراد عشق حقیقی است یعنی چنانکہ گلاب در پرگ
 چن مستر است برین نوال عارف کامل عشق را در لباس شریعت پنهان میدارند
 ظاہر خود را بشریعت آہستہ کند و باطن را بحقیقت نرین سازد تا مراد کامل و مکمل گردد
 بعد از آن سخن در جوشش عشق مخدوم علی احمد صاحبزادہ خواجہ شمس العارفین فرمود
 اگر شمع آنحضرت در باد یہ گذرانیدہ است و از ماکولات لذیذ و غریب ترک کردہ بودند
 اما باونی قدسی پرگ ترہ و غیرہ گذرتی باطن لختہ بر شہ کلخ نہادہ زیرا آن ہمیزم ہم نمود

در حقین خدمت عالی حضرت

و ز گوش بزرگ آنحضرت با واز بلند حق حق گفته عرض نمودی که طعام خوردنی
 تیار است چون ششم آنحضرت بران هیزم افتادی فانی الحال در هیزم آتش از دختی پس
 چون آتشی بختی میشد بوقت اظهار پیش ایشان بنیادی خواهد صاحبنا و انفرمود
 تا که بسیار ابحانمودی و میگفتی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و دیگر اولیاء
 اکرام و حضرت خواجہ فرید الدین گنج شکر پیر ایشان نیز خورده اند اگر ایشان قدری بخورند
 سنت آنها سجا آورده شود پس حسب خواهش درویشان قدر دونه انگشت ازان بخورند
 و باقی بدرویشان دادی بعد ازان پهرین معنی فرمود وری ابری نماز جمعه بخوانند
 در سجده آمدند و در صف اول نشستند و دونه صد مالکی نشین در آن سجده آمدند چون آن
 امر را آمدند خواجہ صاحب تبرید سج پاپس میگردد تا آنکه از احاطه مسجد بیرون جای یافتند
 در دل آنحضرت جوشش آمد چون مردمان در سجده شدند فرمود تو هم خدایر اسجد کن
 بجز فرمودن آنحضرت مسجد بزرگان افتاد و همه اهل مسجد ملاک شدند بعد ازان فرمود
 قبر شریف آنحضرت در پیران کلیرست و انجا بوندگان می مانند چون مردمان از نقد و طعام
 و غیره می آرند طعام را بخورند و نقد را در غدیر بیندازند چون بعد از چند مدت مجاور
 می آیند نقد ازان غدیر بر آورده می برند بعد ازان فرمود سبحان الله بجلال خود
 صاحبیت و جمال حضرت گنج شکر گفت که اینج همداً تا احوال خلق آید بای میزار
 شریفی آن حضرت کنند و کسی ایذا نمی رساند بعد ازان دعا گو عرض داشت که در حق تعالی
 بودن خواجہ نظام الدین بلقب زمی از بخش چیست فرمود وری شخصی طشت از دانه
 پر نموده پیش آنحضرت هدیه کرد و شخصی زنده را آنحضرت نشسته بود گفت الهدیہ شکر
 خواجہ صاحب طشت گرفته سوی او کرده فرمود که تنها خوشترک پس آن ندر گرفت
 پس ازین جهت آزادی از بخش میگویند و هر شخصی که بر در آن می آمد خالی زبسته
 بعد ازان بخشی ذکر نگار آنحضرت افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود که چه بفرمایم

ذکر خواجہ نظام الدین

و پنج صد قبال در لنگر ایشان مقیم بودند و سران توانان خواجه امیر خسرو بود و دیگر
 مردمان آستان نیز از حد بیرون بودند چنانچه مصالح مثل نمک و فلفل و زیره و غیره
 بقدر باره شتر روز مقرره خرج میشدی بعد از آن فرمود روزی اهل کاران با شتر
 دلی عرض داشت که درویشان خواجه نظام الدین در بازار می آیند و همه اجناس خرید
 نموده می بردند برای شیخ دین بیستم چیز باقی نماند که نیرید یا نیند یا دوا که خود از روز
 در بازار دایمی سادی کنید که درویشان از چیزی نمی رهند چون این خبر با ستمی و احوال نظام الدین
 رسید درویشان خود را فرمود که بفلان طرف شهر بیت نظام آباد نام در اینجا بقیه
 چیز موافق مرضی خود بسیار بیدخواه و آن عرض کردند که این طرف که ام شهر نیست بلکه
 ویرانه است خواجه صاحب فرمود شما بروید و حسب زمان درویشان فرستند و شمع عظیم
 یافتند که همه اجناس را آن موجود بود پس درویشان تا چند مدت از آن شتر بار کرده
 می آوردند تا آنکه این خبر به بادشاه رسید و شرم سار شد و گفت که این لنگر خدای است از
 کسی نباید می شود بعد از آن مولوی غلام محمد کوسوی گجراتی عرض داشت که خواجه
 نظام الدین برای حج فرستند باینه خواجه شمس الدار فین فرمود از راه خشکی رفتن چون قبر بر مولوی
 نظام الدین رسیدند فاتحه خواندند امیر خسرو و صاحب نیز همراه آنحضرت بودند و حضرت امیر
 خسرو مولوی شربت مولوی صاحب دین این بیت بر زبان مبارک انداخت و بدین
 خبر فریم شد بلند زلزله در گور نظامی نگردد همان مان شمشیر به نه از قبر آن حضرت
 بیرون آمد و حضرت امیر خسرو فی الحال زیر دامن خواجه نظام الدین پیر خود پناه یافت
 و از قبر حضرت مولوی نظام الدین گنجوی آواز برآمد بیت و صف خود را میکنی
 ای خود پسند و بدیده درنگ کرد و بلند بعد از آن فرمود حضرت مولوی نظام الدین
 گنجوی بآبدن آنها اشارت کرده بود و بیت دوهند و برآید زینند وستان بیکی
 در باشد و اگر با سبهاق یعنی در و اشار و امیر خسرو و پاسبان مراد حضرت خواجه

نظام الدین است بعد از آن غلام حسین قبال این غزل بخواند غزل کافیه مستقیم
 سلمانی مراد کار نیست به هر گز من تا گشته حاجت زنا نیست به از سر البین من
 بر خیز ای نادان طیب به در دین عشق را داروی خردیدار نیست به شاد با شرم
 ای که فردا بر سر باز عشق به وعده قتل است گر چه مشرود دیدار نیست به ایرایا
 گر این من نسبت کن به نسبت باز ندگی دارو و لے خوان باز نیست به خلق میگردد
 که خسرو بت پستی میگردد آری آری میگردد با خلق و عالم کار نیست بعد از آن
 شخصی عرض داشت که توجه فرمایند عاشق خدا تعالی حاصل شود خواجشمس العارفین
 فرمود مسائل عشق بالاتر اند چنین نیست که پاسانی حاصل شوند بلکه ساک را باید
 که در ریاضات و عبادات چنان مستغرق شود که سحر یاقوتی بهیم خیال در دل آید
 چند آنکه در یاقوتی تر آید نماید محبت او نیز تر گردد بعد از آن فرمود چون عاشق
 جان خود بر مشوق قربان نکند عشق او کمال نگیرد آنگاه این بیت بزر زبان مبارک
 را اینند بیت نون ناز بهر پای کشنایار میرا که تحنون سگهایا طریز دانی به بهو و جفا
 ناز نیاز گرمی ایچو طور عجایب ناز دانی به بهو و جفا بوسه مویان نون جند پاوی ای بهو گرم
 غریب ناز دانی به بهو و جفا جان کران قربان و ستهین جیهی یار بهو و جفا محرم ناز دانی
 بعد از آن رکوعی سوسی نام الدین بر نالی وال کرده این بیت بزر زبان مبارک
 را اینند بیت عاشقی ز بهین دگر در این شد نیست به حسن مشوق عیان بدین
 حیران شد نیست بعد از آن سخن در ذکر بنجه و شعر آن افتاد و عا کو عرض کرد که
 خدا بیش شاعر در کدام جا سکونت میداشتند فرمود از شهر جمون هجرت کرده بخجرت
 حضرت حافظ محمد جمال ملانی سکونت میداشت و صورت آن چندان زیبا بود که
 وقتی حضرت حافظ محمد جمال تبسم کرده او را فرمود شنیدم بودم که در شعر جمون اکثر
 مردان حبیب باشند شاید که با نده ایشان باشند گفت آری مانند ایشان باشند

انگاه فرمود چه خوب جواب داد که از سوال آنحضرت جواب گفت یعنی چنانکه حشر ایشان شد
 و درختانست بهین طور چنان و شان است بعد از آن فرمود در شعر بهی که کمال بود که اکثر
 اشعار آن در معنی بودند چون این غور نماید از معانی قریب لغائی بعید واقف شود انگاه
 این مصرع را بر زبان مبارک راند مصرع کریم جوگن بندمی والیان این بخشه اینو سبوان
 والیان این بدینی جوگن مراد تصدق و بندمی الیان عبارت از معشوق دیگر است بدین
 سبک والیان مراد معشوق خود یعنی تصدق کتم معشوقان دیگر را از معشوق و والی خود
 و ثانی سب مصرع دیگر نیست شکر کھنڈتون کھول گھٹان تیری مھٹیان مھٹیان
 گالیاں تون بدینی کبک خوام قربان کران تیری مھٹیان مھٹیان جالیاں تون
 پھٹ گھٹان مین سب شربت بی تیری است اکھین تون والیان تون بعد از آن فرمود
 در اشعار و نسبت هم خوب است انگاه این مصرع بر زبان مبارک راند مصرع تیر حسن
 سمندر و یکھٹا ہی جی کیون سبھ سمنار سنیون انگاه فرمود چه خوب نسبت است
 جامی که سمندر باشد جی و سمنار هم دران می باشند و معنی بعید هم ازین مفهوم میگردد
 که غم از حسن تجلیات ذاتی است و مراد از ماهی عین فی است و سمنار عبارت از مخلوق
 اوست چون تجلیات ذاتی بر مخلوق او روشن درختان باشند پس مخلوق چگونه از دید
 جمال و صبر کنند بعد از آن این مصرع بر زبان مبارک راند مصرع و یکھٹا زلف تے
 رخسار میان پہلے کفر اتے سلام و دھیرج انگاه فرمود زلف مراد تجلیات جلالی است و
 رخسار عبارت از تجلیات جمالی و زلف با کفر مناسبت دارد و رخسار با سلام یعنی بجز
 دیدن زلف و رخسار محبوب حقیقی کفر و اسلام محو و منسی گردید و در همه جا ظهور محبوب
 شد بعد از آن این مصرع بر زبان مبارک راند مصرع موندھ تھون پڑا الاهی وی
 مانہی جگجوج کالی را لیکھے یعنی ای سالن پناصلی اللہ علیہ وسلم اند چہرہ مبارک
 بشری بر او نازل شد غیرت از جهان بر خیزد و ہم جا جوی نور تو روشن گردد بعد از آن

شاسبان این بیت بر زبان مبارک اند بیتی برون آ در سر از بروی یانی به که رو
 تست صبح زندگانی به یعنی بپردن آ در سر خود را از خاک سیرب چرا که روی ایشان گاف
 ست در جمیع مخلوق را بعد از ان این بیت خوانند بیتی استی سری پرده سیرب
 بخواب به چرخ که شد مشرق و مغرب خواب به یعنی ای سرور کائنات صلی الله علیه و سلم
 از خاک مدینه منوره بر بنی که مخلوق مشرق و مغرب خواب شده است بعد از ان
 این صراع صالح محمد بر زبان مبارک راند مصراع نون نین تیری سل میطر طنی پس
 سازگان پچی پیر و تیان فی به مراد ازینان تجلیات ذاتیت و لفظ سل میطر طنی
 پیر وانی نام تو امست یعنی چون تجلیات ذاتی بر عارفان ظهور کند مانند گشتگان
 غمشیرستی خود را بدانی کند بعد از ان سبکو این دعا گوشتو جده بنوشتن آن
 دو بیت امر کردند لثنی نون هک چو بر نری بر نیناندی و مار اولیسی به نیرنگی
 خنجر تلوار پتون پرستی در مار اولیسی به شعله بجلید امار ساط سته پر غزیدی یا
 اولیسی بی به بنجسته در افراق دی شخص و کھی پروار دار اولیسی ای بل لکه محبوب باید
 شاه میان کھسکه ته به بی درگاه تیری به شادان حسن بیان سرون تاج سته
 جانی و یکبه که کج کلاه تیری به یوسف جسی هزار غلام سوئی سھنایار میراد چه چاه تیری
 بنجسته کون چنگی لکه ایس کنون ارج کھلے پیلیند طئی به تیری به بعد از ان سرود
 عارفان از هر سخن معنی موافق فکر خود می فهمند که روزی در توبه شریف نزد کان
 آنحضرت چند زمان خانه بدوشان سرود میگردند بنچین الفاظ گوری نون و لگان
 جھڑادی یار عالمی گفت این زمان از بهر هوده سخنان شرم نه کند خواجہ شمس العارفین
 فرمود من نزد آن نشسته بودم گفتم پیرو هوست بلکه درود میگویند گفت بخیر طور
 گفتم گورتی مراد رسول علیه السلام است و و لگان عبارت رحمت خدا تعالی و یا
 مراد ذات حق تعالی است یعنی ای خداوند کریم رسول علیه السلام رحمت بر این تجریده

گفت عجب فهمیت که ایشان فهمید بعد از آن سخن در تعریف شعار علی حیدر نهاد
 فرمود شعار او پر مضمون و ذو معنی میباشد هر کس سوا حق فکر خود از آنها مطلبی بیاید
 بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راندند بلیت فی فهم تے فکر دی نہیں مجال جو
 تیند اجمال خیال کری ۛ خر مونی صبیح تہوی جے رب اکر پی سوال کرے ۛ
 یک ذبہ جلوہ پہاڑان نون تیندہ ذرہ ذرہ مثال کری ۛ حیدر ورسن سنگ تورک
 مہد لکن ترانی گال کری بعد از آن فرمود مولانا مولوی محمد علی مکہڑوی میفر
 غزلیات عجیبہ گفتند از آن جملہ یکے این غزل تحریر نموده بخدمت حضرت خواجہ
 توسوی سپردند کہ رائید غزل امنیت شہید تیر آن ترکم کہ از ابرو کمان دارد ۛ
 خدنگ زد دست او خوردم کہ از مژگان ایشان دارد خدایا ای صبا با آن شہر خوابان عالم گو ۛ
 کہ اول تشنگی مردم شربت در دمان دارد خوش آن عاشق کہ از جانان رخ مهر وفا بیند
 ز بار خویش حیرنم نہ این اردن آن ارد ۛ حدیث حسن بسیف لکجا دهند انوش و ابلخا
 لک پیس از روی کہ صد شرح و بیان دارد صبا با آن طبع عشق حال مولوی برگو کہ
 بس غریبیت کاین بیمار سر بہستان دارد بعد از آن فرمود وقتی مولوی صاحب
 مرار شاہ فرمود کہ تو نیز مقابل این غزل بگو اگر چه گاہے شعر نگفته بودم اما حسب الامر
 این چند ابیات تحصیف نموده پیش آنحضرت کردم غزل امنیت مقیم کوئی آن
 شایم کہ اعلیٰ ہستان دارد ملکش جملہ مفتون ملائک با سبان دارد مثال عشق
 ما با آن شہر خوابان عبرانی ۛ چون ال کہ در دست تنیدہ لسیان دارد ۛ چو طاقت
 بند عجز را کہ با مولانا سخن راند ۛ ولی از لطف کرم او نظر بر فیض آن دارد باقی ہست
 یاد نماند بعد از آن سخن در عشق شیخ شبلی رحمہ اللہ افتاد خواجہ شمس العارفین
 فرمود کہ در حالت ابتداء ایشان آنہو کہ تہنہ سفید و در امن خود بستمہ دشتی از ہر کس کہ
 نام اند شنیدی و در دہن آن بیند خستی و در آخر حال ہر کس کہ نام مہد گفتی از ہر کس کہ

در انشاء علی حیدر

در عشق شہر شبلی

بعد از آن فرمودند انداختن آن حضرت بیاعت علی حجت بود چنانکه شخصی که بر
 کسی عاشق باشد از گفتن شنیدن نام معشوق خوش گردد و اگر از هر کسی که نام محبوب
 خود بشنود آزار عزیز دارد و در مقام دیگر بیاعت سیله زدن آن بود که چون عاشق در مقام
 غیرت باشد پنجاه که نام معشوق او دیگر کسی بر زبان نیارد و لا جرم اگر از کسی نام معشوق
 خود بشنود غیرت کند و او را مکرده داند همدردی محل مولوی معتمد دین صاحب طایف
 این غزل شاه شرف خواند غزل غیرت از چشم برم روی تو دیدن ندیم بگویش
 زانیر حدیث تو شنیدن ندیم بهار نه زلف تو گر ملک دو عالم بدهند به یلیم الله که
 سیموی خریدن ندیم به گریاید ملک الموت که جانم برود تا بنیم رخ تو روح رسیدن
 ندیم به گریشی دست دهد وصل تو از غایت شوق به تاقیامت نشود صبح دیدن
 ندیم به گریدامی دل من افتد آن عشقا باز به گریچه صد حمله کند باز پریدن هم به گری
 سرم جمع شود لشکر اعرب عجم به گریچه صد جسم خورم چشم خمیدن ندیم به شرف از با
 وزد بوسه زلفش نمرد به باد را نیز درین دیر وزیدن ندیم به بعد از آن بهجن
 در صطلحات حواجه حافظه افتاد فرمود سخنان آن صاحب سحر بریزدانی بلند و رسیم
 هر کس آید از گاه این بیت بر زبان مبارک راند بیت در کار خانه عشق از
 کفر ناگزیر است به آتش که بسوزد و گر بولهب نباشد از گاه نرسد و کفر و صلاح
 صوفیه عفت و خپه را گویند که زائل نشود به تشکیک تشکیک آتش مراد مصائب دنیا
 و بولهب عبارت از عاشق صادق یعنی در منزل عشق عقدا و کامل لازمست زیرا که
 تکلیفات گوناگون پیش عاشق می آیند و در چنین حالت عقدا و کامل شهر طریقت
 والا بمنزل مقصود نخواهد رسید بعد از آن شخصی عرض داشت که ارشاد فرمایند تا
 روز مژه صد از آن گجویم حواجه شمس العارفین فرمود چه حاجت داری گفت طالب
 خدا و رسول و اوست فرمود و از آن گفتن امر دیگر است و راه حق یافتن چیزی دیگر بهیچ

غزل شاه شرف

در شان آن حضرت نازل شدند انگاه فرمود عاشقانه دستورست که معشوق غم در
بنام لهر زایا رهنجا و غیره تعبیر کنند بعد از آن سخن در عشق امیر خسرو افتاد و خواجہ شمس
العارفین فرمود سلطان المشایخ خواجہ نظام الدین را چون وقت وفات نزدیک شد
بجانب بادشاه و ملی خط نوشت که امیر خسرو را رخصت نفرمایند زیرا که او عاشق ملت
چون حالت وفات می پی بنید مباد که جان خود را تسلیم نمی کند پس حضرت سلطان
المشایخ جان بخت داد چون امیر خسرو بعد وصال آنحضرت خبر یافت زار زار بگریست
بجھور آنحضرت آمد و آتش عشق در دل جوش میزد و این غزل گفت عن نزل

جان من ز آرام شد آرام جان من کجا
آمد بهار شکست من سنبل و مید و لاله
در گریه ام شد با بگل و زردستان گشته بخل
در کار غم شد سویریم بی پرده محبت و سیم
جانت آن یار نکو فتنه دل خسرو برو

هجرم نشان فتنه شد فتنه نشان من کجا
سبز و بجز از دق دم سرور و ان من کجا
جان از جهان بگسسته و ان جان جهان من کجا
نخست عیش از دوریم شکفتان من کجا
گردل برفت این گلو آنکو که جان من کجا

بعد از آن سخن در کرامت امیر خسرو افتاد فرمود حضرت شاه رکن عالم در دہلی فرستد
روزی با شماع آمد که امیر خسرو وفات یافت شاه رکن عالم بسوی خادمان خود متوجہ شد
گفت این مرد بے مترکب بدعات بود اما باید که نماز جنازه او بخوانیم پس آنحضرت
منع چند مردیان همراه خود کرده پیش صفهاستادند و خواجہ میر خسرو را ز کفن رو بردند و آوردند
گفت مرا بشفاعت تو حاجت نیست شفاعت پیر من کی فیتست چون آن حضرت
بجاست و معانہ کرد حیدر ان بمانند و گفتند من او را مترکب بدعات و نهسته بودیم

مرآة سی و نهم در ذکر مہ و حدة الوجود و ذکر اوصاف حضرت
خواجہ احمد گنجشک حباب و نشین خواجہ توسوی رضوی بعد غنہ
منقب یکشنبہ عادت قدم بومنی حاصل شد بسید اکرام شاه رسول مگری و مولوی غلام محمد

نور

حضرت خواجہ احمد گنجشک حباب و نشین خواجہ توسوی رضوی بعد غنہ

نور

گجراتی و غلام فرید فرو که دیاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر توحید افتاد و خواجہ شمس
 العارفین فرمود بانی و مبتدیان سلسلہ وحدۃ الوجود شیخ محی الدین عربی است و مولانا
 جلال الدین رومی نیز درین سلسلہ جوشن ده کتاب مثنوی المثنیٰ نوشته اند و بعد از ان
 فرمود مردی عمر نام در موضع کتبیان متصل شاپور سکرنت میراثت و سبقت
 که بنامی توحید و وحدۃ الوجود شیخ محی الدین بنیاد است و سر انجام او مولوی حامی کرده
 بعد از ان فرمود و وطن مولانا روم بلخ است و نام والد ماجد ایشان بهاء الدین
 ولد است بعد از تحصیل علم ظاہری بخدمت شیخ شمس الدین تبریزی مشرف شد فخر
 باطنی حاصل کرده بکمال رسیدند بعد از ان حسب الارشاد خواجہ شمس العارفین روم
 مثنوی مثنوی پیش آنحضرت بجا نمود و گفتیم سبقتی ازین کتاب تیر گایا موزند تا به وجه
 ایشان رموزات یزدانی و حقائق ربانی درایم پس رکوسوی من آورده چند
 ابیات از ان تعلیم فرمودند و معانی و حقائق آنها بتفصیل طریل بیان نمود و چنانچه
 چیزی معانی این دو بیت میفرمودند بیت بنو ازنی چون حکایت میکند و این
 جدائی با شکایت میکند که از نستان مرا بریده اند و از نفیرم مردوزن نالیده ام
 یعنی اکثر عارفان معانی این ابیات بتفصیل دراز نموده اند اما مختصر آنست که نه
 عبارت وجود عارف کمال است و نستان مرد دریا وحدت که در ازل همه شیا در ان
 دریا متحد با واجب الوجود بودند و از حکم غیریت منزه بعد از ان ناگهان دریا وحدت
 درخشش آمد و همه شیا موهوم در خود نگریست پس ممکن از واجب باشد و سیم آئین
 دومی آغاز شد بعد از ان یکجور دیگر از دریا محیط بیرون آمد تا رواج محیط بر ساحل
 تا برین موال چند بار موج بزدها آنکه در عالم جهام بظهور آمد و از اصل خود دور افتاد
 پس حسب الوطن من اقصیان گریبان گیر شد و آه و ناله آغاز کرد و گفت بیت
 که از نستان مرا بریده اند و از نفیرم مردوزن نالیده اند بعد از ان فرمود

چون فعل بد و فاعل ظهور نمی آید همچنان حرکات و سکنات عارف کامل فاعلی قوی قلی
 باقی مانده اند و دیدن شنیدن و گفتن و نوشتن و غیر ذلک بدون توان و حسب وجود
 ظهور نیایند و جدائی وجود عارف نیست که اول در مرتبه احدیت مندرج بود بعد از
 برآفت زرقی آمد یعنی از احدیت بود وحدت و از وحدت بود احدیت و از واحدیت
 بعالم نباتات و جمادات و حیوانات و از ان بعالم حیات ظهور آمد و از اصل خود جدا
 و شکایت کرد بعد از ان سخن در وصف شنوی افتاد و خواه شمس المعارضین فرمود
 حضرت خواجه دیوان حافظ غزل در وصف شنوی نشا نموده غزل بیل ز
 شاخ سر و گلبانگ پهلوی به پیخواند روش در مقامات معنوی به تا آخر بعد
 از ان فرمود و خواه محمد غیاث نور بخش غزل در وصف شنوی معنوی دیوان خود را

آینه ذات و صفات است ای پسر
 بگیان آب و حیات است ای پسر
 جامع سر نکات است ای پسر
 نور بخش شش حیات است ای پسر
 مصحف آیات ذات است ای پسر
 جهان مار از و حیات است ای پسر
 زو اسیر کس را نجات است ای پسر

غزل شنوی عین الحیات است ای پسر
 شنوی بحریت پر در قفسین
 شنوی مجموعه اسرار بهوت
 شنوی در شش مجلد هم چون خور
 شنوی دیوان عشق و مدست
 شنوی قوت دل به عارفست
 به شنوی جام شراب وحدت

بعد از ان فرمود مولانا جلال الدین و می قدس سره السامی ولی مادر زاد بود و بزرگوار
 در عمر شش سالگی بر در جمیع با چند کوکان به هم بر بام بازی میکردند و طفلی از میان
 گفت که بیایید تا ازین بام بر بام دیگر بر جهیم مولانا گفت این قدر حرکت از سنگ
 که به نیزه بوقوع می آید باید که بسوی آسمان بر جهیم این گفت و چنان آسمان بلند شد
 تا از نظر کوکان عائب گردید و کوکان گریه میمان نزد مادران خود و مادران در دندک

بزرگواران از میان مایان غائب شد بعد از لحظه باز بجهان بام آمد و بگوید کان گفت
 وقتی که آن سخن باشما بیان گفتم دیدم که جماعتی از سبزه پوشان مرا از شما گرفتند و بگردشما
 بگردانیدند چون شما آواز و فریاد برآورد باز باین بام فرو وارد شدند بعد از آن سخن دراز
 محی الدین عیسی که افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود محی الدین عربی در علم ظاهر و باطن
 احکام بودند و بسیار کتب و خلوک توحید تصنیف کردند منجمه از آن یک موقوفات کیست
 که بنده و حده الوجود در آن بخوبی بیان کرده اند و ازین باعث اکثر عالمان لطو اهرارین
 مخالف می ماندند تا آنکه روزی مرد از خنصر بر کماره حوض نهاده گفتند که اگر وجود واحد
 چنانکه میگوید این خنصر را بخورید بدین شیخ صاحب بسوی خدای تعالی متوجه شده در آن
 حوض غوطه زد و بصورت سگ بیر وین آمده قدری زان بخوردند و آن همه لا
 جوشید بعد از آن سید اگر ام شاه رسول نگری عرض کرد که باعث چیست که
 علما اطو اهر از مسله و حده الوجود منکر اند بلکه قائل از آن میگویند خواجه شمس العارفین
 فرمود که اکثر اهل علم بسبب خبری منکر میشوند چنانچه لذت بینای نابینا را چه خبرست
 در نه درین منکر هیچ شک نیست بعد از آن بنده عرض داشت که حضرت مجدد الف
 ثانی نیز درین مسله گفتگو کرده است با وجودیکه بزرگان خاندان نقشبندی پیش ایشان
 همه قائل وحدت وجود بودند خواجه شمس العارفین فرمود شیخ احمد سعید خلیفه سید
 غلام علی شاه صاحب بلوی چون از منهد قصد هجرت کردند از راه توسه شریف میرفتند
 بعد از آن حضرت خواجه توسوی ملاقات کردند شخصی از ایشان پرسید چه باعث که حضرت
 مجدد صاحب پیر ایشان در مسله وحدت وجود گفتگو کرده و چه جوابش فرمود آنحضرت
 مجتهد وقت بودند اگر ایشان در مسله وحدت وجود خطا افتاد آنها را موقوفه نسبت
 بلکه اهرها و مجتهد اگر بر خطا افتد تا هم یک ثواب در نامه اعمال و نویسد و اگر درست شود
 مضاعف ثواب باشد بعد از آن فرمود مالک اباید که در مسله توحید ستار نمایم مگر

حسب مقتدا و مردمان اظهار کند بعد از آن فرمود حضرت خواجه توسی در سلسله
توحید بسیار انعام نمودی چنانچه سبق توحید مثل لوح و مانند آن در محل مبارک نشسته
و آن بعد و ساخته تعلیم نمودی و هم در مجلس سماع از گفتن سخن توحید منع فرمودی و
بجفتن سخنان مولوی حامی و خواجه دیوان صاحب ارشاد نمودی زیرا که سخنان ایشان
در پرده ستر اند و اشعار دیگر بزرگان بر نه شمشیرت بعد از آن سید بخش حاجی که
عرض داشت که در میان توحید شریعت و طریقت فرق چیست خواجه شمس العارفین
فرمود توحید شریعت یگانگی حق تعالی و رسالت رسول علیه السلام ایمان آوردن
و توحید طریقت نیست که جمیع ماسوا می استدافنی کرده فنا حاصل کنی یعنی جودیت
حق تعالی باقی ماند سید بخش عرض داشت شخصی که توحید شریعت قائل باشد
از توحید طریقت که مراد قاست منکر باشد آزا موخذه باشد یا نهی فرمود چون و وقت
از درجات و مقامات اولیا فنا فی الله باز مانند و محروم شود از این بنیاده تر موخذه
و دیگر چه باشد بعد از آن بنده عرض کرد که چند بخنان از کتاب مفاتیح العجب از
نوشته میخوانم ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین نبوغ من این ابیات اجازت فرمود
ابیات شد بنقل سراج و ادیبان آنچه در عالم تو میخوانی منم چون ظهور
جمله استقامت منظر اوصاف رحمانی منم هر دو عالم شد بهستی با عیان
اصل هر پیدا و پنهانی منم نیست عالم در حقیقت جز طلسم گنج بی پایان اگر دانی منم
چون هر چه هست حقیقت همه هستی حق است و غیر او هیچ نیست هستی گشتن را از
بیت چو نیکو بنگری هم او بینده دیده است و دیدار یعنی چون در اصل انیکار که
هستی مطلق حق است و غیر او موجود نیست نیکو بنگری و قائل و تدبیر خانی بدانی که غیر
از حق هیچ نیست و بینده که شخصی نگرنده مراد است و دیده که انسان است و دیدار که
روی است که ز آینه نموده شد عکس باشد بلکه آینه در که اعیان تابیده اند بهر کیفیت و

حضرت امام علی شاه نقشبندی عرض داشت که بعض مردان ما را بنده سب و بی ادب
 کنند و حاج صاحب حجت پاسبان طر آن مولوی صاحب رمود که مرد کامل را اظهار
 بعض مختلف باشند بعد از آن مطابق این معنی حکایت فرمودند که عالمی کامل برود
 مبارک حضرت لال شهباز چند مدت اقامت نمود و حال او آن بود که گاهی تعلیم
 علم تفسیر حدیث میکرد و گاهی با امر اقبه مشغول میگردد و گاهی با مردمان رند در
 خوردن بیک مصروف شدی بعد از آن فرمود و فرمود باید که هر یک از خدمت
 کند و بداد پیش آید زیرا که مردان خدا در هر لباس پوشیده میداشند و بطفیل آن
 بعض مردمان سعادت دارین میباشند آنگاه این بیت بر زبان مبارک انداخت
 خورشید و کج بخشک کبک حمام که یکروز افتد حامی بدام بعد از آن فرمود
 سائلی بر در شخصی آمد و چیزی خواست آن شخص ملاطبت کرد و هیچ نداد سائل پرسید
 حال اتاده بود شخصی نابینا آرزو آنجا نمود و بروحتی الا مکان خدمت او بجا آورد و
 خوش کرد و خدا تیمالی بطفیل و عا آن سائل نابینا را روشنای چشم عنایت فرمود
 چون این خبر آن شخص اول شنید گفت افسوس است که حامی من بود بدام تو افتاد
 و دولت من بود نصیب تو شد بیت که شاه با من بود و دام تو شد مرا بود دولت
 بنام تو شد بعد از آن همدین معنی حکایت فرمود و شخصی نابینا خسته حال حواله
 گجرات سکونت میداشت روزی بزرگی آمد و کیفیت افلاسن او پرسید گفت سب
 مفلسی نهایت لاجالوم آن بزرگ را بر مفلسی و رحم آمد و در خطبه ارشاد فرمود و آنرا
 و زانک مدت تو نگردد و گفت اگر با من مطلبی در شهر خوشا به یابی بچشم الهی نمایان
 دست او برفت و مفلس شد باز برای ملاقات او در خوشا به یابی دید که بر زمین
 پرتوده خاک سرگین نشسته زردی میخورد و سلام کرد و حال خود واضح کرد و آن بزرگ
 کلامی موافق حال او ارشاد کرده روانه ساخت بعد از آن سخن در توحید خبر

در سعاد

در سعاد

در سعاد

افتاد و حاجه شمس العارکین فرمود چون کتب نبود می بینیم و سیم که ایشان اهل توحید هستند
 چون اهل اقبال و اقوال آنها را بینیم هیچ اثر مسئله توحید درو نباشد آنگاه فرمود توحید فی
 سیم فائده نکند اگر توحید قلبی حاصل نباشد بعد از آن فرمود مولوی احمد دین خلیفه
 خواجہ توسوی اکثر احوال بمراقبه مسئله توحیدی بودند می روزی شخصی از اقربا او شان
 مخالف بود آمد و ناسر گفت مولوی صاحب روی سومی و کرد و بهیم کرد و بهیم گفت
 بلکه تحسین و آفرین کرد آنگاه فرمود چنین افعال از اهل توحید نشوند بعد از آن
 فرمود هر کس بقدر امکان خود حوصله تواند کرد چنانچه پیغمبران پیشین مثل نوح علیه السلام
 و موسی علیه السلام و غیر هم چون از جنای قوم لاچار شدند بجناب خدا تعالی بدعا
 کردند تا جمیع مخالفان ایشان بپاک شدند آنگاه فرمود کسی قوم را خدا تعالی
 بپاک ساخت تا آنکه مقبولان بارگاه حق را رنجانید بعد از آن این بیت بر زبان
 مبارک رانند بیت سیم قوم را خدا رسوا کند و تا دلی از صاحبش نماند بدرد
 همدرین محل دعا گو عرض و نهیست که بصله و تعلق حضرت رسالت پناه صلی
 الله علیه و سلم چه عالی بود فرمود پیغمبران پیشین چون باید از قوم لاچار شدند بدعا
 کردند و حضرت رسول علیه السلام چون در جنگ احد ند مبارک و می شهید شدند
 زبان در فشان فرمود اللهم الهذا قومی فانهما لا یعلمون این بکرت و تاثیر
 دعا آنحضرت صلی الله علیه و سلم غلبه اسلام شد چنانچه همه جاد و عرب و عجم دین محمدی را
 ظهور یافت و اگر از زمره کفار چه کس باقی ماند همدرین محک بود که ظهور چند کس را اهل
 اسلام بریشان متوقف بود و دیگر خوارق و اوصاف آن حضرت در کتب تفسیر و حدیث
 باید دید همدرین محل مولوی معظم دین صاحب مولوی عرض داشت که بزرگان امت
 محمدی در خوارق عادت از پیغمبران پیشین کمتر نمی باشند خواجہ صاحب مولوی
 هم از شرافت آن حضرت صلی الله علیه و سلم است بعد از آن قاضی فیض احمد صاحب

عرض تجدید بیعت کرد حسب ایش بیعت او تجدید نموده فرمود که بزرگان فرموده است
طالب صادق را باید که از دست و زبان خود بکشی ایند از رساند بلکه از کسی که اندر
در حق آن دعا خیر کند چنانچه شیخ سعدی فرموده مصرع اگر مردی از حسن الخصال
باز بسوی فیض احمد رومی آورده فرمود که اکثر مردمان چنانچه متعصب اند که بایکدیگر
عناد می دارند و کسی را مثل خود ندانند کسی را بکفر و کسه را بفسق نسبت کنند قاضی
عرض داشت که بحال بتوجه ایشان اکثر مردمان اهل صحیح و نیک شده اند خواه
شمس العارفین فرمود زهی سعادت که حق سبحانه و تعالی آنها را با صفات حمیده موهبت
کرده باشد گان را هم بفضل خویش خاتمه بخیر گرداند بعد از آن شخصی عرض داشت که
برادران حقیقی با من عناد و بیهوش بیدارند و ایند امیرسانند دعا خیر فرمایند تا از آن
ایمن باشم فرمود اهل دنیا را چون مال و جاه چیل شود باعث تکبر و غرور در آنها پیدا
شود و بایکدیگر ایند امیرسانند آنگاه این بیت بر زبان مبارک راند بلینیت
درختی که در باغ باشد بلند بدیگر درختان رساند گزند بعد از آن سخن در رفع
هستی افتاد و روزی عالمی بخدمت خواجه شمس العارفین آمد و بزرگوار علام محمد درویش
آنحضرت عرض داشت که برای کشایش روزی چیزی فرومایند خواجه صاحب درین فکر
بودند که باز گفت ذکر قلبی مرا نیز جاریست چون این سخن آنحضرت شنید رومی سوی
آن کرده فرمود منازل فقر تو حاصل کردی مگر لنگر جاری کردن میخوایی فرمود
کشف قلوب فقر موقوف نیست و آن چیزی دیگرست عرض داشت آن فقر چه
چیزست خواجه شمس العارفین در جوابش حکایت بایزید بسطامی بیان کرد فرمود
در تذکره الاولیاء نوشته دیدم که شاگرد شفیق بلخی عمر زیارت حرمین شریفین کرد
شفیق گفت از راه بسطام زیارت خواجه بایزید بسطامی کرده بروی چون بخدمت
آنحضرت رسید گفتند تو مرا کیستی گفت من مرید شیخ بلخی ام فرمود او چه گوید گفت

او از خلق گماره کرده است و میگوید اگر آسمان و زمین و اینها نبودند که از آسمان
 بار و نه از زمین وید و همه خلق عیال من باشند من از تو کمال خود سرنگردم باینه میگفت
 این سخت کار نیست و سخت شکر نیست که او گفت اگر باینه کلامی شود جانب آن شکر
 هرگز نبرد چون ببرد می آید انچه می گوئی که خدا تعالی را بد و کرده نام از اینش مکن آن مرد
 از درستی این سخن بازگشت و بیش شفیق رفت شفیق گفت زود بازگشتی گفت حسب
 الامر ایشان بزیارت بایزید رفتم و او شان چنین چنین گفت و شفیق عیب این سخن در خود
 دریافت و گفت تو سختی که اگر او چنانست تو چونی گفت نه گفت باینه و و پرس مرید
 بازگشت و باینه بایزید آمد و گفت مرزومه اند تا بپرسم که اگر او چنانست تو چونی
 باینه میگفت اگر من گویم چو نم تو ندانی گفت اگر بهتر دانید بر کاغذی بنویسند تا آید
 من ضائع نشود که از جای دور آمده ام شیخ نوشت بسم الله الرحمن الرحیم باینه میگفت
 اینست و کاغذ پیچیده با و داد یعنی باینه میچ نیست پس چون موصوفه نبود و وصفش چگونه
 کرد باینه زره پدید نیست تا بدان چه رسد که پرسند که چگونه است و تو کل وارد باطل است
 که این همه صفت مخلوق است اخلاق خدا تعالی حاصل باید کرده و به توکل مشغول شدن
 پس مرید بخدمت شفیق بلخی رفت چون شهر آمد آنحضرت بیمار شده قریب الموت رسیده
 بودند و انتظار جواب باینه میکرد و ناگاه مرید رسید و کاغذ بومی داد چون مطالعه کرد گفت
 اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله و مسلمان شد و از آن
 عطا خود توبه کرده جان بحق تسلیم کرد بعد از آن شخصی عرض داشت کرد که در خانها
 نقشند به بنا سلوک بر لطائف است و در خانها ایشان چگونه کنند و چه شکر العارفين
 فرمود شخصی را بخدمت حضرت مولوی عبید الله صاحب ملتانی رفت و گفت طریقه
 لطائف ارشاد فرمایند مولوی صاحب گفت من طالب الحیف ام نه طالب اللطاف
 بهرین محل فرمود بزرگی عبد الرحمن نام از خلفاء مولانا فخر الدین صاحب در کاهن

سکونت پیداشت شبی در مسجدی شسته بودند سگی آمد چراغی که از آرد گندم ساخته افتاده
 بود در دهان خود گرفته برت رفت ردی سگوار کرده فرمود که برخانه شما تار یک خواهد مارا حبست
 چون سخن مسجد شنیدان شنید خلاف شریعت دانسته پیش نواب صاحب والی آنجا انظار
 کردند مفتیان شهر فتوی داد که قائل این سخن مرتد است توپ زده بپاک باید که حسب
 الامر حلیه در زمین نصب کرده آنحضرت را بستند و پرسیدند که چگونه است فرمود
 که هست و دیگر هیچ نیست پس توپ را بگذاشتند مگر آنحضرت را هیچ اندامی نرسید باز درگاه باز
 پنجاهی گذشت و سوم بار نیز ضرر اوز رسید چون این حال دیدند عاجز شدند پس نواب صاحب
 بصدع جزو پنجاه کارگاه خود برپای آن حضرت نهاده عذر خواست و گفت قصور من معاف
 فرمایند فرمود قصور حبست همه حق است بعد از آن ردی سگوار آسمان آورده فرمود باز
 مانند غبار برپایان قرار گرفته است نه بار و نه صاف شود در دلم بگذشت که درین امر هیچ
 فائده نیست چون که فکر کردم و نفیتم که فعل الحکیم لا یخلو عن حکمت چنانچه تزلزل باران
 نبات را فائده بخشد شاید و بعضی میاز و اگر گفتن برابر برای آنها مفید باشد بعد از آن
 محمد قریشی عرض داشت که غلام محمد نو مسلم میوه ایشان بدام و در گری ماند خواهی شمر
 العارفین فرمود ذلك فضل الله یؤتی من یشاء انگاه این مصرع بر زبان سارک رفت
 مصرع بک بختانمیه ان اصل بهی یک خالی رمی میتین بعد از آن روزی بوقت
 صبح برخواستند و چراغ روشن بود ناگاه نظر مبارک آن حضرت بر عصای خود افتاد که بآب
 سیاب منتش بود و پرتو چراغ بر آن عصا میافتاد و این تجلی عصانیت بلکه
 پرتو چراغ است بهمین طور پرتو دانست بر جمیع اسما صفات می تابند غلام محمد عرض داشت
 که حسن جمیع اشیا کمالات از که دارند فرمود حسن همه موجودات از پرتو دانست عارف
 کامل در جمیع موجودات مشاهده ذات کند بعد از آن شخص عرض داشت که چیزی از
 سبزه حیدر باشد و فرمایند خواهی شمس العارفین عبارت فارسی برابری نوشته آرد و داد که

لا اله الا انت نیست موجد و واحدی پس این جهان و آن جهان هستی جز ذات بمعنیات و
 تقییدات چنانچه زید و عمر و بکر و خالد بمعنیات و خواص میگویند اگر اند و در اصل همه انسان
 اند هم چنین ذات مطلق در تعنیات و خواص متعارف و متعدد و متغایر و در اصل حقیقت نیست
 چون نوع حجاب کنی یکی بود همین معنی لاسوج و الا هو این در مطالع باید و شریک بعد از این
 هند و عرض داشت که قریب نوافل و قرب در الفضل چیست خواه شمس العارفین فرمود چون ملک
 صفات بمشتری خود در اوصاف حق سبحانه و تعالی نماند و ظهور صفات خدا تعالی
 بر وی فایده نیاورد این قریب نوافل میگویند و قریب در الفضل آنست که هستی خود را فنا کند تا آنکه در
 شعور جمیع موجودات بی خبر باشد بلکه نفس خود را هم خبر ندارد و چنانچه بجز ذات باری تعالی در
 نظر او چیزی نماند بعد از این سخن در ذکر اوصاف و عالمی درجات حضرت خواجہ بخش
 سجاد نشین خواجہ توسی افنا و خواجہ شمس العارفین فرمود با وجود عظمت و کرامت و در
 عبادات و ریاضات از همه بیعت نموده قریب حق حاصل کردند و از فضائل اعمال ایشان
 سه شل پس بلند مرتبه بنظر آمدند اول آنکه از عرصه دراز صحبت قرأت قرآن در آن علقه
 نمود ایشان حافظی که تصحیح قرأت از عرب و غریب کرده بود بر زبان خود نشان میدهد مردمان
 را برای تصحیح قرأت دعوت فرمودند چنانچه مردمان ناپاک دنیا بهین دیره غازی بخان و دیره
 دین پناه بودند هیچ نماز و هر یک بحضور آنحضرت حاضر شده تعلیم یافتند و بدین مجلس
 صحبت قرآن شریف در آن علقه گردید و دیگر آنکه تعمیر مسجد و برج نظامی در پاک پس در وقت
 که از عرصه دراز شکسته بودند بعضی ایشان تیار گردیدند و آنکه از مدت مدید شوق زیارت
 حرمین شریفین میشدند اما این خیال هم بود که راه دراز و زیاده تر باشد تا هر کس رفیقان خود
 با ایشان برسد و خدمت خادمان حرمین شریفین نیز بوجه حسن کرده شود پس بتاریخ چهارم
 از جمادی الثانی ۱۰۹۱ که روز پنجشنبه مطابق چهاردهم ماه بیابان ۱۰۹۱ بمبلغات شصت
 هزار و دویست و هشت و پنج درویشان آستان دو دیگر رفیقان مانند صاحب دکان مهاباد

و غیره و در میان تخمینا دو صد نفر همراه خود کرده و در شهر ملتان رسیدند و چند مردان از آن جا
 رخصت کرده در لاهور آمدند و پس از میان سلطان یک شب گذشتند و بعضی مردم را واپس
 رخصت نموده و یک شب ریل سواران بود کردند و آن روز آنجا گذاشته بوقت شب یک شب در ریل سوار
 کرده و سوار شدند و شب در ریل سواران خوابگاهان سکونت نمودند و بعد از آن یک شب هم
 تشریف گرفته روانه شدند و چهار شب در شهر شریفی اقامت کردند و بعد از آن صاحبان راه حله و
 صاحب صاحبان دکان مهابادی و یاران دیگر که برای و ادع آنحضرت همراه رفته بودند و
 فرستادند پس شهادت و درویشان و دوستان همراه خود کرده جانب احمد آباد رفتند و دو شب
 در آنجا سکونت نموده باز هفده روز در شهر بمبئی گذاشته بسوی آگره گنگ آباد برای زیارت
 روضه مقدسه حضرت خواجه نظام الدین عزت رفتند و دو شب در آنجا گذاشته از راه زیارات
 مکانات خواجهان باز واپس بمبئی پشت روز اقامت نموده و سواری جهاز و خانگی بهر صحر
 و دوازده روز در جده تشریف رسیدند و آنجا یک شب گذاشته جانب مکه روانه شدند و یکجا
 هفده روز در آنجا ماندند باز واپس در جده تشریف یکجا سکونت کردند و بعد از آن به سواری
 جهاز بغله راه بندر کهار اینجانب روانه شدند و پنج روز منزل آبی و پنج یوم منزل برنجی نمودند
 بتاریخ شانزدهم ماه رمضان المبارک بوقت یازده ساعت شب بهرینه مسوره مسعود
 زیارت روضه مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاصل کردند و در ماه و سکه روز در آنجا
 اقامت نموده باز بتاریخ نوزدهم ماه و بیست و رخصت شده بتاریخ یکم ماه مذکور در مکه تشریف
 تشریف آوردند تا شهر دهم ماه ذی الحجه در میان مکه و حبل عرفات مناسک حج سجا آوردند و
 در جده تشریف آمدند و هفت روز در آنجا گذاشته باز سواری جهاز و خانگی بهر صحر
 روز در شهر بمبئی رونق افراشتند و چهار شب در آنجا گذاشته باز سواری ریل از راه
 دلی آمد و یک شب در لاهور گذاشته جانب ملتان تشریف بردند و دو شب در آنجا اقامت
 نموده بتاریخ بیست و نهم ماه محرم الحرام مسوره تشریف رسیدند و دیگر آنکه همان یک

هیچ آدمیان از لنگر خواجه صاحب مقرر بود و در روز دیگر از جماعت آن حضرت فیما بین حرمین
 بشرفین فوت شدند همدین محل خواجه مس العارفین فرمود بعد از وصال خواجه توسوی
 اکثر مردان خیر خواهان آنحضرت متفکر شدند که مان و نمک و ایشان آستان و کار با
 خوشان و راه بری مردیان چگونه شود پس از آن خواجه امدهش صاحب لجا و دشمن توج
 آنحضرت در جمیع اوصاف از همه سبقت بردند چنانچه تعمیر می مکان که زبان حضرت خواجه
 توسوی خام بودند همه را بخته ساختند و غور پر دخت میمان آستان نیز بوجه جن شروع
 نمودند و فیض برسانی مبریدان غیر بطریق آنحضرت اختیار کردند پس حرمین در بوقت بظرف
 به بنیم معلوم میگردد که ظهور حضرت خواجه توسوی اکنون است و سبب جان بعد چنین بجا و دشمن از سجادگان
 پیشین ظهور نیاید **شماره چهارم در ذکر بیماری و وفات حضرت**

مولانا شیخ شمس الحق والدین روز دوشنبه شربدهم ماه صفر سنه یک هزار و سیصد
 سعادت قدم بوسی آنحضرت حاصل شد مولوی عظیم دین صاحب مردلوی و مولوی غلام
 موسی گجراتی و امام بخش نذر بردار و غلام محمد درویش پویش و هری و بهر صاحب آوگان
 و دیگر یاران نیز حاضر بودند روز شنبه شربدهم ماه صفر سنه ۱۳ بوقت سحر حرمین آنحضرت از نفل
 تجویز فرمایند عارضه تب لایق گردید و چند آذوقه حب طبیعت آنحضرت استعمال
 کردند اما بحکم مضرعه حرمین قضا آید طبیباً بله شود و هیچ نفع نگردید تا آنکه ضعف بدین
 مبارک آن حضرت نهایت شد و صاحب زاده محمد دین صاحب بتاریخ نسبت یک ماه صفر
 روز سه شنبه بوقت سحر از تو شد بدین تشریف آوردند و بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین
 و از بزرگوار خود حاضر شد و احوال بیماری متفسار کردند و حضرت صاحب نیز موافق بکمال
 خود قدری گفتگو کرد و احوال صاحب آوگان و درویشان آستان خواجه توسوی
 پرسیدند بعد از آن صاحب آو ده صاحب آو ده یقه قوی مثل با قوت و مفرح بقیمت نسبت
 روپیه که از شش لکنه تیار کرده همراه خود آورده بود بقدر یک حب و زمره خورایند شمع

مات محمد و زکریا

کرد بعض وقت ما کرم دروغن با دام و غیره استعمال کردند اما تب بحال خود مانده
 از آن صاحب اوده فضل الدین صاحب عریضه حال خود نوشته پیش آنحضرت گذرانید
 اجازت خواندن و طائف نمودند و آنحضرت مطالع نموده هیچ جوابش نفرمود باز عریضه
 مذکور پیش کرد و مدت است خود بر دست صاحب اوده نهاده ارشاد فرمودند بخوان جمیع و طائف
 ما ترا اجازت است بعد از آن بتاریخ بیستم ماه صفر جمیع مستورات خانم زنمان آید بر
 عیادت آنحضرت آمدند و وعایم کرده هستند بعد از آن بتاریخ بیست یکم ماه مذکور یک
 صحت بیماری آنحضرت یک ختم قرآن مجید کنانید و باز بتاریخ بیست دوم ماه مذکور یک
 لکه درود شریف خواندند و یک بزنجوان و چندین غله و نقد بمسکینان تقسیم نمودند بعد
 از آن بتاریخ بیست سوم خواجہ شمس العارفین بسوی مولوی معظم دین صاحب روی
 آورده فرمود چیزی بنویس مولوی صاحب زجان صاحب جبر دکان نوشت که اینست در
 مریدان و غلامان برای حصول سعادت دارین و مطالب کونین و دین جایی آیند و
 خواهند آمد و ارشاد و طیفه و نان دادن آنها امر ضروریست بر کسی صاحب اوده نظر کرم و
 شفقت مبذول فرمایند تا ارشاد و طیفه و نان این خواندان تا قیامت جاری بماند بعد
 مطالع آن عریضه هیچ جواب نفرمودند باز عریضه مذکور پیش کردند ملاحظه نموده دست
 برشته دعا خواندند و نیز سخنی در جوابش گفتند اما مقصود آن در فهم نیامد تا آنکه ضعف بد
 مبارک نهایت شد بعد از آن شب سال صاحب اوده فضل الدین صاحب باعث
 بی قراری بونی آرامی بحضور آن حضرت این شعر بخواند شعر مالیت قبل منتی یوما اخذ
 منی و بحال تلاطم در کتب اطلأ کمالاً قویتی و مدبرین محل فرمود ای فرزند
 ارجمند این شعر باز بگو صاحب اوده صاحب بحالت گریان و پریشان باز گفت حضرت صاحب
 دست خود بر دست صاحب اوده نهاد و شفقت بی غایت گردانید بعد از آن این است
 خواند نصیحت جان جانم را بخود آگاه و کن و لطف نویسم هم دم و هر که کن باز صاحب اوده

این بیت بر خواند پیشتر سر گذشت و فاست خود می آید و بر آمدنش دست خود می آید
 پیاده چو در پی او میگردد می بیند که گراو خد است خود می آید بعد از آن صاحب
 زاده صاحب عرض داشت که توجیه فرمایند تا شوق و ذوق خدا تعالی تیز تر گردد و خواجشمس العارفین
 بعضی از زبان مبارک فرمود تا فاش نماید بعد از آن بدست خود شوک پشیمان صاحب را و فضل العارفین
 صاحب را که در دست شفقت بر سر آن نهادند باز صاحب زاده عرض داشت که برین کین
 چیزی از فیوضات رحمتی اغناست فرمایند خواجشمس العارفین بسوی حضرت خواجهداد
 سجاده نشین خواجهداد بسوی باشارت ارشاد فرمود که هانجا بروی بعد از آن بسو شامیه
 نشینان متوجه شده پرسیدند که طلوع صبح شده است یا نه و سببار بین طور تفسار نموده
 پرسیدند که تا این ماه و یوم کدامت کسی از حاضران گفت یوم جمعه و تا پنج بست چهارم ماه
 است بعد از آن بسیم در دست گرفته چند بار در و خواندند و چون همید و دید و در کعبت فرض صلوة
 نمیزد باشاره داد و نموده بزرگ پاسبان شغول شدند بعد از آن بسوی مجلس نشینان بنظر دراع
 دیده روی خود را جانب بیت اقدس شریف آوردند و قدری از بدن مبارک جنبش و حرکت
 پیدا نمود و علامات معالی بر آن حضرت ظاهر شد بمیان جمیع صاحب اوگان در و نشینان
 شان آه و گریه باواز بلند برآمد بعد از آن محییم برآورده جان شیرین بحق تسلیم کردند هر یک از
 مهوری و غوغاری آنحضرت میقرار شدند و گریه از حد بگذشت و چون طلوع آفتاب شد
 تیار می گنجین آن حضرت کردند بعد از آن بمصاحبت صاحب اوگان و دستان در و نشینان
 شان تیار می تفرغ فیض اثر بجزه خاص آن حضرت کردند بعد از آن در باغچه بگوشه مغرب و
 جنوب تحت پوش نهاده تیاری غسل کردند و حمام مردمان را از باغچه بیرون ساخته بعضی
 خاخن بانی مولوی مظلم الدین صاحب مردلوی و غلام فرید پورقه و حافظ محمد پورقه و غلام
 غلام حسین غلام سیالوی و فتح محمد گریلی و اما نمش نذیر دار و تید احمد در و نشینان
 حضرت مقرر نمودند و غلام حسن گادر و حاجی محمد در و نشینان و احمد یار گادر و احمد دین در و نشینان

و این دعا گویند و کار غاسل شدند پس بعد از آن غسل بانجام رسانیده کفن دادند بعد از آن
 لاش مبارک در سرامی آنها ده کیسج ستود را برای زیارت بخوانند بعد از آن لاش
 مبارک که نیر و حجره شنیخ صاحب نهاده مولوی مخمورین صاحب را اجازت جنازه دادند
 مردان از قوم سادت و زمین داران دولت هزاران هزار صفها بسته جنازه کردند بعد
 از آن نماز ظهر با جماعت ادا کردند بعد از آن همه مردمان گرد آمدند و حضرت ششستیز
 تیسر و قول محمد چند سخنان و راقیه گفتند مقوله بهیلا شاه هر دم کسانان رهنمایی دارد
 و می آریا به چکر بهریان نون گل لاوی کی اعتبار سنگار داوی آریا به چادر تان کسوتون
 و چه بنگلی و گردیا کم سینار داوے آریا به چینی و چه یونیان کتوتن حیان هو یا وقت پندار
 داوی آریا به بهلا شاه گھر آسویے هو یا وقت دیدار داوی آریا بعد از آن غزل
 مولوی جامی خواندند غزل برت آن ماه مارا در دل از وی صد هوس مانده
 غم بچران و با جان شیرین هم نفس مانده، خزان شنیدای عمارسی واریلی حسبه نشسته
 که با صد باره دل چاره همچون باز پس مانده، یا سید یک آید آن می محمل نشین روی
 جهان را چشم بر راه گوش بر بانگ جرس مانده، چو زدا کنون گلی و عینا بشارت خیمه و حجره
 چه غم گریب لب لشد اگر قمار قفس مانده، بگویت چون ناله هم چون مرغان چین جامی
 کزان گلشن گل و شمشاد زفته خار و ترس مانده، بعد از آن این سخن گفتند سخن کین
 موثر مباران سائین اهل هو لیا و تیر یان و امان تون سرگولیا و نهاتی و بهوتی مین بهی گلی
 کانی گل سخن دل پی گلی، کوئی سخن اول اهل هو لیا، کدین موثر مباران سائین و هو لیا
 چون این سخن گفتند بیان حاضران گریه و فغان نهادند بعد از آن مولود تبریزی خواندند
 مولود و یار نکول مدحیست این سخنان توئی به برگزیده دو بحال پاکست بهیما توئی به
 مولود و دیگر دل گدایی هر رسول شده جان فدای رسول شده اند بعد از آن
 در خند و قی انداخته بقبر فقیران فرمودند تا وقت عصر کار و بانجام رسید بعد از آن اکثر جوانان

کتابخانه

غزل مولوی جامی

نخست شدند و بعضی خاص اقامت کردند تا برین منوال آمد رفت مردمان و زمره مشایخ
 گشت چنانچه پنجم یا شش بزرگ و زمره برای مهمانان تا چهارم روز پنج میگردید و بعد از آن
 نوم روز بسیار آدمیان جمع شده هتتم قل خواندند و بعضی را یک مبلغ و بعضی را هشت
 تکه غنایت کردند باز روز چهارم جمیع درویشان آستان را یک یک و تار و لنگا قیمتی انعام
 کردند و ذکر وصیت آیین حضرت که پیش از وصال شیی و نه روز طلوع نقل خود و زمره
 بآن آمد و پیش بتاریخ پانزدهم ماه محرم الحرام روز دوشنبه بوقت حاجت صاحب اده
 محمد دین صاحبان نزد خود طلبیدند و دیگر یاران آستان را از حجره مبارک بیرون حست
 و صاحب اده صاحب پیش خود بنشاند و فرمود ای فرزندان جند واضح باد که حالان دنیا
 گوناگون و پیشین آن بدید چنانچه احوال جدید در چند دوات تصرف و ملکیت بود و
 مال مویشی نیز بسیار داشتند و همین طور حضرت والد بزرگوار من را نیز حال بودند
 بعد از آن چون حضرت خواجہ توسی بمیت کردم باب ظاہری روز بروز کمتر گردید
 چنانچه گاهی تا آن یافتی و گاهی تا بخت هفت روز بقا نگذرایدی اما پیش کسی را از
 گزینگی اظهار نساختم و الحال بفضل ایزد تعالی همه اشیاء دنیا و چند هزار نقد نزد من موجود
 اند بخواهم که اراضی و اسباب دنیا بسازم اما ما را باین دنیا فانی محبت نیست مگر بدو چیز که در دنیا
 پیران باست دوست میدارم یکی حب درویشان دوم اطاعت شیخ پس این هر دو تا بحال
 بفضل ایزد تعالی بخوبی انجام رسیده و دیگر واضح باد که چون حضرت خواجہ توسی من را بحال
 نشاند بنده هزار و پیتیر ضعیف است تصرف درویشان باقی ماند و شکر آن خدا تعالی که هر روز
 قرضه محفوظ ساخت و چند هزار روپیہ از تصرف درویشان و جهانان باقی مانده است باید که این
 بهیوانات فیما بین هر سه برادران تقسیم کنید و چند نقد برای درویشان و جهانان تصرف کنید
 و نیز بر چهار چیز استقامت باید کرد توکل تسلیم و صبر و قناعت و درین اثنا صاحبان را
 محمد دین غرض داشت که باین بهیوانات و جایدات ظاہری حاجت نیست اصل نعمت که

این پسران کبار سینه بسینه رسیده است عنایت فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود ای فرزند
 این ترک من بگیر آن علم حدیثیهای ترا عنایت فرماید و نیز مولوی اعظم دین صاحب عرض
 داشت اگر از روی مهربانی در تقسیم ترک مذکور توقف نمایند تا صاحب آده صاحب از سه
 شریف مرا بجهت نموده حساب لامر ایشان تقسیم ترک و دیگر آنچه فرمایند بجا آرند باز صاحب آده
 عرض داشت که ما اینجا هستیم که عمر ایشان تا چهل سال دیگر بماند خواجہ شمس العارفین دست
 سکونت کرده فرمود ای فرزند اعتبار نیست که عمر تا چهل روز باشد زیرا که بسجانب شکر
 تعالی دعا خوانده است که عمر من موافق عمر خواجہ تو سوسی باشد پس معلوم شود که عمر من اینجا
 رسید که بهین ماه صفر وصال مولانا و مرشدنا واقع شده چون این سخن دل حزین
 صاحب آده بشنید با واز بار نا بگریست خواجہ صاحب فرمود ای فرزند از جند با تو چند روز
 راز اظهار کردن مطلوبی داشتیم اما حوصله تو تنگ می نماید که بدین گفتگو از تن بیرون آید
 و آه و گریه ساختی و این سخن بطنی سر که بیان کردم که زندگی دنیا اعتبار ندارد و چرا
 بحکم کل نفس ذائقة الموت شربت مرگ هر کس خواهد چشید باز خواجہ شمس العارفین
 فرمود ای فرزند این چند سخنان وصیت برای این گفتیم که حیف بر آن مردی که بوقت ضلالت
 از یاد حقیقی روی گردانیده با دوستان و فرزندان مشغول باشد و باحوال و اولاد و بیت
 نماید باز فرمود ای فرزند مال و اولاد از مایش نیست که خدا میعالمی فرمود انما اموالکم
 و اولادکم فتنه باز فرمود ای فرزند اگر مستحبات قادر نباشی بغير انقض ضرر و جسد ضرر
 مشغول باشی تا مساوت داری بیایی باز فرمود ای فرزند بخدمت حضرت انس بن مالک
 نشین تو سومی رفتن تو امر ضروریست باید رفت صاحب آده عرض داشت که آنچه
 فرمود قبول دارم اما این سخنان و سخن غلبه بر پیشانم فرمود خیر بدین سخنان است
 مدار کار خدای است بهر طور می که خواهد بکند بعد از آن مسموم صاحب را بفرموده فضل
 الدین صاحب را آورده فرمود جانب شریف رفیق رفیق تو بود که در وقت عرض داشت

مرضی بن مرضی ایشان نیست پس حضرت صاحب شفقت و مهربانی باز و خود برگردان صاحب
 داده نهاده فرمود مرضی آنست که تونز دامن می‌اشی بعد از آن صاحب داده محمد بن باجانب
 تونز شریف رخصت کرده فرمود حال پاک دیده و بسته بزودی واپس بیائی و برین وعده
 قرار نموده صاحب داده صاحب جانب تونز شریف رفتند چون از آنجا رخصت گشته باز تبارخ
 بست یک ماه صفر آمدند خدیجه شمس العارفین بعارضه تب نهایت الاچار بودند چند سخنان
 به صاحب داده ارشاد کرد و تبارخ بست چهارم ماه صفر گشته روز جمعه وقت سحر جان شیرین
 بحق تسلیم کردند اللهم اغفر لنا وارحمنا وانت خیر الراحمین

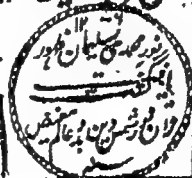
الحمد لله که این ملفوظات مخزن حسنات قدوة السالکین العارفین بیده الهی
 والحمد لله مقبول بارگاه ربیع العالمین شیخ شمس الحق والدین جیشی سیالوی موسوم بر آة
 العاشقین الیف شریف امیدوار رحمت مزید سید محمد سعید یاری استفاده خاص و عام
 و تصحیح و تنقیح تمام عالم علوم فروع و اصول کاشف و قائل منقول و منقول حاجی حرمین
 شریفین حافظ قاری مولوی سلیم دین صاحب مولوی سید محمد تقی و جناب فیض کباب
 مجمع الفضائل مرجع الفواصل حافظ قاری مولوی احمد صاحب زهره دینی سید محمد الباری
 تبارخ خدا و یقیناً سید الهی المجرى المقدس در بلخ مصطفائی واقع لاهور بلخو و گردید فقط

الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة علی جسیة لاهراً و یالها ربنا لا تقوانا
 انفسنا او احبنا بجاه نبیک المصطفی و رسولک المرتضی شفیع الذنوبین
 امام المتقین و خیر خلقه اجمعین امین الله رب العالمین

بایک

مهر حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین سیالوی رضی الله تعالی عنه

حضرت صاحب سیالوی



میت مندرجه محمد
 نور محمدی سیلیمانان لاهور یافت

زبان نور شمس دین و عالم فیض شمس

مهر صاحب زاده صاحب محمد دین بجا و ده شین خواجه سیالوی رضی الله عنه
 مصرع مندرج بهر کتاب



(زورشمس سلیمان عیان محمد دین)

اشهار

واضح باد که این ملفوظات مخزن حسنات تبویهات معدن کرامت حضرت مولانا
 شمس الحق والدین مطبوع کنانید شد بحال بخدمت برادران فی وقار و دوستان نادار
 سهروض ای فیض انجلاهی میگردد انم چندا نکد مناقبات و کرامات آنحضرت بدانشه زیبا نقل
 یار و دو تحریر نموده جانب این دعا گو در ضلع لاهور دکنه ای شاه دره موضع پیر تهر بنام سید
 محمد سعید رسال فرمایند انشاء الله تعالی حسب مالش بعض دوستان نیز رساله مناقب
 شمس تالیف نموده مطبوع کنانیده شود و ما علیکم الا کلبه الخ المبین والحمد لله رب العالمین

قطعه تاریخ وصال حضرت ذوالکمال خواجه پیر سیالوی رضی الله عنه مرقع
 المتعال از نتائج طبع مفتی غلام حسن لاهوری سلمه الله المتعال

درینا صد درینا صد درینا که شمس الدین امام عارفین است	هزار نفوس گزین مهر جهان تاب
باوچ عرش از فرشتگان است	چو سر و جنت تا بخشش یافت
بگفتا شمس اوج علم و دین است	

ایضا قطعه تاریخ از مولوی غلام حسن صاحب لاهور فرنگوی

در گلستان خاندان چیت	همچو گل بود خواجه شمس الدین
گفت بهالش فرید عبا سے	صلح کل بود خواجه شمس الدین

ایضا از مولوی غلام حسین صاحب لاهوری

آفتاب فیض شمس دین حق	چون نداسک از جیفش شفق است
روز جمعه بخت و چارم از صفر	رو به خود در مغرب مرقع نهفت

سال و چهلش عقل شمع فیض گشت	بهر تاریخ چو یاسین نکر کرد
ایضا از مولوی علامه یاسین صاحب	
بست و چارم از سفر باز جهان بیرون بزم از حاشی علم و عمل حکم و دروغ فضل و کرم	آنکس چو نغمین تن شاق وصل حق چو شد کردم چو فکر سال و شب بیدار یا اینهمه
ایضا از جامع زاد حرم بخش صاحب پور دهنوالوی	
گشت سوی خلدیان رونق نوز آتش هجران بسینه نوا دسوز بودیوم الحبه روزه نیکاروز شاه شمس الدین واصل شد بهروز	بیر کامل مرشد بن شمس دین بست چارم از صفه تاریخ بود دفن چون کردند نیر ز سنین بهر سال انتقالش بخش گشت
ایضا قطعه	
همه عالم از در خوش چینی خرد گفته چرخ بود وینی	محمد شمس دین بدختر من نور چو تاریخ وصال آن شیخ جستم
ایضا ابیات تاریخ انحضرت	
گشت پنهان شمس عالم زیر میخ گشت زین دار الفیاء و امن گنجان گشت از دست قضا کجمر نجان جز شکیب و صبر کس غمخوار نیست کاندان روز وصالش در نمود	صد دریغ و صد دریغ و صد دریغ آکشف وقت سلیمان زمان چو نغمین فیض آکھے بد روان باقضا حق چو جاے چاره نیست روز جمعه بست چارم صفر بود
پیشوای پشیمان و درج رفت	اتقوا تاریخ وصالش باز گشت

ایضاً ابیات تاریخ حضرت

خوبی منی خوب صورت خود نشان تابع شریع محمد مصطفی بست زین دارِ فنا رخسارِ سفر گفت دلف نیکو خصلت نده دل گفت دلف فیض ملک نرد زین بود پیدا عاشق صادق خدا	بود شمس الدین عارف باکمال پیشوا خلق صوفی باصفا شب جمعه در بست چارم بر صفر سالها تاریخ آن جبرقنده ظل سالها تاریخ آن ثابت یقین سالها تاریخ آن نور الهی
--	---

ایضاً الفاظ تاریخی

و ده ده شمس شرع رسول و ده ده عنبر نواز و ده ده خوبیر مهر رب رعیت نبویه نیک خصلت حلیم بود عجب پیغمبر بدل شیخ بلند قدر نور رب رعیت شمع فیض

ایضاً نظم تاریخ وصال حضرت

آن شمس بن محمد که چو کیتاے عهد بود ذاش سبیل بود که بر او نهفت آن دایکے مثال که در پرده بجا داشت شاہی غریب پرور عاجز نواز بود عمر شمس گایان بود که چه اختصار کرتاف تا بقاف عیان شد جمال او نشکین عالی ز شعاع کمال او نخیر ظهور کرد بر انگ و مثال او خلق عظیم داشت چو گویم خصال او شمس زین کشور و سین وصال او
--

ایضاً ابیات تاریخ وصال خواجہ سیال

چراغ خاندان چشتیان بود پے سن وصال آن ذات حق بود غیر تابان و نورش در جهان بود خود گفته که مناجات جهان گو
--

انور پاشا شدم چون من گریه بار	بگفت از ه و لے مفر سیدی یا
سوم باره چو زد و دم وقت اضا	بگفت کاشف راز خفیتا
چهارم بار بامن کردار شاد	کز یک باسی دہے باغ ہدم باد
پنجم بار چون سائل شدم زد	بگفت کنیتا فیض ہدی کو
ایضاً قطع تاریخ	
پہلے شمس منہ عالم افروز	نہان گشت از چہاں با امر مسود
چو رسیدند از سال وصالش	بگفت ہم چہاں خورشید دین بود
ایضاً قطع تاریخ	
اندرین سال خواجہ کرد وصال	شاہ دین مستال پسیمال
بست چارم صفر بروز جمعہ	نور اللہ متبرہ المتعال
ایضاً	
چو شمس الدین ہدایت عالم افروز	بمغرب گور رفت از امر مسود
دشام فرقتش شد تیرہ دنیا	رہ مقصود ہر یک گشت مفقود
چو تاریخ غروبش جستم عقل	بگفتا ہر کہ ہم خورشید دین بود
قطع تاریخ مطبوعہ کتاب ہذا از رسم بخش لاہوری دہنو الوی	
ہزار شکر کہ یہ کلام فیض انجام	مرآة العاشقین جعبی عجیب و غریب
سغن جو بولے حیاتی مین شیم شمس الیز	لکھے ہیں انہیں محمد سعید با تر شیب
خدا کے بندو کی چہ پائی ہے ہی کلام	ازل سے اتر ہو ی ہین حکمے نقیب
نظر سنی کھینچا جاہن تو عاشقہ نکا طریق	خرید انکو مطالعہ مین کرای میر و حبیب
کتاب چہ چکی ساری بخش نے تاریخ	
لکھی ہے مرآة العاشقین عجیب	

بسم الله الرحمن الرحيم

اعراس اسٹیت اہل بیت علیہم السلام و اولاد علیہم السلام

الفاظ تاریخی

شهر محرم

۱	۱	عرس حضرت عمر ابن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱	پاک مدینہ پاکست
۲	۲	عرس حضرت شیخ اشعور شہاب الدین سحروردی رضی اللہ عنہ	۱	زاید شہاب الدین
۳	۳	عرس حضرت خواجہ معروف کفری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲	زیدہ اصغیا
۴	۴	عرس حضرت خواجہ حسن بصری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴	مادی ملک
۵	۵	عرس حضرت خواجہ فرید الدین اجودہنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵	خودین فرید وحید
۶	۶	عرس حضرت امام شہید کربلا امام حسین علیہ السلام	۱۰	حبیب ازل
۷	۱۲	عرس حضرت خواجہ علاؤ الدین مرثی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۲	مصر بان
۸	۱۹	عرس حضرت امام زین العابدین علیہ السلام	۱۹	عابد زاید

شہر صفر ختم الله بالخیر والظفر

۱	۱	عرس حضرت خواجہ توسوی محمد سلیمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱	قطب حق فرید یار زاید
۲	۲۲	عرس حضرت شیخ زاجن رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۲	
۳	۲۴	عرس حضرت شیخ شمس الدین سیالوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۴	وہ وہ شمس رسول
۴	۲۶	عرس حضرت شیخ علم الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۶	
۵	۲۷	عرس حضرت خواجہ عبدالواحد رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۷	امام عبد واحد
۶	۲۸	عرس حضرت شیخ یحییٰ المدنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۸	عاشق سخن

شہر ربیع الاول

۱	عرس حضرت محمد بن الصلحہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۲	گشت از سال تحلیف عیار
۲	عرس حضرت فضیل ابن عیاض رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳	سید قطاب
۳	عرس حضرت خواجہ حسن عسکری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴	امام تقیول
۴	عرس حضرت امام حسن علیہ السلام	۵	محب
۵	عرس حضرت خواجہ قطب الدین بختیار خانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۶	قطب الدین مقدس قطب
۶	عرس حضرت خواجہ کلیم الدین بادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۷	شیخ کبیر
۷	عرس حضرت خواجہ شیخ محمد رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۸	شیخ اسلام
شهر جمادی الاخر			
۱	عرس حضرت خواجہ ابوالحسن شامی چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲	قطب لوصیلین
۲	عرس حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳	ماہ عالم قطب بانے
۳	عرس حضرت خواجہ نظام الدین بدایونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴	سوار حق قطب الہدای
۴	عرس حضرت خواجہ طاهر الدین ابویوسف رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵	عارف حق
شهر جمادی الاول			
۱	عرس حضرت شیخ سراج الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲	صاحب کرامت
۲	عرس حضرت خواجہ ابوسعید اوسم رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳	قطب حق
۳	عرس حضرت امام محمد تقی علیہ السلام	۴	محب علی امام ہدای
شهر جمادی الاخر			
۱	عرس حضرت خواجہ الی محمد چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲	محمد پیشوا
۲	عرس حضرت خواجہ ابی احمد چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳	ولی میر جہان
۳	عرس حضرت امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴	از احمد شہ سال تحلیف عیار
۴	عرس حضرت شیخ محمد جلیل معروف شیخ حبیب الدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵	شیخ جلیل مکرم بود

۱۹۹	۲۷	عرس حضرت خواجہ مولانا قزالحق والدین رحمۃ اللہ تعالیٰ عنہ	۵
محبوبہ فخر السنین		شہر مبارک	
۵۲۷			
۹۳۳	۱	عرس حضرت خواجہ بودو دچستی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
آفتاب ہند	۶	عرس حضرت خواجہ حسین الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
۱۸۶	۶	عرس حضرت امام موسیٰ کاظم علیہ السلام	۳
سید ولی احمد	۱۳	عرس حضرت خواجہ حاجی شریف زندی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴
۹۱۲	۱۵	عرس حضرت امام عبید صاوق علیہ السلام	۵
حاجی شریف	۱۵	عرس حضرت امام اعظم رحمۃ اللہ تعالیٰ عنہ	۶
۱۸۹	۲۶	عرس حضرت شیخ احمد معروف بک بیان جی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۷
عقی طلب	۲۷	عرس حضرت شیخ نصیر الدین بک بن محمد دین رحمۃ اللہ عنہ	۸
طالب حق		شہر شعبان	
	۱۶	عرس حضرت ابو الفتح رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
		شہر رمضان المبارک	
۲۵۰	۲	عرس حضرت خواجہ بکری قطبی رحمۃ اللہ تعالیٰ عنہ	۱
۲۵۰	۱۸	عرس حضرت خواجہ نصیر الدین پراغ دہلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
پیر پال قطب الحق	۲۱	عرس حضرت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ	۳
۴۲۹	۲۱	عرس حضرت امام سوائے رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴
سربراہی و سید سعید	۲۹	عرس حضرت شیخ محمد علی کھڑوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵
زاہد پاک		شہر شوال	
۴۰۰			
قطب زمین			
۱۲۵۲			
۱۸۱۶	۵	عرس حضرت خواجہ عثمان بہرونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
تاج الاصفیا			

۲۸۶ کامل امین الدین ۴۲۵ اشرف الاقطاب	۴	عرس حضرت خواجہ ہیرہ البصری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
	۱۱	عرس حضرت خواجہ ابیخیر سرد رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳
	۲۲	عرس حضرت خواجہ مجد دین بن شیخ سراج الدین بن ابی نعیم	۴
۴۴ پیر دین	۲۵	عرس حضرت خواجہ خدیفہ العرشی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵
		شہر ذی القعد	
۱۲۴۲ شیخ العالمین ۲۵ بارشاہ انشیا ۹۵۴ تقی اہل تقین ۹۵۵ نہاد محمد حسن حق پرست	۱۲	عرس حضرت خواجہ نظام الدین ابی مرگہ آبادی رضی اللہ عنہ	۱
	۱۶	عرس حضرت شیخ ابی الفتح گیسو داری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
	۲۵	عرس حضرت شیخ جمال الدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳
	۲۸	عرس حضرت شیخ حسن محمد آبادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴
		شہر ذی الحجہ	
۱۲۵۵ شیخ وفیق حق ۲۲۱ زابد صدیق ۳۵ حبیبہ احد ۳۲۴ صدیق مکمل	۳	عرس حضرت خواجہ نور محمد ہاروی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
	۶	عرس حضرت امام محمد تقی علیہ السلام	۲
	۱۴	عرس حضرت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ	۳
	۲۰	عرس حضرت جمال الدین سعد بن شیخ جعفر بن ابی نعیم	۴
	۲۶	عرس حضرت شیخ شبلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵
تمام شد اعراس چیران چیست اہل بہشت رضی اللہ عنہم			
بیت			
چند روز این سخن را مالک عبیدی گوشت		در نہ ملک و مالکان مملوک ذات کبریا	
بقیہ نامہ سورگیلانی غفر عنہ			

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حد سید لائق ہے ذات کبریا کیو سہلے
بعد حمد و نعت کے صلوات بھیجوں و سب دم
دی مجھے اپنی طہنت یا روف المؤمنین
یا الہی دے مجھی شوق وصالِ حدی
البتا کرتا ہوں تجھ سے یا علی السامع
انما حسنه دیکھی اور قول ہوتا ہے یا صفا
کھول دی سرور وحدت یا وحید الواحد
فضل کر میرا پر تو یا کریم الاکرمین
ہب لک ملکا کسیر ایا تمیکت المساکین
تو لاسید یا دے مجھی تو یا حفظہ الغفلین
امن و کجگو آٹھے دین و دنیا میں مدام
شاو کہ کجگو آٹھی غنیمت زدہ ہوں بنوا
نفس شیطان سی پناہ وہ باقیہ لہا دیر
کر عطا کجگو آٹھے درجہ ابدال و قطب
یا آٹھے دور کر مجھے غم دنیا و دین
حوض کوثر دی مجھی اور قرب ختم الانبیا
دور کر مجھے الہ غم الم و در حزن
حج اکبر کی شرف دی مجھی میری خدا
اعظمی الا فاحلا لا یزق العما القین
کر میں دلی سے میں تو کر قلبی یا مجھ

نعت شایان ہے رسولِ مجتبیٰ کیو سہلی
آل و رحاب واحد مصطفیٰ کیو سہلی
سید البر ختم الانبیا کے واسطے
ہم طفیل انبیا اور اولیا کے واسطے
دی لقا کجگو علی اکبر تھے کیو سہلی
شہ حسن بصرہ امام اولیا کیو سہلی
شیخ عبدالواحد پیر کے ہا کیو سہلی
نعمت طفیل ابن نیاز اہل حیا کیو سہلی
خواجہ ابراہیم ادہم با صفا کیو سہلی
شہ سید الدین زاہد پیر کیو سہلی
شہ امین الدین امین اولیا کیو سہلی
خواجہ ہمشاد دی رہنما کیو سہلی
شیخ بوسحاق شامی چشتیا کیو سہلی
خواجہ ابدال احمد چشتیا کیو سہلی
از طفیل بو محمد ہشیو کے واسطے
از طفیل یوسف بردار جاکو سہلی
حضرت سودو صاحب تپا کیو سہلی
خواجہ حاجی شریف عتبیہ کیو سہلی
شیخ عثمان ہر دنی صاحب سخا کیو سہلی
شہ معین الدین معین صفا کیو سہلی

یا آٹھی کی جیسے قطاب اپنویں قبول
 فرمیتا کر مجھے تو یا آلہ الم المین
 یا آٹھی کے کر مجھے محبوب اپنا تے ریا
 کھول دے شکل میری تو یا نصیر الناصرین
 یا آٹھی کر کمال اپنے سی مجھے کبھی کمال
 روشنی و دل میری کو یا رشید المرشدین
 ہب لنا علم اعظم یا علیم العالمین
 کر میری لجاؤ ما دیا آلہ محمودین
 حسن سیرت وی محبوب اور صدق خلایق
 المددای خالق اور مالک ملک بقا
 آرزو کرتا ہوں تجھ سے غفور اللذین
 کر دینی میں نکات ای حکیم الحاکمین
 یا آٹھی کر کلام اپنے سے مجھ کو ہم کلام
 رحم کر مجھ کو تو ان پر یا رحیم الرحمن
 فقر و محنت سے تجھ سے چاہتا ہوں آٹھی ویدم
 کر نگاہ مجھ حال پر تو یا ظہیر الناطرین
 انت مولانا انت لاوی انت غفار الذنوب
 کر تو روشن دلیرے کو یا آلہ العالمین
 جب جاہ و مال و بخل حد اور حرص کلام
 ہو ریا و کبر و عجب و غصہ صر کلام
 صبر و تو بہ شکر نعمت پر اور خوف و جا

شیخ قطب الدین قطب لائق کیا اسے
 شہ فرید الدین ہمدانی کیا اسے
 شہ نظام الدین نظام اولیا کیا اسے
 شہ نصیر الدین چسپرانج اولیا کیا اسے
 شہ کمال الدین کمال لائق کیا اسے
 شہ سراج الدین سراج باصفا کیا اسے
 شیخ علم الدین عالم نے کیا اسے
 خواجہ محمود دجن اولیا کے واسطے
 شہ جمال الدین جمال باصفا کیا اسے
 شہ زمر حسن محمد ماہ لقا کیا اسے
 بخش محشر میں محمد رہنما کیا اسے
 حضرت یحیی مدنی مقتدا کے واسطے
 شہ کلیم اللہ کلیم کبریا کیا اسے
 شہ نظام الدین ثانی مقتدا کیا اسے
 شیخ فخر الدین فخر الاصفا کیا اسے
 خواجہ نور محمد رہنما کیا اسے
 بخش مجکوشاہ سلیم مقتدا کیا اسے
 شیخ شمس الدین شمس اولیا کیا اسے
 دور کر ہر ایک کو سب انبیا کیا اسے
 امین میں کہ سب جملہ اولیا کیا اسے
 کر علی مجکوشہید کر ملا کیا اسے

چشم بگو خلق تخلص و رضا ہوں قضا یا اگلی ہو دعا میری طرف سے ہم سلام الحمد للہ کہ ہوا مرقوم یہ تحبیر تمام محمد عید ملو اکا یا اکا العالمین	بخش ان سب کو نام با صفا کیو اسلے خدمت میں جلا دیا او چشتیا کیو اسلے خاوان خواجگان چشتیا کیو اسلے خاتمہ با بخش کر کل اولیا کیو اسلے
--	---

تمام شد سدا چشتیہ نظائر سدا پنج سدا شہر ذی بقید سدا تحریر یافت

بعض غزلیات عجیبہ کہ بعض حضرت مولانا خواجہ شمس العارفین شہید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

در بشر خوانمت مای دوست مہر و پر نور پاک و فسانت حدیث گل آب در مرآت صورت ناظر و منظور توئے ہر صورت بخواند کہ کند بند ترا عمر خوانمت آن دم کہ عیان منی آئے دنگو از دین عشاق تو باشی ناظر	این بھیر تو حجابست تو چہ کیے زوگری محض لطف و بہانہ است لباس بشری و حدت ذات تو از و نہم دوئی ہست بری در صورت ناظر سے امانہ اسیر صورت سے جان ہے خوانمت آند کہ نہان میگذری چہیت جامی کہ کند دعوی صاحب نظری
---	--

مولود حسن

تا جلن کرد حسن کمال محمدی اندازات نے شال کہ پنہان بر پر بود مرغ دلم کہ طائر قدس آشیانہ بود نقش و نگار ہر دو پہانش زیاد رفت ہرگز نمید این دل غم دیدہ حسن	پُر نور شد جہان ز جمال محمدی نے پرین شد عیان بیشال محمدی شد دلم و اندازش خط وخال محمدی آن دل کہ بست نقش خیال محمدی تا زندہ شد ز ذوق وصال محمدی
---	--

ایضاً مولود حسن

<p>اسی کہ شرح الضحیٰ آمد جمال سب کو تو میں نے دندانِ توازیس نشانے میدہ نسخہ فیہ شفا شمد گفت از خوش است اسی وحیست سر ناک از کحل باز غلہ قلبہ دلی کسبہ جان یار رسول شد</p>	<p>نسخہ و السیکل وصف فیہ خبر بدی سون قسم دار حلقہ گینوے تو مایہ سے العظام آمد لپے لچوے تو قابہ تو سینہ ست رنفر گوشہ ابروی تو سجدہ مسکین حسن ہر لحظہ با واسوی تو</p>
--	---

مولود شمس تبریزی

<p>یار رسول السجیب خالق یکتا توئی نازنین حضرت حق صدر بدو کائنات در شب ہولج بودی جبرائیل اندر کتاب یار رسول الد تو دانی اتانت عاجز اند شمس تبریزی چه داند نعمتے پیغمبر</p>	<p>برگزیدہ ذوالجلال پاک ہوتا توئی نور چشم انبیا چشم چراغ ماقوئے پانہادہ بر سیری گنبد خضر توئی عاجزان را رہنمائی بی سر سامان توئی منصف و محبت و سید عالم توئی</p>
---	--

ایضاً غزل در توحید

<p>من ذات بخت بطلقم ہم وصف ہم سہا ہم اول منم آخر منم ظہر ہم باطن منم وحدت منم کثرت منم معنی منم صورت منم ہما کن ہم سائر منم بے باطن پر طائر منم علمی منم سفلی منم ہم دین و ہم عقبی منم عالم منم آدم منم ہم شادی و ہم غم منم بنی ہم انیسے منم ہم عرش ہم کرسی منم عالم منم قابل منم ہم عارف و ہم مہمل منم</p>	<p>ہم نقش و سوج و قطرہ ہم جوئی ہم دریائیم غایب ہم حاضر منم کیتاے و کیتا استم ہم نور و ہم ظلمت منم پہاں ہم پیدہ ہم درد و دردا و از منم چون قطب پیر جاتم محبت منم و دعویٰ منم عین ہمہ شہیاتم ہم درد ہم مرہم منم ہم لا و ہم الا استم ہم عالم قدسی منم نور جہان اگر ہم مرشد منم کامل منم ہم سوسن و لہا منم</p>
--	---

هم شرت هم ايقان منم هم منع و هم شان منم
 بيجا و در هر جانم در هر دل و انا منم
 هم زانم بی شور و شر هم عاشق بی پشور

هم قدر هم ايمان منم هم مؤمن و هم عاشق
 در دیده کا بنیانم در هر دلبان گوایتم
 هم از اسیر گشته بفر هم زندنا پر کوه تنم

ایضا غزل در توحید

ز شوق روسه جانان آن چنانم
 چنان مستم رقم در بحر وحدت
 چو از خود فانی و با تن باویم
 مواید عناصر شیر را نیست
 نمود ما بود بود و عیالم
 گهی در صورت قمر گهی لطف
 گهی آزاده از هر قید گاه است

که سحر از پا و پا از سحر پندم
 که از کشت تیشه بکلیه بزرگم
 ازان هم جسم هم جان و جهانم
 حقیقت هم زمین و آسمانم
 گهی بند او دیگر دم هنام
 گهی کافر گهی مؤمن ازانم
 اسیر گم چنین و گم چنانم

غزل اسیر

شد نقش موج ملور یا عیان
 چون ظهور حبله اسما باست
 هر دو عالم شد پیوستی با عیان
 نیست عیالم در حقیقت جز جلال

اسیر در عالم تو میخوابی منم
 منظم بر اوصاف رحمان منم
 اصل هر پیدا و پنهان منم
 گنج بی پایان اگر دان منم

غزل حامی در توحید

سایست سر عشق در اعیان علی الدوام
 که هر چو تاب ملحق ویدار خود ندید
 ممکن تنگنای عدم ناکشیده رخت
 در عیر تم که این همه نقش غریب چیت

کالسیب الدجاجة و تمس منم
 درین سوی اهل نظر سیکند چشم
 واجب بجلوه گاه عیان ناهلوه کام
 بر لوح صورت آمد هشتاد و پنج عالم

<p>بر شوخه چرخ جلوه احکام خوش گام در جام عکس یاده دور یاده رنگ جام جمع محبت جوئے که انعام ما کرام مادر میانه کثرت موهوم واسع عالم</p>	<p>هر یک از حق یک زمهر آت کز دگر باده جهان و جام نهان آمده پدید قوی گشت گوئی که آغاز ماجه بود جامی معاد و مبداء و حدیث و بس</p>
---	---

نخل جامی در توحید

<p>الآن ما تنبیه بر عما علیہ کان فلک واحد متجلی بکل شان فی حد ذاتہ نہ عیاست نہ نشان نام متنوعات ظهورش بود جہان گنیا بجز زبان تو توانا بصیرت توان رمرتبت کس مگر حدیثت کمدان</p>	<p>آن کا جن بود نه بود از جهان نشان اعداد کون کثرت صورت نامی است هر چند در نهاد عیان نیست غیر او نوریت محض کرده باوصاف خود ظهور و انا بهر بصیرت بینا بهر بصیر جامی کشیدم دار زبان را که شیر عشق</p>
--	---

نخل جامی در توحید

<p>گاهے نمودہ ظاہر و گھٹھہ مظهر آید وہ حکم عقل این دگران دیگر آمد غالب شدہ بکوت صورت برآمد در چشم منکران چشم از شکر آمد هر چند کہ لظہور و لیلون بر تر آمد با و ان عاشقان بلا پرور آمد بر شکل دلبران پر سے پیکر آمد و از جملہ سرداران جان بر سر آمد محتاج ہر حلقہ زمان پرور آمد</p>	<p>ای جاودان بصیرت اعیان برآمدہ از روی ذات ظاہر و لظہور یکیت یک بی صورت عشق دلے عشق صورتش یعنی عارفانست بجز صورتے کہ ہست در موطن ظهور و لیلون نیست غیر او کا ہن کشیدہ جاوید عاشقے عنان کا ہن گرفتہ جلوه معشوقے سہین یکجا نشہ بر سر صدر جلال و جاہ یکجا نقد نرقہ فقر و فنا بدوشش</p>
--	---

<p>منظور هم خود است که شکر بر آید و لکن کشتا و چشم و تماشا بر آید پیغام خود در مانن و مغیب آمده باران قلمره و صدف و گوهر بر آید این هر دو اسم شش از ان مصدر آمده کاندر صفات ظاهر خود منظم آید هر چند گاه صفت بر گاه آخر آمده که غم کبود خست بر جو نیلوف آمده</p>	<p>هر جای نظاره ستاده است منتظر بنوده زوی مهوش ز بهر عاشقان همراه وحی گشته روح القدس شده بحریت متفق کز اوصاف مختلف بیرون ز عشق و عاشقی و مشوینیت مشتق چونیک در نگری عین مصدق نشگفته است حب ز گل و حدت باغ عشق جامی ندید رنگ زان گل عجب بدا</p>
--	--

غزل بکر جامی علیه الرضی در توحید

<p>هرگز نه روم جامی کا نجانده ترا یا بزم در خواب ترا بنیم در خانه ترا یا بزم مشتوق ترا دانم جانان ترا یا بزم گرد سهر آن گردان پروانه ترا یا بزم در دست بی آشیان پیمان ترا یا بزم در هر صدف پنهان و روان ترا یا بزم کاندر تنق و وحدت بیگانه ترا یا بزم</p>	<p>هر جا که کنم خانه هم خانه ترا یا بزم گه خواب کنم و در خانه گیرم و تنها در بزم قدح نوشان در چشم و فاکوشان و صحبت هر چمنی کا فروختند شمع گر جانب میخانه آیم پے پیما از سر کمرشم خرقة بدبک سر شوم غرقه از خود بگل جای پیرن در گنای</p>
---	--

غزل نیا در توحید

<p>آهوی دشت دایم انما سوی سیده در صورتی که چه از خاک آن سیده نقاش دست قدرت تصویر هر کسیده از صنعت عجیبه در آب و گل و مید</p>	<p>من پاکباز عشقم فوق فنا چشیده من نور ذات حق اسی صاحب بصیرت در صدمه تم نظر کن اندر مرقعه خلیق روح الکی ام من جاجنبدای امان</p>
--	---

من جلوہ گاہِ داتم ہم متلھ صفا برتم ہر پیر ماسے وہے مارا حجاب دارد قول نیاز بشنو یعنی زخو و بدون شو	ہم اصل کا نام تم از نورش آفریدہ دیدم بروغنی جانان ہر پردہ نامو دید چون از خودی برای باشی خدا رسیدہ
--	--

غزل دیگر در توحید

عکسِ رخسارِ در آئینہ جان نبود دل بجاناق دہ دید باش و حضور عاشقا زاکہ بود متبلہ جمال جانان ساقی عشق بیکجست سہ چہ است فگند ہر کہ سر باخت بہ میدان با این بین	نیک دیدیم کس تو جان عین تو بود روز خود گم شو بخشین کہ ہن سہ دور نبود هیچ نامہ جز از ترک وجود من ندانم درین بادیہ او مایہ چہ بود عاقبت گوئی سعادت ز میان او پر بود
--	---

غزل احمد جام صبا در توحید

ما شاہیان قدم از لامکان پریدہ اسرار کنت کثر از لوج دل نوشتہ سیم غرقاف تویم ان دامن کون حبستہ ہر کن چشم صورت ما را کجاست نہاد احمد نیم کہ اویم از خود سخن چہ گویم	بہر شک و شکست دیدم در قالب رسیدہ در نامہ عبادی آئے قریب دیدہ طاؤس باغِ عرشم از آشیان پریدہ مانور کردگاریم در آب و گل و میدہ در سیکیم نظر کن کن قدرت آفریدہ
--	--

غزل دیگر در توحید احمد جام

من عاشق بدنامم دیوانہ و بدکارم فی مومن نے مسلم نے کافر نے ملحد کہ رود و نہ در ضو انم کہ بیل بستانم من عاشق جان بازم معشوق سزاوارم سیم غز کہ قافسم در مست جنین لافم	والہ نبود عارم گر یار بود یارم فی مستانہ بشیارم دامنک چہ دیندارم کہ روز گذشت گم گشت شمع شب تارم من ترک سزاوارم من دلبر عیارم شاہیانہ جہان گیرم پرواز جہان دارم
--	--

من دلبر نبیا نم بر صورت انسانم	من قادیب جبارم ستارم و فقارم
احد تو بخوان مارا حب حق تو بدان	از مذہب ینداری نبیزارم پسینارم

غزل جامی اور توحید

خز جانفست نام دل بر ما	لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ اَسْمُکَ وَ مَا اَعْلَمُ
نام او گنج نام او لاهوت	الْحَمْدُ لَكَ بِمَنْحَانِ وَ مَا مِ اَوْسَعُ
ہم اسمبہ مظاہر ذات اند	ہمہ شیا منط ہوا سب
لا ارا فی الوجود اِلاَّ هُوَ	محو شد نام غیر نقش سوی
ہستی مطلقیت وحد صرف	این ہو این اُنت این انا
من و او توجو از میان بر نہات	میر وحد شد از ہمہ یکنا
جان حبامی ز نکتہ وحدت	نشد چو مانے از دریا

عشق و توحید

و ہو معکم زین معیت حق چو خواست	یعنی واجب راز ممکن جلوہ داشت
گر نہ حشیش دانا در جلد مات	این نمود و بود عالم از کجاست
از تجلی جمال وحدت ست	در حقیقت این کہ کثرت را بقا ست
ہستی عالم ہمہ ہستی اوست	بی بقاے حق جہان عین فنا ست
ہر چہ دار نقش ہستے در جہان	سرب آئینہ و کجہ حجاب ست
حق و باطل آئینہ یک دیگر اند	ہر دو در معنی ہم الا و لا ست
گر بصورت غیر باشد دیار ما	چون بمعنی بنگرے از عین ست
ہر دو با ہم سچو موج و بحر دان	در تو جام و بازہ گوئے ہمہ ست
کُل شے کاک دانی چہ گفت	ای اسکیر دوست بی نا و شہامت

غزل و سکہ در عشق

اندر آن در دیکه در دل بود و در آن یافتیم
 جستجو کردیم بسمه در مدرسه لیکن عشق
 سالها گشتیم بی در مسجد و در صومعه
 کار من هر خطه عشق ماه روایت و بس
 چون گرفتیم ساغسکه از دست پیر عیبه
 بنهر چال و کبرم و چشم من یاد دگر

در حجاب زلف جانان تو ایمان یافتیم
 این چنین اسرار اندر بزم زندان یافتیم
 مقصد دل هر چه بود از کوی جانان یافتیم
 زانکه اندر روی ایشان حسن و جمال یافتیم
 از شمول فضل و این سبستان یافتیم
 این سعادت و حدی از فضل جان یافتیم

غزل خواجه حافظ

اگر آن ترک شیرازی بدست آورد دل را را
 بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
 فغان کین کویان شوخ شیرین کاشته شود
 جفا گفتی ز جور ستم عفا کند نگو گفتی
 سر آن حسن و زلف ازون که یوسف شست و شستم

بنجال بند و پیش چشم قمر و بخارا را
 کنار آب رکب آباد گل گشت مصلی را
 چنان بر دند صبر از دلی ترک کان نجوان بغیار
 بر چرخ می نه زید البعل شکر حرا را
 که عشق از پرده عصمت برون آورد لیلا را

هم کاتب الکریم

غزل گفتی و در رفتی بیا و خوش سخن جان حافظ
 که بر نظم توافت اند فلک عقد در یارا

بست به سحر

تمام شد غزلیات



فہرست مطالب مرآۃ العارفین

مطلب کتاب

بجہ	مرآت
۱۷	مرآت اول در ذکر لغت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
۲۲	مرآت دوم در ذکر فضیلت خلق اہل بیت آن سید المرسلین
۲۳	مرآت سوم در ذکر فضیلت ازواج مطہرات و اہل بیت آن
۲۵	مرآت چہارم در ذکر تقسیم و تکریم سادات کرام رضی اللہ تعالیٰ عنہم
۲۹	مرآت پنجم در ذکر فضیلت عشر مبشرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم
۲۹	مرآت ششم در ذکر فضیلت مہاجرین و انصار رضی اللہ تعالیٰ عنہم
۳۰	مرآت ہفتم در ذکر عقاید و اصول دین و اطاعت مجتہدین و جہان آن
۳۰	مرآت ہشتم در ذکر طلب علم و فضیلت آن
۳۹	مرآت نہم در ذکر طہارت و صلوة و متعلق آن
۵۵	مرآت دہم در ذکر زکوٰۃ و زمت تارک آن
۵۷	مرآت یازدہم در ذکر روزہ
۵۷	مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت بیت اللہ شریف
۶۳	مرآت نیز دہم در ذکر تلاوت سترآن و زمت قاری بے عمل
۶۴	مرآت پہار دہم در بیان ذکر حق سبحانہ و تعالیٰ و فضیلت آن
۶۸	مرآت پانزدہم در ذکر فضیلت در و و شریف
۷۰	مرآت شانزدہم در ذکر اوراد و نگہداشتن وقت آن
۷۹	مرآت ہجدهم در ذکر فضیلت عبادت و زمت تارک آن
۸۷	مرآت نوزدہم در ذکر فضیلت اخلاص و زمت ریا
۸۸	مرآت دہم در ذکر محاسبہ مراقبہ
۸۹	مرآت ہشتم در ذکر توکل و صبر
۹۳	مرآت نہم در ذکر زمت غضب و فضیلت حسان و تحمل ایذا
۹۸	مرآت دہم در ذکر سخاوت و زمت ہماناوی و فضیلت اعراس خواجگان
۱۰۷	مرآت یازدہم در ذکر چہاد و صغر و بزرگی و جنگ و صلح و ہمہ رعایا و رعایہ

- ۱۱۰ مرآت بست و چهارم در ذکر زهد و مجاهده حضرت خواجه توسی و جزآن
- ۱۱۲ مرآت بست و پنجم در ذکر مذمت تکبر و کیفیت فنا و هستی موهوم
- ۱۲۶ مرآت بست و ششم در ذکر مسکاید شیطان و مذمت صحبت و خبث آن و جزآن
- ۱۳۴ مرآت بست و هفتم در ذکر فرق میان فرقه ملامتیان زمان سابق و زمان حال
- ۱۳۸ مرآت بست و هشتم در ذکر احوال فتنه رافضیه و مذمت آن
- ۱۴۲ مرآت بست و نهم در ذکر علم جفر و مذمت بهنجان و عالمان ناقص و حقه
- ۱۵۰ مرآت نسی ام در ذکر صحبت اغیار و مذمت ملازمت و شامت بدر و دار
- ۱۵۴ مرآت سی و یکم در ذکر مذمت دنیا و اهل آن
- ۱۶۲ مرآت سی و دوم در ذکر ترکیه نفس و تصفیه قلب و خواطر اربعه حقیقت مرگ و انسان و جزآن
- ۱۶۸ مرآت سی و سوم در ذکر زیارت قبور و ادا و خوبستن از اهل آن
- ۱۷۰ مرآت سی و چهارم در ذکر کوحیت و فضیلت آن و خوبستن فیض انبزرگی سلسله دیگر
- ۱۷۶ مرآت سی و پنجم در ذکر تعریف و فضیلت پیر و محبت و اطاعت و آداب تصویبان
- ۱۸۸ مرآت سی و ششم در ذکر سماع و جذب و استغراق اهل لحد
- ۱۹۲ مرآت سی و هفتم در ذکر محبت خدا و رسول و دوستان و تبرکات مغرکانات اولیادنا
- ۱۹۸ مرآت سی و هشتم در ذکر عشق و فضیلت آن
- مرآت سی و نهم در ذکر سلسله وحدت الوجود و اوصاف حضرت خواجله و شیخ شمس الدین
- ۲۱۴ خواجه توسی
- ۲۲۰ مرآت چهل و یکم در ذکر بیماری و تبارخ و وفات حضرت مولانا شیخ شمس الدین

شعر و عاییه

ای کُن بِعَشْقِ خُویش نَمِین
بِحَقِّ شَمْسِ الدِّین